حکومت تزار

و

محمد علی میرزا

تالیف

ب . ماموتتوف

ترجمه

شرف الدین میرزا قهرمانی

از نشریات روزنامهٔ اطلاعات

قیمت .

جلدی چهار قران

برای ولایات باضافه اجرت پست

مطبعه سیروس

حکومت تزار و محمد علی میرزا

تا زمان انقلاب روسیه و حتی تا ده سال پیش وقایعی که در مملکت ما رخ میداد بسته بحوادث داخلی یا مربوط بمقدماتی نبود که اولیای امور ایران پیش ازوقت فراهم کرده باشند.

ایران بواسطه موقع جغرافیائی خود که در سر راه اروپا به هندوستان و در دروازه کشمکش های اروپا و آسیا واقع است تقریباً در مدت این صد سال اخیر که پس ازسقوط ناپلئون واستقرارحکومت انگلستان در هند تا سال ۱۳۰۰ شمسی باشد از طرف شمال موردنظر حکومت سابق تزاری روسیه و از طرف جنوب طرف توجه وزارت امور خارجه انگلیس و وزارت هندوستان بوده است و همیشه دربار های قاجار در ایران میدان تاخت وتاز سفرای روسیه و انگلیس بود

اغلب رجال ایرانی دست نشاندهٔ سیاست شمالی یا جنوبی بودند گاهی میشد که سفارت روسیه تزاری شخصی را بمقامی میرساند و سیاست انگلیس اورا از این مقام خلع میکرد و اغلب پادشاهان قاجار باین طرف یا به آن طرف بستگی داشت ودولت ایران همواره سیاست مخصوصی پیش میگرفت که آنرا سیاست تعادل یاتوازن باید نامید یعنی هر دو طرف را بیك درجه ازخود راضی میداشت واگرچیزی بهمسایه شمالی میداد فورا عوض آنرا بهمسایه جنوبی میبخشید تا اینکه در سال ۱۹۰۷ این پریشانی باطنی علنا باسم معاهده معروف ۱۹۰۷ ظاهر شد و مناطق نفوذ روسیه و انگلستان را در نقشه ایران رسماً معلوم کردند ، کسانیکه از خارج ناظر وقایع ایران بوده اند شاید تصور کنند ایرانی دراین میان منتهای زرنگی را میکرده است و سیاست دفع الوقتی که پیش گرفته بود یك نوع مهارت وچابکی بوده که برای فرار از فشارشمال و جنوب طرح آن را ریخته است ولی ما که در این مملکت زندگی میکردیم و از معنویات اشخاص و اولیای امور اطلاعی کامل داشتیم شکی نداریم که این سیاست دفع الوقت فقط ناشی از عدم کفایت بوده و کسانی که در راس کار بودند در خود قوهٔ جنبش و رهائی ازقید نداشتند ناچار تمام مقدرات ایران درمدت صدسال درلندن وپطرزبورغ یا در طهران میان سفیر روسیه و سفیر انگلیس معلوم میشد ورجال ایران جز وسایل اجرای نقشه‌های شمال و جنوب چیزی نبودند ناچار هیچکس ازایرانیان نیست که ازعلل واقعی واسباب وقایع حقیقی صدسال

اخیر ایران آگاه باشد و تاریخ ایران را در قرن اخیر از روی اسناد وزارت امور خارجه تزاریا وزارت امور خارجه لندن و وزارت هند باید نوشت و بهمین لحاظ کتبی که اروپائیان مطلع باوضاع ایران در این مدت نوشته اند مهم ترین منابع اطلاع برای ایرانیان امروز است که می خواهند از تاریخ صد سال آخر مملکت خود و حتی ازوقایع تا ده سال پیش مطلع شوند و هر کتابی که در این زمینه انتشار یافته قابل آنست که بزبان فارسی ترجمه شود وعامهٔ مردم ایران ازآن آگاه گردند

کتابی که از نظر خواهید گذراند یکی از آن کتاب‌هاست که ترجمه آن لازم بود، مخصوصا بواسطه آنکه از حوادث ایام مخصوصی درتاریخ ایران بحث می‌کند و آن دوره سلطنت محمدعلی میرزااست

مولف اینکتاب ماموتتف درزمان انقلاب ایران ودر دوره ... لیاخوف وشاپشال وآن ایام عجیب دربار محمد علی میرزا در باغشاه درطهران بوده ومعاشر ودوست عوامل عمده آن وقایع یعنی لیاخوف وشاپشال بوده است والبته بهترین کسی است که از اوضاع آن زمان می توانسته است اطلاع داشته باشد ولی واضح است که اوهمه چیز را از دریچه چشمان خود دیده وبعقاید واغراض خود تفسیر و تعبیر کرده است ومامورین تزار را در ایران تطهیر کرده واتفاقا این خود یکی از محاسن آن است که ایرانی را می آموزد چگونه آن اقدامات جابرانه را پیش خود از روی حق وعدالت می دانستند بهمین جهه بمحض اینکه مترجم دانشمند اینکتاب برای آگاهی برادران ایرانی خود وتکمیل خدمات مهمیکه تاکنون در راهنمائی و معرفت ایرانیان امروز کرده است اسمی از اینکتاب به میان آورد ونیت خودرا در ترجمه آن بامهارت کاملیکه دراین فن دشوار دارد نگارنده اظهارداشت فورا اهمیت اینخدمت را احساس کردم وخوشوقتم که مسئول من باجابت رسید واینك اینکتاب بوسیله اداره روزنامه اطلاعات که بهترین وسیله نشر اینکتاب بود انتشار یافت وامیدوارم فضلای دیگر نیز که دسترس باینقبیل کتب دارند از مترجم دانشمند اینکتاب سرمشق بگیرند ورفته رفته هرچه کتاب بدین سیاق است بزبان فارسی درآید و در معرض انظار ودقت ایرانیان گذاشته شود که هم از اوضاع دیار خود در صد سال اخیر آگاه گردند وهم از گذشت زمانه عبرت بگیرند و این سدسدیدی راکه ازده سال‌پیش درحدود وثغورایران کشیده‌است باتمام قوای خود پاسبانی کنند

طهران — آذرماه ۳۰۹ سعیدنفیسی

(حکومت تزار)

و

(محمد علی میرزا)

تألیف

ن . پ . مامونتوف

ترجمه

(شرف الدین میرزا قهرمانی

(از نشریات روز نامهٔ اطلاعات)

مطبعه سیروس

دیباچه

جریان انقلابی ایران که گاهی شعله اش زبانه میکشد و زمانی آهسته آهسته خاموش می‌شود توجه جامعهٔ روس را بخود جلب کرده است .

جامعه روس در اینمورد آنقدر ها علاقمند به خاتمه نزاع سلسله ضعیف قاجار با ملتی که مدتها است بر اثر ضعف و سستی خود از صحنه سیاست بین‌المللی خارج گردیده نیست و به مقدرات ایران هم آنقدر که چشمش به‌رویه سیاسی روس در ایران است علاقه ندارد جامعه روس به مناسبت معاهدهٔ روس و انگلیس علاقمند و ناظر وقایعی است که در ایران رخ میدهد و نگران عملیات معدودی اتباع روس است که بنام وظیفه شناسی باید تاج و تخت سلسلهٔ بیگانه را حفظ وحراست نماید که هردقیقه میان‌امواج روزافزون طوفان انقلاب میرود نابود ومتلاشی‌شود.

بدبختانه جامعهٔ روس بقدر کفایت از این وقایع مستحضر نیست و اطلاعاتش فقط در حدود اخبار و افترا های مخبرین و سر مقاله های روزنامه های حزبی است که عمدا برای‌مشوب کردن اذهان انتشار‌می‌یابد .

باید دید واقعا درایران چه خبراست واین‌مملکت فقیر وحکومت جبار آن چه می کنند ؟ .

من سعی میکنم در این کتاب مسائل مزبوره را روشن نمایم .
من شخصا در بحبوحهٔ جنبش انقلاب درتهران بودم و در موقع خراب کردن مجلس حضور داشتم ـ لذا وظیفه من وظیفهٔ انسان دوستی است که باید به ارائه حقیقت کمک کنند .

اخبار دروغ و نا صحیحی به اطلاع جامعه روس رسانده میشد و هرگونه تصوری بر آن بنامی گردید هر دقیقه کوه افترا بلندتر شده و کار به استیضاح دردومای دولتی می کشید .

استیضاح مزبور بعمل نیامد اما باید در اطراف سیاست روس در ایران و « عملیات خلاف قانونی که بدست سرهنگ لیاخوف انجام می گرفت » افکار را روشن کرد .

من در کتاب خود کلیات را مورد توجه قرارنداده ام . یاد داشت های من تماما روی اصول و با حقیقت نوشته شده اینك باید دید راپرتهای اشخاصی که وظیفه دار ارسال اخبار صحیح وبموقع به ادارات خود بوده اند چه سند و مدرکی دارد در صورتی که اخبارآن ها باید هادی و راهنمای عقیدهٔ جامعه واقع شود .

من نمیخواهم و نمی توانم هزاران حملات عاری ازحقیقت و کتمان حقایق مخبرین جراید را که جامعه را باشتباه انداخته شرح دهم . خواننده بیغرض میفهمد برای معدودی از روسها که در مملکت بیگانه گرفتار زحمت فوق العادهٔ هستند چقدر دشوار است که عوض تقدیراز زحمات موردحمله مغرضانه و قضاوت خارج ازعدالت‌واقع گردند .

ترشح افتراها نام نیك‌کارکنان روس درایران را لکه دار میسازد هر روزه خبر تازهٔ در جراید از قبیل خبر ذیل که مخبر روزنامه (رچ) از بادکوبه داده است انتشار می‌یابد . خبر مذکور ذیلا درج می گردد :

« سلطان اوشاکوف امرکرد زنان و مادران قزاقانی راکه تقاضا می‌کردند اولاد انشان را بمرك حتمی یعنی بتبریز اعزام ننمایند با شلاق بزنند» . . .

فقط اندکی در مضمون این تلگراف دقت نمائید آنوقت پی خواهید برد که عاری از حقیقت است .

فرض میکنیم اوشاکوف آدمخوار ودشمن خونخوار بشریت است و کتك زدن زن ومادر قزاقان در مواقع راحتی یکنوع تفریحی برایش بوده است ولی باید دید این امر را درکجا و به وسیله چه اشخاصی می توانسته است اجرا کند .

اگر زن‌ها و مادران قزاقها بمحلی هم برای شکایت رفته باشند (در صورتی‌که چون برخلاف شریعت و آداب ایرانی است و اجازه داده نمی‌شود من‌مشکوك هستم) منزل سرهنك لیاخوف رفته‌اند نه پیش اوشاکوف بنا براین‌باید قراولان درب منزل لیاخوف آن‌ها را در خانهٔ فرمانده تیپ (بریکاد) کتك زده باشند

حالا قدری فکر کنید که چه تصور باطلی است : اوشاکف توانسته به قزاقان ایرانی امر دهد که زن و مادر خود را بزنند در

بحر خزر

فرمانده کشتی فرمان داد : « لنگر بردارید » «سرعت متوسط» کشتی « شاهزاده باریاتینسکی » که یکی از بهترین کشتی های شرکت کشتی رانی «قفقاز و مریخ » میباشد آهسته از کنار لنگرگاه که پر از جمعیت است حرکت کرد.

مشایعت کنندگان و تماشا چیان و عمالان و مستحفظین و پست هزاران جعبه و لنگه بار و غیره از کشتی دور میشوند .چند دقیقه دیگر هیاهوی هزاران صدای جمعیت درعظمت آرام دریا مستهلك می گردد

دریای خزر ما را با خوشروئی می پذیرد . موج کوچکی بر سطح دریا پیداست . آب از حرکت چرخهای کشتی به اطراف پاشیده میشود و از اثر حرکت کشتی بر آب جاده پیچا پیچی نمایان می گردد .

هوا تاریك میشود . شهر که در کنار ساحل واقع شده با هزاران آتش روشن میگردد . ستارها یکی پس از دیگری در آسمان نمایان می شوند.ـ «باریا تینسکی» میان کشتی ها حرکت کرده به دریا وارد می شود .

رفته رفته چراغ های بادکوبه از نظر محو میشود . نور ماه روی امواج کوچك دریای به نقرهٔ آب کرده میماند .

پس از اطاق های خفه کننده قطار آهن و گرمای بادکوبه با بوی نفت و دود آن استنشاق هوای آزاد دریا آنهم روی عرشهٔ کشتی فوز عظیمی است .

پس از نیم ساعت ما به اطاق درجهٔ اول کشتی وارد شدیم مسافر زیادی نیست و عبارتند از سه خانوادهٔ ارمنی که به لنگران میروند و چهار نفر صاحبمنصب که عازم پیله سوار هستند و یکنفر مامور گمرك آستارا عدهٔ مزبور جز و اشراف کشتی محسوب میگردند .

برعکس بیرون کشتی که درجهٔ سوم محسوب میشود جمعیت زیادی است صدها ایرانی و تاتار با زن های رو بسته و بچه از بادکوبه به خانه های خود بر میگردند .

آدمها و لنگه بارها طوری باهم مخلوط شده اند که رونده باید باچراغ الکتریکی راه خودرا روشن سازد تا کسی را میان بارها لگد نکند.

صدای ناکوك پیانو و گفتگوی ارامنه به لهجهٔ ارمنی و زبان فرانسه و روسی دست و پا شکسته و مخلوط از اطاق شنیده میشود.
من مجدداً به عرشه کشتی رفتم - دریای بی پایان در روشنائی ماه از یکطرف و ستاره های درخشان آسمان ازطرف دیگرعظمت طبیعت را آشکار می ساخت.
سپیده دم صدای افتادن چمدان بزرگی از بالامن و همسایه ام شاهزاده قاجار را بیدار کرد - صاحب چمدان پوزش میطلبید ودرحالی که اشیاء خودرا جمع آوری میکردبمن گفت:
بزودی به لنگران میرسیم و شش ساعت درآنجا منتظر خواهیم ماند - شما مایل نیستید بساحل بروید؟
من گفتم: آنجا چه چیز تماشائی دارد؟
جواب داد: بشما چطوربگویم چیزفوق العاده ندارد معذلك تماشایش بدنیست روس های مقیم اینجا تقریبا درمنطقهٔ حاره هستند.
ما لباس پوشیده در اطاق عمومی چای نوشیده به عرشه رفتیم کشتی به لنکران نزدیك می شد. ساحل صاف از یك سمت افق به طرف دیگر آن کشیده شده است جسته گریخته میان باغ های سبز خانهٔ یك طبقه دیده میشود بامهای بعضی از آنها صاف وبرخی شیروانی دار بود دوطاقه بیرق روس دربالای دوخانه سنگی دراهتزاز بود.
پشت باغها رشتهٔ کوههای بلند درخت دار دیده می شد جنگل هرچه بالاتر میرفت انبوه تر واز دریا دورتر میشد
مامور گمرك دامنهٔ کوه را نشان داده گفت: این کوه ها لانهٔ شاهسون ها است. این طرف پیله سوار و آن جا سر حد ایران است.
خورشید که تازه طلوع کرده با اشعه تابان خود ما را مینواخت کرجی بانان درساحل به جنب وجوش افتاده قایق های خودرا حاضر می نمودند.
فرمانده کشتی نزدیك آمده گفت نزدیك ساحل آب خیلی کم است و ما همینجا لنگر میاندازیم - خدا را شکر کنید که هواخوب است و الا اینجا بمراتب بیشتر از دریای باز تکان میداد
من پرسیدم که اینجا غالبا کولاك میشود؟

جواب‌داد : تقریبا همیشه و هروقتی که از طرف دریا باد تند بوزد . امروز از بخت شما باد بکلی خوابیده است

من گفتم : پس اگر دریا کولاک باشد شما مسافرین خود را چگونه ساحل میرسانید

فرمانده کشتی کرجی‌های اطراف رانشان داده گفت همانطوری که الساعه بساحل میرسانیم و اگر پیاده کردن مسافرین اشکال داشته باشد آنها را به آستارا میبریم و در آنجا منتظر کشتی دیگر میشوند یا آنکه اصلا بباد کوبه برمیگردانیم

مامور گمرک آهی کشیده گفت : هیچ محل حرف نیست که پیش آمد خوبی خواهد بود . کرارا اتفاق افتاده که هفته ها انتظار پست را میکشی و صدای سوت کشتی ها را می شنوی ولی کسی جرئت بدریارفتن را ندارد . امواج از کشتی بلند تر می شود - کشتی چند مرتبه سوت میزند و آخرالامر به دریای‌باز برمیگردد

کرجی بانان مثل کنه به اطراف کشتی چسبیدند و مسافرین را از دست و دامان گرفته با زبان نیمه فارسی و نیمه ترکی‌به‌اصرار سمت کرجی های ته‌صاف خود میکشیدند . ما روی نیمکتی که با قالی پوشیده شده بود نشستیم . نیمکت مزبور به اشخاص معقول اختصاص داشت .

از کشتی تا ساحل بیش از نیم ورست نبود . کرجی ها با قوت بازوی کرجی بانان که نوای « ای‌الله - ای‌الله »را بایکدیگر می گفتند بر همدیگر پیشی گرفته ساحل شنی نزدیک می شدند . آب که در دریا آبی رنگ و نزدیکتر به‌ساحل سبز سیر بودرنگ‌سبز روشن‌بخودمیگرفت .

ما از درون کرجی مستقیما بروی شن‌های نم‌دار ساحل پریدیم هوا رفته‌رفته گرمتر میشد . کوچه ها و خیابانهای تنگ قسمت روسی شهر توجه مارا جلب نمیکرد بنا بر این از سی چهل خانه یک طبقه روس ها وادارات گذشته به قسمت آسیائی شهر رسیدیم .

پس از دو ساعت سر گردانی در پس کوچه های پیچا پیچ و گرد و خاک شهر های آسیائی و تماشای کسبه و مشتریانی که قیافه تنبلی داشتند مجددا از کنار دریا سر درآوردیم .

(باریاتینسکی) دو ساعت دیگر تحر[illegible] میکند . تردد درساحل قطع شده بود . در همین محلی که ساعتی [illegible] جمعیت زیاد وحمال و کرجی بان سیاری دیده میشد حالیه یکنفر [illegible] .

امواج یکی بعداز دیگری ساکت و آرام [illegible] ساحل میدویدند من برهنه شده با لذت و کیفی در آب شور [illegible] آب تنی کردم .

صدای سوت کشتی بلند شد و مجددا جم[illegible] در ساحل به حرکت آمد . کرجی بخاری پست از ساحل جدا شد و کرجی های بسیاری نیر دنبال آن سمت کشتی شتافتند .

من با روح تازهٔ با دور بینی که فرمانده کشتی ب[illegible] داده بود شروع بتماشای کناره کردم .

لنکران از دریا خیلی قشنك است . امواج سبز و ساحل و باغ های بسیار و کوه هـای مشجر لنکران با هر حرکت چرخ کشتی از ما دورتر میشد

صبح روز دیگر به انزلی (پهلوی) نزدیك شدیم . مه غلیظی سطح آرام دریارا پوشانده ودریا بقدری ساکت است که کوچکترین موجی هم برآن دیده نمیشود و فقط اثر ممتد چرخ بر آب کشیده شده است .

فرمانده کشتی نگران شده گفت : من باوجـودیکه ۲۰ سال است این راه را پیموده ام هیچ نمی بینم ما از ساحل انزلی بیش از سه ورست فاصله نداریم و میترسم به گل به نشینیم . سوت بزنید

صدای سوت کشتی بلند شد معذلك اطراف ما ساکت و بی صداست

فرمانده کشتی بانگرانی گفت : الساعه ساحل میخوریم . خوب بود کسی از انزلی پیدا میشد

جندمرتبه سوت زدند و جوابی نیامد . حتی پنجاه قدم جلوتر را نمی‌توان‌دید و مه هم‌غلیظ‌ترمیشود

مامدتها است که آهسته میرویم

فرمانده کشتی گفت : باید صبر کنیم تا مه برطرف شود .

در همین دقیقه صدای مختصری شنیده شده و کشتی ایستاد

فرمانده کشتی عصبانی شده گفت : این هم عاقبت « آهسته

به عقب » چرخ ها[ی] به اطراف می پرانند . « تمام قوه »
چرخ سریع تر چر[خیده ک]رده کشتی آهسته آهسته از گل کنده شد
فرمانده نفس[ی] کشیده گفت : خوب شد آهسته میرفتیم .

« ایست » [کش]تی مجددا ایستاد .

تقریبا ده [دقیقه] گذشت .

[فر]مانده [کش]تی گفت : بطول ساحل برویم شاید من اشتباه کرده
باشم . [مه برط]رف شد و همه باتعجبی بجای کشتی که بگل نشسته
بود [د]دیم و نزدیکی آن یك کشتی باری لنگر انداخته بود .
[کمی] دور تر ساحل و خانه هائی دیده میشود . این انزلی
است [فرمان]ده کشتی فریاد میزد : می بینید . می بینید من درست میرفتم
[illegible]ن بمن جواب نداد . من نزدیك بود بگل فرو روم و او
[ن]بگوید . این معنی رقابت است . تمام شرکت های خصوصی
دیدار ما را ندارند و اگر من بگل نشسته بودم جشن آنها بود
باقیمانده مه بوسیله امواج کوچك برطرف شد . کشتی بخاری
کوچکی با سوت ضعیف خود به ما جواب میدهد .

پس از یکربع دیگر به خاك ایران قدم گذاشتیم ،

انزلی

حمالان تقریبا سیه چردهٔ ایرانی بدون تعارف اشیاء ما را از دست همدیگر گرفته باداره گمرك ایران بردند.

اشیاء در صحن حیاط گمرك روی همریخته . در ها بسته شد و با چوب مردمی را که دور اسباب ها جمع شده بودند بیرون کردند .

تفتیش فوق‌العاده سطحی بعمل آمد . از مسافرین خارجی بـه زبان فرانسه تحقیق می کنند . تمام نجبای ایران فرانسه را بخوبی میدانند (در صورتیکه معدودی بزبان انگلیسی حرف میزنند وآنهم تجاری هستند که باهندو انگلستان معامله دارند)

بازدید اشیاء و ویزای تذکره تمام شد ، پول روس را بنرخ

یك منات پنج قران بامنت در صندوق گمرك قبول میکنند ، بجای
بعوض پول روس با پنج قرانی و دو قرانی و یك قرانی نقره سکه
خیلی بد سکه خورده پرشد ، پول خورد موسوم به« شاهی » مساوی
یك کپك ما است ولی نه از مس بلکه نیکل و خیلی قشنك و خوب
سکه خورده است .
گمرك در دست بلژیکی ها است و نظم و ترتیب آن شاهد
این گفتار است .
بمحض خروج از گمرك حمالان و کرجی بانان بما حمله‌ور
شدند ولی ما جداً اشیاء خود را حفظ کردیم ، از انزلی برشت که
بیش از ۶۰۰۰۰ جمعیت دارد و شهر بزرگی‌است از دو راه میتوان
رفت یکی از راه شوسه که شرکت راه رشت-تهران آنرا ساخته دیگر از راه تماشائی‌تر
از آن که بوسیلهٔ کرجی خلیج معروف به مرداب را طی کرده بعد
از راه رود خانه تا پیر بازار و از آنجا با درشکه برشت باید رفت .
خوشبختانه هم سفر من شاهزادهٔ قاجار همه‌جا آشنادارد . یکنفر ایرانی
محترمی بافریاد شادی باستقبال ما شتافت .
تعارفات معمولی از طرفین بعمل آمد
شاهزاده اورا بمن معرفی کرده گفت : مدیر تلگرافخانهٔ انزلی
می باشند .
در یك لحظه کار ها درست شد ، اشیاء ما مثل اینکه بزمین
فرو رفت کرجی قشنگی برای ما آوردند و ما روی قالیچه که درآن
انداخته بودند نشسته از تنگه عبور کرده بخانه مهماندارمان وارد شدیم
صحبت بزبان فارسی است من گوش میدادم و سعی میکردم
شاید چیزی از مفهوم عمومی صحبت دستگیرم شود و بزحمت تااندازهٔ
موفق شدم . جواب دادن بفارسی آسانتر است زیرا میتوان با تعارفات
مختصری برگذار کرد ولی فهم کلی گفتگو تا گوش کاملا به لهجهٔ
فارسی آشنا نشده مشکلتر است
در زبان روسی کلمات عمومی وجود دارد . این نکته در
زبان فرانسه وآلمانی وفارسی هم مشاهده میشود . قانون زبان ازلحاظ
قواعد و اصطلاح در تهران درست میشود . زبان تهران ملایم‌است و

ایرانیها مثل
به شکر شیرین است ولی خراسان وقزوین و گیلان و
دولن و سا قاط از این حیث خیلی از تهران عقب مانده اند .
راین شخ
رعت تکلم ن در ولایت دیگری حتی خود ایرانیها هم باید مراقب
طرف باشند

وبه اوامر مدیر تلگرافخانهٔ « مهربان مانگذاشت به کرجی بانپولیبدهیم
چپرشـ کرد منتظر باشد . تقریباً صدقدم از کنار ساحل گذشته‌از
ستهٔ به باغ‌دولتی وارد شدیم .

وقتی این باغ بانظم وترتیب نگاهداری می‌شدولی‌حالیه‌میان‌درخت‌های میوهٔ زرد آلو و نارنج گوسفند ها میچرند و پوست تنهٔ درختان را بجوند . ولگردها روی علف دراز کشیده بودند . کنار راه‌آشغال وکثافات قراولخانهٔ که درنزدیکی است ریخته بود . درباغ‌برج هشت پهلوئی موسوم به‌عمارت شمس دیده می‌شد . باوجودیکه این برج سی سال پیش ساخته شده حالیه خطرناك است . همهٔ ستون ها دررفته . قدیم این‌برج خیلی قشنك بوده و هنوز در بعضی جاها عظمت سابق آن برجا است .

ماباتگرانی یکی بعداز دیگری ازراه پلهٔ باریك بالارفتیم .داخل برج درهرطبقه یك‌اطاق بدون پنجرهٔ بود که دو درب به‌ایوان داشت کثافت وگرد وخاك همه جازیاد بود . اتفاقاً نقاشی سقف طبقهٔ سوم دست نخورده سالم بود . راهنمای ماگفت : اطاق خواب شاه است. ظاهراً شاه مخالف نسواز نبوده زیرا درآن‌جا صورت رب‌النوعی که کبوترانی در دست داشت باوضعی که ازلحاظ اروپائی ضرورت‌نداشته زننده محسوب می‌شود ساخته شده بود
ازطبقهٔ آخربرج منظرهٔ‌قشنك‌شهر ودریا دیده میشود .

به‌دریا بکلی برطرف شده است . هیکل دو فروند کشتی که کرجی‌هاآنهارااحاطه‌کرده بودند در میان امواج کوچك دیده مشد رنك سبزآب کم‌کم بارنك آبی مخلوط وباافق و آسمان توام‌میگردید. زیرپای ماشهر کوچکی غرق سبزه وباغات پیدابود و دورتر ازآن آب مرداب دراشعهٔ خورشید میدرخشید . صدهاجزیرهٔ کوچك در مرداب پیدا‌واز نی‌وگیاه مستور بود .

. درایوان طبقهٔ پائین چای واقسام مربا حاضرود
زیتون ازآفتاب سوزان پنهان شده استراحت مینمائیم .
باید مارا بهپیوبازار ببرد نزدیك لنگرگاه باغ ایستاد .
کرجی ته صاف بزرك باکیسه های پستی دولت
شده است . دکل کوچك بادبان درسر کرجی تعبیه گردی
کرجی جاگرفتیم .
پاروزنهای نیم سوخته بالباس پاره وعضلات قوی باهمد
میزنند . ایرانی خوش صورتی بفارسی باشاهزاده صحبت مید
کلمات و لغات صحبتشان خیلی کم بگوش مامی خورد . من پرسید
که چهمیگوید
جواب داد : خواهش میکند سلام او را بدائیم برسانم . دائی
من رئیس تلگراف های ایران وبرای این شخص اهمیت زیادی دارد
من گفتم : پس بهمین مناسبت از ما اینطورپذیرائی کرد
شاهزاده جواب داد : بدیهی است . اینجا در ایران همهچیزرا
در نظرمیگیرند
آسمان صاف مانند گنبدی بر مرداب آویزان بود . جزیره
های سبزیکی بعد ازدیگری از چشم مامیگذارد . از شهر خیلی دور
شده ایم و فقط آب خلیج جلوی کرجی ما است . همهجا آسمانوآب
دیدهمیشود .
از یك طرف باد مختصری بلند شد - پارو زن ها پارو ها
را جمع کرده بنوبه از کوزهٔ سنگی که آب سردی داشت استفاده
می نمودند - عرق مثل سیل بر چهرهٔ از آفتاب سوختهٔ آن ها
جاری بود . -
طناب بادبان سه گوش بزرگی در دست سکان بان کشیده شد
و کرجی بیصدا و آرام پشت بباد بر سطح آب روان گردید .
مرغابی های وحشی و ماهی خور ها از میان نی های جزایر
می پریدند .
من به سکانبان گفتم : اینجا باید شکارخوبی باشد
سکانبان لباس پاره که مشغول چرت زدن بود جواب نداده
فقط سر رانکان داده آفتاب جنوب و تابش آن مغز اهالی را ضعیف

میکنند . ایرانیهای تنبل و خواب آلوده نه تنها قادر بعمل وکارسریع نیستند بلکه نمیتوانند حتی تندحرف بزنند یافکربکنند ..

تا کرجی‌ما آهسته در مرداب میرود من اطلاعاتی‌راکه از انزلی آورده ام جمع‌آوری‌میکنم .

این شهر کوچك بار انداز رشت وقزوین وتهران محسوب میشود آمروات نسبتا معتبر آن‌عبارت است از گمرك وانبار های شرکت « قفقاز ومریخ » اهمیت تجارتی انزلی ازنقطه نظر محل تهیهٔ مال‌التجاره ومولد ثروت صفراست ولی بمناسبت افتتاح راه تجارتی‌انزلی‌ـ تهران که شرکت روسی ساخته از نقطه نظر ترانزیت اهمیت زیادی پیدا کرده است .

حالیه اینراه بهترین طریق مواصله پایتخت باشمال میباشد .

راه های دیگر ازقبیل راه مشهدسر واستراباد وتبریز یا درازتر ویا سخت تراست ، در انزلی چارپایان (هزاران شتر وقاطر والاغ) مستقیما مال التجاره را از کشتی گرفته بتهران میبرند که‌در مراجعت مال‌التجاره صادره باروپا را از آنجا بیاورند .

اشکال وناراحتی بندر انزلی درآن است که طوفانهای لاینقطع پائیز بافقدان وسایل و ساختمانهای فنی مخاطراتی را تولید میکنند که‌از لحاظ تجارت مابا ایران دارای اهمیت بسیاری است . من موقع پیاده شدن از کشتی بدقت متوجه اطراف شدم وغیر ازموج شکن چوبینی که‌آنهم درشرف انهدام بودچیزی ندیدم .

معلوم میشود وقتی در صدد آبادی بند ر انزلی که مهمترین بندر جنوبی دریای خزر است بوده اند ولی موفقیتی حاصل نگشته . قطعا عدم موفقیت این عمل‌خیر مثل سایر کارهای ایران یعنی مملکتی که در آفتاب جنوبی دارد متلاشی میشود بواسطهٔ فقر کامل خزانه اعلیحضرت شاه ایران بوده است .

انزلی با مخارج نسبتا کمی بیك بندر مناسب تجارتی تبدیل میشود که بواسطه اهمیت ترانزیتی آن برآبادیش افزوده خواهد شد با گود کردن دهنه (تنگه) که مرداب را بدریا متصل میسازد و ساختن موج شکن حسابی بطول یك یا دو و ر ست یك کمپا نی مال

اندیشی میتواند هم مخارج خود را در آورده و هم بتجارت روس با ایران منفعت زیادی برساند

خیلی جای تاسف است که شرکت «قفقاز و مریخ» کمك خرج دولتی را ترجیح داده است . در پرگرام کشتی رانی خط انزلی به شهدسر دیده نمیشود لذا باید ببادکوبه رفت و از آنجا ببندر مجاور انزلی برگشت مثل این است که مال التجاره را از راه کیف وورشو به پتربورك ببرند .. باری اگر کسی هم در صدد تعمیق و ساختمان انزلی برآید این شرکت محترم نخواهد بود

باد ایستاد پاروزنها دوباره شروع کردند ، دو ساعت از موقع حرکت ما میگذرد و اینك مصب رودخانه کوچك پیر بازار در شبه جزیره دیده می شود . درساحل نی بسیاری روئیده مرداب نزدیك مصب بکلی کم عمق است زیرا گل و لای سیاریکه رودخانه می آورد ته آنرا بالا آورده است پارو بتیر مبدل شده ما آهسته آهسته دررودخانه پیش میرویم .

این رودخانه کوچك و باریك میان سواحل باطلاقی ومرتع دار و مزارع توت عبور میکند . نی های بلندی در ساحل روئیده است . کرجی بساحل رانده شد و پاروزنها شروع بکشیدن کردند ، ٤ نفر آهسته قدم برداشته کرجی را باطناب درگل میکشیدند . پس ازیکساعت کشش ما بپیربازار رسیدیم .

پیر بازار محل کوچکی است که شوسه رشت طهران از آن جا شروع میشود . گل و بوی عفن و ازدحام حمالان ودرشکه چیان و نزاع آن ها در یك دقیقه می توانست حتی مسافر با تجربه را نیز گیج کند .

چند نفر اسباب ما را از دست یکدیگر میکشیدند . همینکه من ملتفت شدم اسباب های ما در ۳ درشکه بار شده بود . من دیدم که دو درشکه برای ما کاملا کفایت میکند من سختی چوب دست خود را بلند کرده پس از آن که دو ضربه به پشت گردن آن ها زدم معترضین به درشکه چی که من انتخاب کرده بودم اجازه دادند بار ما را بردارد

. از پیربازار تارشت یك فرسخ یا ۷-۸ ورست محسوب میشود .
راه‌را روسها ساخته‌اند وبادقت نگاهداری میشود .
جمعیت محل زیاد وهمه طرف مزارع توتون وتوت وباغات دیده میشد ، درراه به‌الاغ های کوتاه گران بار وشتر های زنك‌دار و ایرانی‌های جوان وپیر مصادف شدیم که‌روی علف کناره‌راه دراز کشیده باانگشت کلاه چوب پنبهٔ‌مرا نشان میدادند .
جلوی شهراز باجگیری روس ردشدیم . درشگه‌چی باج راه‌را برداخته تیرراه بند برداشته شد وپس ازنیمساعت حرکت در خیابانهای تنك کج‌ومعوج کثیف رشت‌مقابل بهترین مهمانخانه های شهر (مهمانخانه آلبرت) پیاده شدیم ،

رشت

پس از دو ساعت استراحت بعزم تماشای شهر بیرون رفتیم ، باغ‌شهر مقابل مهمانخانه واقع گشته دوخیابان متقاطع پراز کثافت و،گرد وخاك ودرختان نیمه خشك وسبزه نیم سوحته ومردمی باالباس پاره و کثیف که روی سبزه های گرد آلود دراز کشیده باشند «باغ‌دولتی» رامجسم میسازد .
موقع خروج از باغ یکدسته قزاق را دیدیم که‌با پیراهن های سرخ وسردوشی های آبی‌وقمه وکلاه های پوست باکله‌گی قرمزرنگی منظما میگذشتند .
همسفر من گفت : این تیپ [بریکاد) قزاق تهران است .
پرسیدم : اینجاچه میکنند ؟
جواب داد . یقینا اینجا یك بهادران ساخلواست . درتمام شهر های بزرك بهادرانها ودسته های قزاق برای حفظ نظم ماموریت دارند. درایران این‌یگانه تکیه‌گاه قانون است
قزاق‌های خوش قیافه‌واقعا تفاوت زیادی با سربازان مفلوك‌دارند. سربازانی که‌در کنار خیابان نشسته‌اند بیشتر بگداشباهت‌دارند‌تابسرباز‌قراولخانهٔ سنگی خراب وتفنگهای قدیمی چاتمه شده وسربازانی که‌بعضی پیراهن

داشتند بدون شلوار و برخی شلوار داشتند بدون پیراهن البته در من احترامی نسبت به «قشون منظم» اعلیحضرت شاه تولید نمیکردند

پشت قراولخانه درویش نیمه لختی در میدان کوچکی مارهای تربیت شده را نمایش میداد ، اطراف او را تقریبا یکصد و پنجاه نفر ایرانی از طبقات و سنین مختلف گرفته بودند ، همین جا سقا ها و میوه فروشان میگشتند گاهی از جمعیت صدای «ای یاالله و ای یاعلی» شنیده میشد

من بشاهزاده گفتم : نزدیکتر برویم نگاه کنیم

او گفت : میترسم ما را فحش بدهند ، حالا روس ها وقعی،

من گفتم : اهمیتی ندارد بگذار فحش بدهند بهر جهت جرئت دست زدن ندارند .

ما به جمعیت نزدیك شده پشت سر آنهائی که نشسته بودند ایستادیم .

مارهای رنگارنگ یکی بعد از دیگری از کیسه خارج شده به دعوت درویش بگردن یا کمر او می پیچیدند . توجه من بیشتر بروحیه مردم معطوف بود تا به بازی درویش .

حرف در آن است که مسافرت من در ایران موقع وضعیت نامناسبی شروع شده بود . واقعهٔ پیله سوار که خوانندگان ما از آن اطلاع دارند باعث شد که عدهٔ از قوای روسی به منطقهٔ سرحدی اعزام گردد . اعمال آن در ایران مخصوصا در تهران و رشت و قزوین و تبریز تاثیر عمیقی بخشید . حرکت جدی عده و تقاضا های قطعی ما از یکطرف بخاطر ایران آوردند که در شمال همسایهٔ قوی دارد واز طرف دیگرتبلیغات یکطرفی روحانیون ایرانی باعث شد در تودهٔ وسیع مردمحس خصمانهٔ نسبت بروسها تولید گردد .

میگفتند در انزلی تصمیم به تحریم امتعه روس گرفته اند وخیال دارند بزور مانع پیاده شدن مسافرین و پیاده کردن بار شوند .

معذلك اگر تمام این صحبت ها اساس هم داشت هیچوقت قادر باجرای آن نبودند .

اهالی رشت وانزلی بی اندازه از روسیه میترسیدند ممکناست

بلوا بحد کمال برسد ولی یکنفر خارجی «فرنگی» با کمال راحتی میتواند ازبین بلواکنندگان بگذرد.

هر یکنفر ایرانی می‌بیند که پشت سر یکنفر دکان دار معمولی روسی هیکل مهیب قنسول باده بیست نفر قزاق ایستاده و همیشه برای تقویت آنها دوسه کشتی جنگی روس میتواند انزلی را کوبیده عدهٔ قشون برای اشغال رشت پیاده کند.

دو سال قبل یك‌فروند کشتی جنگی روس بانزلی آمده لنگر انداخت صبح روز دیگر روز جشن اسم‌گذاران علیا حضرت ملکهٔ روس‌بود. فرمانده‌کشتی‌جنگی مراسم سلام را عمل‌می‌آورد. همینکه شلیك های اول توپ ازکشتی بلندشد انزلی خالی گشت عدهٔ ازاهالی در زیر زمینها پنهان وقسمتی بمحله خود را در کرجیها انداخته و بعضی پیاده بطرف رشت رهسپار شدند.

(ضعف آنوقت حکومت‌باعث اینگونه خودسری هامی‌شد پس‌باید قوی بود تاتوان اجانب را وادار باحترام و رعیت قوانین مملکتی ساخت. مترجم.)

وقتی شلیك تمام‌شد اهالی بخانهای خود برگشتند، امیرتومان فرمانده استحکامات ساحلی انزلی (عراده۲توپ مسی دهن پرداشت) وقتی علت را فهمید امرکرد سلام مزبور جواب بدهند. فرمانده آتشبار فقط سه مرتبه شلیك کرد. معلوم شد باروط رطوبت برداشته وسلام دربدو شروع قطع گردید.

فرمانده توپخانه بعلت وجرم عدم مراقبت مورد مؤاخذه واقع‌و فلکه بسته شد یعنی باچوب خیزران بیرحمانه بکف پایش زدند.

(موضوع مجازات و تنبیه یکنفر صاحب منصب با وجود تمام هرج ومرج آنوقت وعدم مراعات قوانین نظامی همان‌طوری که بنظرمن خالی از غرابت نیست تصور میکنم مورد تعجب وتردید خوانندگان محترم نیز واقع شود. مترجم)

نمایش ادامه داشت. جمعیت نسبت بما کاملا بیطرف بود. آنهائیکه جلوما نشسته بودند کنار رفتند که ما بهتر تماشا کنیم.

درویش لاغر مفلوک مار عینك داری رادر دست گرفته با صدای رسای خود اشعاری راکه ساخته بود میخواند :

بنام که من بمار ها امر می کنم ؟ بنام کیست که حیوانات مطیع انسان میشوند ؟ بنام کیست که ایران مرزك برجا است ؟

از جمعیت فریاد های متوالی « ای یا الله » برخاست .

درویش گفت : من خیلی جهانگردی کرده‌ام . من درروسیه‌وعثمانی و چین و هند گشته ام ولی ایران بهتر از همه آنها است . با احد حفظ و حراستش را مسئلت کنیم :

نمی گذارند

جمعیت مجددا فریاد «ای‌یاالله» «یاعلی» کشیدند .

درویش باز گفت : من حالا بزرگترین عجائب را بشما می نمایانم .

اگر این مار فرنگی را بگرد (در اینموقع همه متوجه من و همسفرم شدند درویش که ملتفت قضیه شد قدری تامل کرده معلوم بود کلمهٔ زننده را از گفتار خود حذف کرده است) فورا جان میسپرد ولی‌مومن میتواند بدون ترس و واهمه دست‌خود را مقابل او نگاهدارد بسم الله . بسم الله .

داوطلبی که دست خود را دم مش ... هد ... سد . درویش شروع بدست ... گردش بجیده ... شد ... تکان می‌داد . ... دست ... خودش ... در دست او ... درویش دست خود را کشیده جای دندان ... را که جزئی خون از ... بیرون آمده بمردم نشان میدهد .

فریاده ... حاق بلند شده و پولهای سیاه بسیاری ازهمه طرف در کلاه درویش که دور میگردد انداخته شد .

به مهمانخانه برگشتیم .

رشت مرکز عمدهٔ تجارت آبادترین ولایات ایران یعنی گیلان است . ابریشم بمقدار زیادی از اطراف رشت به اروپ حمل میکردند. مزارع برنج کاری اطرافش به تنها برنج ایران را تامین میکند بلکه بروسیه نیز صادر میشود . ضمنا باید متذکر شد که همین مزارع علت بدی

آب وهوای گیلان شده که برای اروپائیان خیلی خطرناك است .

در تیر و مرداد ماه تب و نوبه بشدت شیوع می یابد و حتی اهالی بومی نیزمبتلا میگردند .

باوجود اهمیت تجارتی که رشت دارد یکی از کثیف ترین شهرهای شرق است . کوچه های تنك وکج ومعوج آن از گردوخاك هوا مملو است . در این کوچه ها جمعیت غالبا با چارپایان قافله‌ها مصادف می‌شو.دوزنها در چادر های سیاه خود تقریبا در هر قدمی به زمین می خورند .

ما مصمم شدیم شب از رشت به طهران حرکت کنیم .

از رشت تا طهران

شرکت روس ها بین رشت و طهران راه شوسه خوبی ساخته که درست ۳۳۴ ورست طول آن میباشد .

پنج شش سال قبل بعوض این راه جادهٔ باریك و خطر ناکی بود که عبور از آن حتی برای چارپا یان هم دشوار بود - حالیه وسایط نقلیه پستی و مسافری شرکت با قراف ها که اصلا ارمنی و تبعهٔ روس هستند و امتیاز آن را از شاه گرفته اند در اینراه تردد میکنند .

شاه امتیاز مزبور را برای تاراج کامل مسافرین داده است قیمت یکدستگاه درشکه معمولی دو نفری که چهار اسب آنرا می کشد تا تهران هفتاد تومان (۱٤۰منات) است ، کرایه اضافه بار را نیز باید بر آن افزود زیرا با وجودیکه مسافر دستگاه را باگرانی قیمت دربست گرفته و اسب اضافی هم بر آن می‌بندند معذلك علاوه بر جامه دان و یك سبد خوراکی که حق دارد مجانا همراه ببرد برای بقیه باید اضافه بپردازد و اینموضوع در امتیازنامه قید گردیده است دو عدد جامه دان کوچك و تخت خواب من که در منچوریا همراهم بوده و جعبهٔ شاهزاده را در اداره حمل و نقل کشیده چهار تومان و نیم (۹ منات) کرایهٔ اضافه بار را پرداختم . مخارج راه بهمین مبلغ ختم نگردید.درهرمنزلی باید سورچی انعام داد . انعام مقرری می باشد

که بمیزان دو قران یعنی ۴۰ کپک باید پرداخت وانعام مزبور بعوض مواجب سورچی است زیرا کمپانی باقراف از این راه نیز صرفه‌جوئی می کند .

علاوه بر این شرکت مزبور باج راه را هم نمی پردازد و در امتیاز راه این قسمت قید شده است . باج مزبور تقریبا پنج تومان و در اولین راهدارخانه که در کوههای البرز بود به نفع شرکت راه دریافت میگردد .

رو یهمرفته قیمت مسافرت از رشت تا طهران تقریباً ۸۵ تومان تمام می شود که چنانچه ورست شمار حساب کنیم هرورستی بیش از دوریال میافتد .

کالسکهٔ مادم درب منتظر است . اسباب‌های مارا گذاشته‌وباطناب بسته‌اند . این احتیاط‌برای مسافرت در کوهستان خیلی بجااست

میخواستیم در کالسکه نشسته حرکت کنیم که یك نفر سرهنك قزاق آمده به من سلام داده خیلی محترمانه تقاضا کرد که در راه دزدی می‌شود شب حرکت نکنیم . من ازاو اظهار تشکر کرده بااو دست دادم . اوتعظیم بلندی کرده دست مرافشرده من از بردن قزاقی که سرهنك میگفت امتناع و رزیده گفتم که‌در مقابل هجوم پهلوانان شب بخوبی می‌توانم باطپانچه خود دفاع کنم و از مساعدت او تشکر کرده حرکت نمودیم .

کالسکهٔ مادرمیان گرد و خاك بسیار حرکت کرده تقریباً تمام عرض کوچه را گرفته بود . هردقیقه صدای خبردار کنار بروشنیده میشود وایرانی هائی که‌برمیخورند خودرا بدیوار می چسبانند .

شاهزاده گفت : سرهنك نجیبی بود .

من گفتم . بلی آدم خوبی بود من فقط ملتفت نیت خوب او شدم . میداند که من به طهران و نزد فرمانده تیپ (بریگاد) میروم و او هم همیشه ادب و نزاکت با مسافرین روسی را پاداش میدهد .

هوا تاریك می شود . آتش های زیادی در اطراف کالسکهٔ ما که تند میرود دیده میشود . پیچ کوچه بقدری زیاد بود که کالسکه

نزدیك بود برگردد و از شهر خارج شدیم . نور ماه راه را روشن کرده است .

در اطراف جاده نور ماه مزارع شالی کاری را روشن نموده و بعضی جا ها نی روئیده است . ندرتا راه با نور چراغ قهوه خانه روشن می شود . قهوه خانه مهمانخانه کاروان ها است در آن جا ده ها چراغ روشن و قلی روی زمین افتاده سماور بزرگی میجوشد و انتظار میهمان را دارند از دور صدای زنگی که رفته رفته زیاد ترمی گردد شنیده میشود .

این صدای زنك کاروان است . قطار شترهای یك کوهانه که باطنابی پشت سرهم بسته بودند پیدا شد . شترها باگردنهای درازخود از کنار راه شوسه میگذرند .

دویست قدم دیگر که گذشتیم به کاروان دیگری برخوردیم . الاغ های کوچك گران بار احمق از کالسکه ترسیده بهرطرف جاده می دویدند . صدای زنگهای نازك مسی وفریاد حرکچیان وگرد وخاك راه وتکان کالسکه مارا متاذی ساخت .

من چشمهایم را رویهم گذاشتم و قادر بباز کردن آنها نبودم در روز خیلی خسته شده بودیم . من در گوشهٔ خزیده باوضعیت ناراحتی که داشتم و پاهایم خسته شده بود هردم سرم بطاق کالسکه میخورد وبهمین ترتیب به راهدار خانهٔ اول رسیدیم .

در راهدار خانه اسبهارا عوض کردند ماه غمازی می کند وپشت تکه ابر هائی که معلوم نیست از کجا آمده اند پنهان میشود .

راه دیگر بشکل نوارسفید پیچاپیچی پیدا نیست وده قدم جلو تر را نمیتوان دید

جلوی ما چهار اسبهٔ برای پست ایران هستند :[پیرعلام پست دستهٔ راتکان داده تعریف میکند که چگونه دیروزتقریبادرهمین مکان اسبهای گاری پست او را برداشتند و گاری بسفید رود پر تاب شده تقریبا همه کیسه ها را جریان سریع آب برد و میان آنها یك کیسه پست روسیه هم از باد کوبه بود.

عرض جاده تقریبا سه سازن (مقیاس روسی است مترجم .) واز

طرف چپ پرتگاه کودی‌دارد که سفید رود با هیاهو از ته آن‌پرتگاه میگذرد . —

ماه گاه‌گاهی از پشت ابر خودرا نشان داده قسمتی از قشنگترین مناظر طبیعی جنوب را بما می نمایاند .درهٔ را که بستر رود خانه‌است کوه‌ها از دوطرف احاطه کرده اند و بر فراز آن ها بعضی نقاط جنگل انبوه و بعضی جاها بوته زارهای انبوه دیده می شود . در پارهٔ نقاط قله‌های مرتفع لکه های ابر باقی است آب سفید گاهی بر سنگهای زیر آبی کوچك جاری وزمانی از تخته سنگهای بزرگ‌عمودی پائین میریزد

هوای کوهستان از عطر علف ها معطر و بواسطه جنگل تازه است .

از یك ایستگاه بایستگاه دیگری از راه پرپیچ وخمی‌میگذریم که اطرافش راباسنگ بسته اند .

گاهی رود خانه زیرپای اسبان ما در روشنائی ماه دیده میشود و زمانی تاریکی همه جارا فرا می‌گیرد . فقط صدای یکنواخت پای اسبان ماوریزش وجریان سفید رود بگوش میرسد .

دره نزدیك ده رودبار باریك میشود .

آفتاب بر فراز کوه تابیده ومنظر قشنگ کوهستان یکی بعد ازدیگری ازجلو چشم ما می‌گذرند . یك طرف تخته سنگ‌های بزرك وطرف دیگر جنگل زیتون باجویبار های کوچکی که در آن‌جاری هستند دیده میشود . آب این جویبار ها فوق العاده گوارا و شفف وسرد است .

کم‌کم کوه ها شکل بی‌آب و علفی بخود میگیرد . دامنه‌های سبز قله هائی بریده شده بمنظرهٔ تخته سنگهای بزرك خشك مبدل میشود. دره بکلی باریك وتنك میگردد .

راه که ازیك دامنهٔ دره .بیگذشت پس ازچند پیچ وخم ازروی پل سنگی کوچکی بطرف دیگر میرود .

هوارفته‌رفته گرم وخفه می‌شود

هوای لطیف شب‌خنك کوهستان جنگلی جنوب بهوای خشك

وزندهٔ تخته سنگهای سخت و خاك قرمز آن وباد سوزان روبرو که چشم رامی‌سوزاند تغییر یافت .

در راهدار خانهٔ منجیل ناهار وچای خوردیم قهوه‌خانهٔ کثیف باسماوری که مدتها است پاك نشده ویك‌قطعه صورت شاه مرحوم که مگس‌ها برآن نشسته‌اند جایگاه ماشده پول خیلی گزافی ازما گرفتند . فقط برای یك سماوری که می‌آوردند مطابق تعرفهٔ ایران‌سه قران‌دریافت مینمودند. بقیه را نیزبهمین رویه تصور کنید .

منجیل عبارت است ازچندین خانهٔ کوتاه گلین بابامهای مسطح . جوی کوچکی که‌محل‌شستن لباس‌وتن شوئی خود اهالی و آبشخور حیوانات وآب نوشیدنی خود آن‌ها است و ضمناً کثافات خانه‌ها رانیز درآن میریزند یگانه شریان حیاتی این محل محسوب میگردد .

ایرانی ها چندان تمیز نیستند و ازاین حیث حتی‌پای کمی از آشنایان قدیمی‌من‌یعنی‌چینی هاندارند

تمام روز مسافرت ،خسته کنندهٔ مادر فراز و نشیب کوه ادامه داشت . هوائی که گوئی با آتش جهنم ارتباط دارد ساکت و بی‌باد است .

تخته سنگها آخرین باقی مانده رطوبت هوا را بخود جذب میکنند . اشعهٔ نورانی خورشید صحرا را می سوزانند ته دره زیر پاهای مادر کنار رود کوچکی که زیر تابش سوزان آفتاب میرفت بخشکد چند درحت دیده میشد و این آخرین آثاری بود که‌از آنهمه جنگل سبز و خرم میدیدیم .

کالسکه ما چهارنعل سرازیریها وسر بالائی هارا طی میکند .

در اطراف بجز تخته‌ سنگهای از آفتاب سرخ شده چیزی نیست .

راه همینطور در پیچ وخم های تمام نشدنی کوه می پیچد .

درکنار دوسه گودال آب شتر ها درزیر آفتاب سوزان خوابیده خستگی حرکت شبانه رادر می آورند . ساربانان درسایه تخته سنگها آرمیده اند. تابش خورشید تقریبا عمودی وسایه‌اش کوتاه است .

تقریبا درسی ورست فاصله روی یکی از قله هـای کوه هنوز برف است ولی اینجا یك قطره آب پیدا نمیشود وهمه جا خشك وپر گردو غبار است .

خیلی ازشب گذشته کوه ها پست تر شده وکالسکهٔ ما از آخرین گردنه سرازیر میشود واسبان تازه نفس ازخنکی شب استفاده کرده مارا سریعا بطرف قزوین میبرند .

از اول غروب مردم بجنب و جوش می افتند . کاروانها بیدار شده زنگهایشان بصدا آمده رو براه میگذارند . از دور میان باغها اولین آتشهای قزوین دیده میشود.

قزوین از لحاظ شهریت چیز مهمی ندارد . اطراف شهردیوار و خندق دیوار را احاطه کرده است . شهر دارای دو خیابان بزرك درخت دارو صدها کوچهای تنك پر گردو غبار میباشد

قوای نظامی شهر عبارت است از دو عراده توپ های قدیمی مسی دهن پر با ٦ نفر قراولی که در قراولخانهٔ مثل همهٔ مملکت خراب سکنی دارند .

در بعضی جا ها از داخل دیوار های سنگی فواره های آبی که از نظر بیگانه مستور است دیــده میشود و سرشاخه های سبز باغهای خوب از بالای دیوارها پیدااست.

اگر قزوین بیشتر از این آب داشت شهر خوبی می‌شد.زمین های اطراف شهر حاصلخیز و در کنار قنات های کم‌آبیکه از برف کوه سرچشمه میگیرند گیاه سبزی روئیده است . باغ ها ی میوه و انگور اطراف قزوین مقدار زیادی محصول زردآلو و پسته و هلو و اقسام انگور دارد .

تجارت قزوین زیاد نیست ومختصر اجناس روس از قبیل‌پارچه وقند وظروف وابزار های مختلفه و غیره محدود میگردد .

قزوین به طهران را در ظرف یکروز آمدیم . راه صاف ومثل تیر راست است . چهار اسبهٔ ما که در هر ۲۵ - ۳۰ ورست فاصلهٔ عوض می‌کنند همه جایرتما رفته فقطیکجا بین‌راه نفس تازه می‌کنند .

در جلگه مثل دیشب در کوه آنقدر ها گرم نبود . صحرای عریض و گروه درختان وجویهای پیچا پیچ پرآب صاف که از کوه میاید درکنار جاده ومنزلهای تك‌تك رهدار خانه باحوض حتمی‌وباغچه درسرراه دیده می‌شود .

مجدداً در روشنائی ماه نزدیک رودخانهٔ شدیم. کوه کرج داخل درسمت راست مادر بستر گودی رودخانه کوهستانی جاری وطرف چپ دامنه کوه تقریباً عمودی ایستاده بود .

قدح پر از اخگر و الماس آسمان بالای سرما آویزان است . راه مثل یك نوار نقرهٔ درکنار دامنهٔ کوه امتداد یافته .

پس از یك ساعت تاخت وتاز سریع دروازهٔ تهران پیش چشم ما نمودار شد. سرباز خواب آلودی دروازه راگشود و ما بپایتخت خیلی عالی اعلیحضرت شاهنشاه ایران ورود نمودیم .

طهران

تهران در اروپائیان تاثیر غریبی می کند . به استثنای یکی دو میدان و پنج شش خیابان بقیه کوچه ها نمونهٔ ده بزرگی را نشان میدهد که اصلا شبیه بشهری که لایق داشتن اسم پای تخت ایران باشد نیست .

بدبختی و بیچارگی شهر های آسیا آن است که اهالیش خیلی درهم زندگی می کنند . تمام خانها و باغها که غالبا درون آن خیلی قشنك است بادیوار های چینهٔ وگلی محصور می باشد . ازپشت دیوار ها فقط سر شاخه های بلند درختان پیداست که رهگذر درگرد و خاك غوطه خورده را عصبانی میکنند . چنانچه بجای دیوار های کلی تهران نرده کشی میشد تهران یکی ازشهر های باسر وصورت دنیا محسوب می گردید . خانه‌ها درسبزه غرق است ، درهر خانه حوضی است که‌از غالب آنهافواره می‌جهد کوچه‌ها درمیان دیوارهای بلندخانها واقع ومثل‌یك دالان درازی نظر می‌آید .

علت گوشه گیری ایرانیها این است که می ترسند مرد بیگانهٔ باندرون آنهاراه بیابد .

ازطرف دیگر فقدان کامل نظم وترتیب عمومی مقتضی آن‌است که خانه هابحصار کوچکی مبدل گردند .

ندرتا از میان دیوارهای یك شکل لخت خانه هائی دیده‌میشود که دیوار عمارتش درکوچه است .

این قبیل خانه ها یا متعلق باروپائیان میباشد و یا ادارات دولتی یا خصوصی در آنها منزل دارند .

میان خیابانهای تهران که فقط وجود چند نفر دکاندار در آنها حاکی از آبادی آن است فقط میدان توپخانه ومیدان بهارستان وبازار میتواند توجه مسافری را جلب کند .

بام بیشتر خانه ها مسطح است تمام پنجره های عمارت ها بداخل خانه ها وباغ ها باز شده دارای نرده های محکمی هستند ، درب های داخل خیابانها قشنگی و لطافت صنعتی ندارد ، همه چیز ظاهر سازی و بیروح است .

تهران در تابستان بواسطهٔ هوای گرم و خفهٔ خود خالی می شود . تمام متمولین بدامنه کوه البرز که در سه چهار فرسنگی تهران واقع است به ییلاق میروند - ییلاق مزبور یك هزار پا از تهران مرتفعتر است . در روسیه ییلاق عبارت است از محل سکونت موقتی ودر ایران برعکس اطراقگاه متمولین است که بیشتر سال را آنجا می گذرانند بنحویکه اوایل اردی بهشت رفته در مهرماه بر میگردند .

خانه های تهران از لحاظ اروپائی ناراحت است . اطاق ها بدون نقشه صحیحی بنا میکردند وغالبا سقف پائین می‌آید . خشت هائیکه برای بالا بردن دیوار بکار میرود نه‌پخته وفقط درآفتاب خشك میشود وغالبا دیوار هااز بالا تاپائین شکاف بر میدارد . کف اطاق ها یااز سنك تخته مفروش ویاخاکی است . اطاق ها باقالی یانمد مفروش گردیده دیوار اطاق دارای طاقچه های چندی میباشد - هنوز نقاشی دیوار درایران معمول نیست .

روی همرفته خیابانها وخانه های ایران از حیث قشنگی ظاهری وزیبائی از منچوریا عقب است . ساختمان داخلی خانها قدری بهتر از آنجا میباشد ولی نواقصی دارد.

یکی از نواقص خانه ها فقدان کامل سوخت است در صورتی که زمستان درتهران برفی می‌آید که تاچندروز میماند و معذب شده

گل چسب ناکی میشود

بهترین چیزی که در خانه های تهران یافت‌میشود یکی زیرزمین است که از حرارت سوزان آفتاب و گرمای روز میتوان آنجا پناه برد ودیگری باغ وحوض وجوی آب روان است

کرارا من بخانه ایرانیان متمول رفتم و هر دفعه از اختلاط سلیقه شرقی و اروپائی در تعجب شدم : پهلوی قالیچه خیلی نفیسی تابلو نقاشی معمولی فرانسوی و ساعت‌برنزروی‌بخاری‌اعلای‌مرمردیده‌میشد

قصر شاه ظاهر خیلی قشنگی‌دارد باغ آن بزرك و فواره هائی در آن بارتفاع بلندی میپرد قصر از اشیاء بیمصرف اروپائی که‌شاهان همراه خود از اروپا آورده اند پر است

پارهٔ خیابانها درختان کهنی دارد که ریشه هایشان از جویهای اطراف خیابان مشروب میگردد . این خیابان ها نظیر بولوار و بهترین خیابانها محسوب میشوند

تقریبا تمام مهمان خانه های طهران و بانك روس و سفارت انگلیس و ترکیه و بلژیك و مغازه های اروپائی در یکی از اینخیابانها واقع هستند

خیابانهای درجه دوم شب برای گردش واقعا خطرناك است . غالبا میان آنها چاله های روباز و جویهای زیادی دیده می شود . باستثنای دو خیابان که ندرتا چراغ های برق کم نوری در آنهاقرار داده شده و تا ساعت ۱۰ شب می سوزد بقیه خیابان ها و کوچه ها بکلی تاریك و فاقد روشنائی است . شب در خیابان ها با فانوس حرکت میکنند.

آب‌شهر فراوان ولی تقریبا تمام آن بمصرف آب‌یاری باغ‌ها میرسد و برای آب‌پاشی خیابانها چیزی نمیماند . حق مشروب شدن‌را از میراب که مستخدم مخصوصی است میخرند و ازروی ساعت وروز حق مزبور مشخص‌میگردد

معمولا هفتهٔ دوروز از نهری که در کوچه است آب باز می کنند . در باقی أوقات میشود که ده ساعت اتصالا آب بحوض میاید

و از سر آن پائین ریخته تحت نظر باغبانان به باغچه ها تقسیم میگردد

مغازهٔ بزرگی از لحاظ اروپائی نیست . تقریبا ده بیست نفر خارجی تجارت متوسطی میکنند و ده ها هزار دکاندار تقریبا درکوچه و خیابان بکاسبی های مختلفه اشتغال دارند .

دکاکین آذوقه فروشی بیش از هرچیزی است ، در سر راهها غالباً صرافهائی نشسته اند که پول‌خورد میکنند وبعضی جاهاهم سقایانی هستند که با فروش آب یخ و بستنی بدی امرار معاش مینمایند .

جالب توجه تر از هر چیزی در تهران بازار است که هزاران کوچه تنك پیچ و خم دار از اطراف بان‌میایدفکر سواره رفتن در این کوچه ها اصلا خطرناك است .

بازار عبارت است از صدها دالانهای عریض سرپوشیده که‌دکان هائی در اطراف دارد و جمعیت بسیاری در آن آمدو رفت می کنند داخل بازار حمام ها و مسجد ها و قهوه خانه های زیادی یافت میشود و بعبارة اخری شهری است داخل شهر دیگری ،

مکان های عمومی‌از قبیل تئاتر وقهوه خانه های عالی‌و رستوران در تهران نیست فقط یك‌سینمای (سایه نمای) سوختهٔ است که تقریبا ایرانیان بان نمیروند .

عمارات قشنك‌قابل تماشا کم است فقط قصرشاه ومسجد سپهسالار باآن گنبدش ومجلس که آنهم حالیه خراب‌شده تا اندازهٔ دیدنی است‌وبقیه خانه هارا از پشت دیوار نمیتوان دید .

میدان جلویٔ مجلس درخت کاری شده و راجع به آن بعد نیز صحبت میکنیم زیرا میدان آخرین جنك خونین ۱۰ ژون (اوایل‌تیرماه) بوده است.

وسط میدان توپخانه باغ خرابی است که در چهار گوشهٔ آن چهار عراده توپ کهنه قرار داده اند واطرافش سرباز خانه های دوطبقهٔ ساخته شده ودروازه هائی به آن باز میشود که معبر عمومی است .

بالای پنجره ها (شیرو خورشید) علامت ایران نقش گردیده عمارات مزبوره مخروبه وقابلیت سرباز خانه بودن را ندارد ، از یك طرف سربازخانه ها توپهای قدیمی باجعبهٔ مهمات وچرخ شکسته روی‌سنك

فرش قرار گرفته است.

این خلاصهٔ تمام چیز هائی بود که میشد درباره تهران گفت .
در ساعت ۲ ـ ۳ بعد از ظهر بواسطه گرمای فوق العاده شهر تقریبا تردد قطع میشود . نزدیك غروب آفتاب مجددا معابر از هیاهوی جمعیت پر میگردد .

اول شب ها از یکدیگر دیدن می کنند یا بگردش می روند. جمعیت روی سکو ها اطراف فواره ها نشسته بچای خوردن مشغول یا روی قالی ها نشسته بدرویشی که مرثیهٔ درباب شهادت امیرالمؤمنین و پسرانش میخواند گوش میدهند وازلطافت وخنکی کم هوای شب تابستانی لذت میبرند.

کم کم جمعیت کوچه ها و خیابان ها کم میشود . فقط تجار مقابل چراغ های کم نور خود در دکاکین بانتظار مشتری مینشینند. تقریبادرساعت ۱۱ همهٔ تهران خوابیده وفقط صدای چرخ کالسکهٔ که ندرتامیگذرد سکوت رابرهم میزند .

اهل شهر صبح خیلی زود تقریبا ساعت ٤ بعد از نصف شب از خواب بیدار میشوند . دستفروشان و دوره گردان درپس کوچه‌ها متاع خودرا بمعرض فروش می گذارند و صدای زنگ کاروانیکه میخواهد براه افتد از کوچه‌های باریك می آید.

شتر های گردن دراز پشت سر یکدیگر قطار شده حرکت میکنند والاغ های کوچك باهنجار یرتمهٔ ریز براه افتاد باشکال ازریر یالان‌های عریض دیده میشوند .

همچنین رؤیا های سیاه یازنانی در چادر دیده می‌شوند که با عجله ببازار میروند ...

هنوز آفتاب کاملا بالا نیامده و اشعهٔ آن نمی سوزاند بلکه می نوازد . در تهران این موقع بهترین وقت گردش کردن است .
هر قدر خورشید بالاتر بیاید زمین خشك و شکافته را بیشتر گرم می کند . .

هر قدم چارپا یاهر گردش چرخ ابری ازگرد وخاك درکوچه های پرجمعیت تولید مینماید .

در تهران بین اروپائیان و ایرانیان متمول پیاده رفتن معمول نیست مردم معمولی از واگون اسبی که در معابر عمده حرکت می کند استفاده مینمایند .

از لحاظ رعایت آسایش عمومی تهران در خور هرگونه تنقیدی است . عطرهای شرقی حاصل فاضل آب وشستشوی خانه ها است که که در کوچه ها میریزند ونعش سك وگربه که در مجاری روباز آب مشروبی شهر که از آن مینوشند افتاده وچاله های سرباز کوچه ها و خیابان‌ها و دستجات گداهای سمج و دزدی و غارتگری هیچیك را نمیتوان جرو افتخارات کلانتر شهر نامید .

تنها دسته های پنج نفرهٔ سرباز های نیمه برهنه که درقراولخانه ها ودرب ابنیهٔ عمومی وبعضی خانه های اشخاص متنفذ کشیك میدهند يك قوای حفظ امنیت عمومی محسوب میشود .

قشون بی آزار خوابیده و تمام تجهیزات مختصر ونا چیز خودرا روی جاتمهٔ تفنگ های قدیمی زنگ زده آویزان نموده‌است.

اطراف تهران را دیوار نیمه خراب گلین طرح قلعه‌ای محصور کرده است . خندق دور شهر پیچاپیچ و خم دار و داخل خندق نعش حیوانات بزرگتری دیده می شود که سك های ولگرد مشغول آن هایند .

دروازه های شهر با کاشی های رنگ برنگ و نقش های ادوار پهلوانی مزین می باشد . معمولا روی دروازه ها نقش ایلیا مورمتس ایرانی (رستم) که هزاران اشخاص کوتاه قد تنبل را متفرق ساخته منقوش است.

این دروازه ها نیز مثل همه چیز ایران در حال خراب شدن است : کنگره ها افتاده ، رنگ ها رفته وقسمتی از بالای دروه‌از و برج های کوچك آن خراب و اثری از آنها باقی نیست .

تمام متمولین از گرمای فوق العاده تابستان و گرد و خاك و خفه گی هوا به ییلاقی که در دامنه کوه البرز واقع گردیده پناه‌میبرند.

شاه هم چندین قصر با باغ های سایه دار در ییلاق دارد و همه سفارتخانه های درجه یك به ییلاق میروند . یکی از بهترین نقاط

تابستانی ییلاق روس در زرگنده است که شاه متوفی بروسیه هدیه داده است .

خانهٔ خیلی عالی وزیر مختار روس با حوض بزرگی که آب جاری دارد درجنگل انبوه سبزی واقع شده که عمارات اعضاء و دفتر سفارت درآن بنا گردیده است .

در باغ محوطه بزرگی برای تنیس موجود و هوای زرگنده بواسطهٔ ارتفاع محل خودکه در دامنهٔ پائین کوه است بمراتب بهتر از هوای جلگه میباشد .

غیر ازسفارت روس انکلیسهاهم جای خیلی خوبی در پارک سایه داری دارند ، سایر سفارت خانهاهم در نزدیکی زرگنده و۱۲ ورستی تهران و۸۰۰ ـ ۱۰۰۰ پا ارتفاع از آنجا میباشند .

پهلوی شهر بیرون دروازه قصر سلطنتی موسوم به باغشاه بنا گردیده و حکمران ایران حالیه در آنجا است .

قصردوشان تپه بیرون شهرروی یك تپه منفردسنگی بناشده و خیلی طرف توجه مرحوم ناصر الدین شاه بوده حالیه متروك میباشد . من چندین مرتبه در حین گردش سوارهٔ صبح خود به آنجا رفتم . پائین پارك بزرك واطاقهائی برای خورده پاهای درباری ساخته شده نزدیك پای تپهٔ سنگی بیشهٔ سبزی دیده میشود که جویبارهای کوچکی از سنك بیرون آمده به آنجا سرازیر میگردد . ازروی محوطه کوچك فراز تپه بهترین مناظر طهران ظاهر میشود وباخانه ها و عمارات و دیوارهای کوتاه خود شبیه یك پارك ده ورستی بزرگی است .

شاه و حکومت ایران

حکمران ایران محمد علی شاه رفیق و طرفدار بزرك روسیه محسوب میگردد . مشارالیه کمی روسی میداند ودر مواقعی که یکی از اتباع روسی، بعلتی بـه حضور او معرفی میگردد سعی میکند روسی دانستن خود را به او فهماند . شاه آدمی است کوتاه قد و خیلی فربه صورت چاقی دارد اخلاقا بیشتر مایل به زندگی بی سروصدا و آرام شرقی است تابه رتق و فتق امور مملکت خراب ازهم گسیخته ای که زمانی خیلی عظمت داشته است .

شاه تنبل و بی عزم و اراده و مذهبی کاملا تحت نفوذدرباریان خود قرار گرفته و تمام امور مملکتی (اگر بتوان هرج ومرج کاملی را که‌در ادارهٔ عالیه ایران‌است چنین نامید) بدون کوچکترین‌رسیدگی و تفتیشی در دست درباریان بیمسئولیت می‌باشد .

اشخاص نیمه سواد دار امور را بیشتر بـه نفع و منافع خود می گذرانند .

پسران باغبان های درباری که طرف توجه و میل شاه واقع میگردند بسرعت برق به‌مقام پیشخدمتی‌مخصوص‌رسیده ودراولین‌مرتبهٔ‌بی مرحمتی و خشم شاهانه به مقام اولیهٔ‌خود بازگشت مینمایند .

شاه درقصر خود که بوسیلهٔ دیوار های بلند ومستحفظین قصر ازشهر جدا میباشد درقصر لمیده تقریبا **روزی شش ساعت مشغول نمازو**باقی وقت راهم اندرون سر می‌برد ـ حرم شاه مختصر وعبارت است از یکزن، که از خانوادهٔ سلطنت میباشد با خانمهای نزدیك باو وعدهٔ خواجهٔ حرمسرا وده ها پسر بچه هائی که در اطاقهای اندرون خدمت میکنند . بزرگترین کیف شاه این است که مقابل میز کوچکی بخوردن تنقلات وشربت آلات و شرابهای شیرین وقت بگذراند . این وضع زندگی کـه حالیه بین تمام تنومندان دنیا مرسوم گردیده حیات شاه‌را تهدید مینماید .

تمایل شاه بروسیه باعث شده که مصرا طبیب شخصی خودرا از اطبای روسی که **دکتر سادوسکی** باشد انتخاب کند و تربیت ولیعهد رابه **سلطان سمیرنف** (که دورهٔ مدرسه زبانهای شرق رابه اتمـام رسانیده) واگذار ساخته و یکنفر از اتباع روس موسوم بـه **شاپشال** را بسمت رفاقت خود برگزینند .

شاپشالدرسیاست خارجی‌شاه خصوصا نسبت بروسیه نفوذ بسیاری‌دارد . بالاخره شاه‌که **مستشاران‌نظامی روس** را یگانه تکیه‌گاه خود می‌بیند فوق‌العاده نسبت بطفل نوزاد روس [بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی] که یگانه قسمت منظم نظامی است ابراز محبت میکند

ولیعهد سلطان احمد میرزا تحت نظـر آقـای سمیرنف تربیت میگردد . ولیعهد بچهٔ ۱۲ سالهٔ جـدی زرنگی است . مراتب تکامل

تعلق خاطر او باقسام لباسها واسباب‌های سنگی مشهود میباشد . مشارالیه فوق‌العاده دوست دارد که درباریان باوتعظیم بلندی بکنند - باری در آتیه با داشتن منش اروپائی ، یك نفر مستقیم برای آسیائی خواهد شد

مربی ولیعهد برای مرتفع ساختن صفات نکوهیدهٔ که در او میدید زحمت ها کشید . تا آمدن سمیرنف سلطان احمد میرزا گاهی بشوخی های معمولی مبادرت می جست مثلا گوش آدم بیگناهی راکه اتفاقاً میگذشت **باامبرداغی که در بخاری سرخ کرده بود داغ مینمود**



شاپشال

ولیعهد جوان‌سه صفت ناپسندیدهٔ دارد : **عشق به پول‌حسادت و عقیدهٔ باقتدار فوق‌العادهٔ خود** . مشار الیه این صفات را همیشه ابراز میداشت و حالیه فقط به علت نفوذ آقای سمیرنف بمراتب متمدن تر شده است .

س . م . شاپشال حکایات بسیاری از ولیعهد برای من نقل می کرد . مثلا میگفت وقتی در تبریز بودند یکنفر تاجر روسی صد منات نقره در یك کیسهٔ ابریشمی باو هدیه و تعارف داد . این بچه یك هفته تمام با این پولها بازی میکرد و بعد اظهار تمایل کرد که درباریان هم از تاجر یاد گرفته پول نقره باو تقدیم کنند .

وقتی ولیعهد عینك طلای **آقای شا پشال** را دید خواست که فورا باو تقدیم گردد .

وقتی جواب ردشنید پیش پدر دویده و استدعا کرد متخلف جسوررا تنبیه نماید و گفت :

« اورا آنقدر باچوب بزن که بمیرد »

شاه جواب داده بود : « اگرمن میخواستم هم نمی توانستم برای آنکه اوتبعهٔ روس است . »

ولیعهد متغیر شده گفته بود : « مرده شوی اتباع روس را ببرد ـ حتی نمی توان آنهارا کتك زد . » وتاچند ماه **باشاپشال** حرف نمیزد .

پنج سال قبل درزمان سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه درحضور تمام درباریان اتفاق عجیبی رخ داد :

شاه فعلی فرمانفرمائی آذربایجان را داشت و تبریز محل اقامتش بود . یکدفعه که بطهران آمده بود پسرش را همراه آورده بود که جدش اورا به بیند .

ولی ملاقات پدر بزرك ونوه بدون حادثه نگذشت .

مظفرالدین ساعت طلائی به نوهٔ خود بخشید . سلطان احمد میرزا ساعت رانگاه کرده باقوت هرچه تمامتر بدیوار زد

همه بجای خود خشك شدند . پدرش از غضب شاهانه در هراس شد . بچه هم دایم پا بزمین کوفته فریاد میکرد که چگونه جرئت کرده اند ساعت بدون برلیان به او بدهند در صورتیکه ساعت نوکرهای او پراز الماس است

این رویه وحشیانه و خود سرانه مطبوع طبع مظفرالدین افتاد مشار الیه نه تنها خشمگین نشد بلکه تقاضای نوهٔ بهانه گیر خود رانیز

انجام داد و از اروپا برای او ساعت دیگری خواست .

میان اطرافیان ناچیز حکمران ایران که القاب بزرگی مثل «شمشیر مملکت» «نور دنیا» وغیره دارند(به‌اصل القاب توجهی نشده‌است - مترجم)ووزرای مملکت‌می‌باشندفقط‌دونفر تااندازه‌اهمیت‌دارند وقابل ذکر هستند .

شاپشال فوق‌الذکر مقام اول‌را احراز کرده مشارالیه جوانیست جدی و فاکولته شرق اونیورسیته سن پتربورک‌را تمام کرده و موقعی که شاه فعلی سمت ولایت عهد را داشت برای تربیت او به ایران آمده بود .

این جوان با استعداد زرنك بسرعت دوستی شخص شاهزاده را جلب کرد و نفوذ سیاری در دربار بهمرسانید . موقعیکه محمد علی شاه فرمانفرمای تبریز بود شاپشال راهنما و هادی عملیات او بوده در **حقیقت آذربایجان را او اداره میکرد** . مشار الیه نفوذ خود را پس ازقرار گرفتن محمدعلی بتخت شاهی هم حفظ نمود .

شاپشال نسبت به منافع روس کاملا وفادار بود و درکشمکش های خیلی نادر سیاسی که گاهی میان ایران وروس رخ میدادخدمات شایان ومهمی ابراز میداشت .

بدبختانه این اواخر یك دستهٔ قوی از درباریان بر علیه او تشکیل شده ساعی هستند او را طرف کم مرحمتی شاه قرار داده از دربار برانند . علت این حرکت علاوه برحسادت درباریان این است که‌شاپشال درمعاشرت وبرخورد به‌آنها قدری بلند پروازی میکند .

دراواخر ۱۹۰۸ پس‌از مراجعت من‌از ایران باوجود غمخواری فوق‌العادهٔ شاه که در خیلی چیزها رهین شاپشال بود وتاسف قلبی‌او شاپشال مجبور بترك ایران وبازگشت بروسیه شد .

فقط سعایت وضدیت دستهٔ محافظه کار باعث شد شاپشال شاه را ترك کند . **از لحاظ منافع روس کناره گیری شاپشال فقدان عظیمی است** زیرا بارفتن او از نفوذی که روسیه در دربار داشت کاسته شده باشکال می تواند با جریان دستهٔ قدیمی محافظه کار ایران کنار بیاید.

رئیس این دسته یکی از درباریان کهنه قلتاقی است که حالیه وزیر جنك وموسوم **بامیر بهادر جنك** میباشد .

امیر بهادر صمیمی ترین واولین رفیق شاه مرحوم وعامل عمده سیاست داخلی وخارجی او بود،

شاه مرحوم بقدری بصداقت و درستی **امیــر بهادر** که رئیس کشیکچیان خاصه بود اطمینان داشت که قبل ازمرك اورا بولیعهد سپرده ومطمئن ترین دربارینش معرفی کرده بود.



« امیر بهادر »

ولی محمد علی شاه باوجود تقاضای پدر مرحومش فورا اورا از ریاست کشیکخانه خلع نمود . علت این کم مرحمتی برکسی معلوم نگردید وتصورمیرود خورده حسابهای قدیمی باعث خلع اوشده باشند.

نظم قشون بی انضباط و سوار چریك کشیکخانه کـه برئیس

جدید سپرده شده بود بکلی ازهم گسیخت . باری یکدفعه افتضاحی رخداد که شاه کم جرئت را برجان خود ترسانده وادارش کرد رئیس جدید کشیکخانه واشخاصی را که معرفش بودند اخراج کند .

قضیه از این قرار بود : خدمت مستحفظی دربار وحتی کشیك خوابگاه شخصی شاه بقدری نامرتب بود که شبی یکنفرامیرپنجه ازطرف لیاخوف برای عرض راپرت فوری بحضور شاه میرود .

از بدو ورود بقصر تاپشت خوابگاه شاه بیکنفر سرباز برنخورده خود درب اطاق خوابگاه را زده اجازهٔ ورود میطلبد .

شاه پس از این افتضاحی که حتی در ایران هم نظیرش دیده نشده بود امیر بهادر را احضار و به شغل سابق منصوبش ساخت .

باقی عملیات درباری امیر بهادررا در ضمن شرح وضعیت‌سیاسی ایران و اقدامات ضد انقلابی دهم ژون سال جاری متذکر میگردم .

بمرور ایام امیر بهادر بوزارت جنك منصوب و کم کم مقام اول را در دربار احراز نمود .

این درباری نیمه سواد دار حالیه پس‌از رفتن **س.م شا پشال** نزدیکترین مشاور شاه وعامل سیاست او محسوب میشود . طرح « **شورای مملکتی** » که دارای پنجاه نفر عضوبانتخاب دولت باشدبجای مجلس از تفکرات و عقل عالی او است مشارالیه بزرگترین **دشمن اصلاحات اساسی و تغییر شکل حکومت** میباشد در صورتیکه برای ایران اصلاحات فوق‌العاده ضرورت دارند .

هیئت وزرای ایران (قرار میگذاریم اشخاص جاهل بیکاره را به این نام بخوانیم) عبارت است از ده نفر اعیان درجهٔ اول ایران که دارای هیچگونه معلوماتی نیستند .

معلومات آنها عبارت است از خواندن کاغذ و ازحفظ داشتن قرآن و اشعار سعدی .

یگانه وزیر دانشمندی که فاکولتهٔ حقوق اونیورسیتهٔ سن‌پتربورك را تمام کرده و به وزارت عدلیه منصوب شده بود چون نمی توانست هیچگونه اقدامی برای بهبودی وضعیت اسف آور عدلیه ایران بکند ناچار شد همکاران لایق خود را ترك گفته استعفا دهد . بمشارالیه به

اعتباری جهت پرداخت حقوق قضات میدادند و نه اجازه داشت قوانین جدیدی جهة توسعهٔ قوانین شریعت که برای زندگی واقعی بدرد نمیخورد وضع کند و از اقداماتی که در نظر داشت برای جلوگیری از رشوه خواری که بی اندازه درایران معمول است اعمال نماید جلوگیری شد ...

نباید به ایران باچشم اروپائی نگریست . دستوری که برای اروپائیان فوق العاده لازم است این است « **تازمانیکه شخصا دقت ووارسی کامل نکردهٔ هیچ‌کار ایران راجدی‌نگیر** » .

ما خیلی خوش باور هستیم . در روزنامه میخوانیم که « در طهران بانك ایران باودایع شخصی برای ترویج صنایع ملی و تجارت تشکیل شده » و باور می کنیم که‌این واقعاً بانك است نه‌انتشار عاری از حقیقت وهو .

مخبرین جریدهٔ « رچ » بـه روز نامهٔ خود تلگراف می کنند که « درتبریز اولین‌مریضخانهٔ ایرانی تاسیس یافته . وسایل‌مریضخانه را ستار خـان بزرگترین مجاهد در راه آزادی ایران‌داده‌است » .

مخبر روزنامه (**نویه‌ورمیا**) با قیافه جدی و حالت خونسرد خود به آنجا میرود و دو اطاق متعفن و ملافه های سوء ظن داری می بیند در صورتی که طبیبی در بین نیست و فقط همان تابلـو مریضخانه است ،

این قبیل **تابلو ها هرچیزی را در یك‌مملکت خـراب و متلاشی شده ای مستور میسازند.**

وزارت خانه‌ها هم‌همین‌طورفقط اسامی‌بزرك دارند وزیرمالیه‌دیناری پول ندارد وزیرجنك عدهٔ برهنه وگرسنه تحت امردارد . بدیهی است تیپ (بریگاد) قزاق تحت امر او نیست زیرا چنانچه به‌او بسپارنـد نمیداند با آنها چه بکنند . وزیر عدلیه قوانین و مقررات قضائی‌ندارد . معارف بدون مدرسه ، وزارت خارجه رابطی است بین وزرای مختار و امیر بهادر آنهم در کارها و چیزهائی که اطلاعات کم و تصـور مبهمی دارد .

وزیر داخله هم فقط از روزنامه اخبار و اطلاعات بلواوشورش

و یاغیگری و غارتگری طوایف کرد و غیره و نافرمانی و گروفشون
را استنساخ میکنند ،

کلیه امور مربوطه این (وزارت خانه‌ها) در کیف چرمی
یکنفری است که رئیس کابینه نامیده میشود و با وزیر از خانه به باغ
وزارت خانه رفته مقابل فواره زیر سایهٔ درختی نشسته ظاهرا نشان می
دهد که مشغول انجام اوامر اداری است .

بقیه درباریان قابل نام بردن نیستند . تمـام شغل دولتـی
**آنها عبارت از رشوه خواری و چپاول نواحی است که به آنها
سپرده شده .**

بواسطه وصول عواید غیر قابل ذکری خزانه شاه کامـلا تهی
است . نمونهٔ روشن وواضح بی پولی ایران این است که نه تنها حقوق
سرباز که هیچوقت دیناری دریافت نمی کرده پرداخته نشده بلکه حقوق
اتباع روس هم که در خدمت اعلیحضرت شاه هستند پرداخت نگردیده
است . مثلا وقتی من این سطور را می نوشتم پنج مـاه بود مواجب
استاد اسلحه ساز روسی موسوم به **مرسالف** که ماهی ٥٥ تومان می
گـرفت پـرداخته نشده بود . فقط دو مـاه بعد از بـاز گشت من
مرسالف بزور و کمك سفارت حقوق خود را گرفته فورا به روسیه
بر گشت .

این تصور که گویا شاه متمول میباشد کاملا غلط است . از لحاظ
یکنفر عادی البته گدا نیست زیرا تقریبا پنجاه قصر وصندوق های برلیان
و غیره دارد ولی همین و بس .

شاه نه پول و نه اعتبار (کردی) دارد . هیچیك از این
خورده درباریان مواجبی ندارند و کار فقر مالی مملکت بجائی رسیده
که تجار از دادن نان و گوشت هم خود داری میکنند . تمام عواید
گمرکات که یکـانه ممر وصول نقدینه است تحت نظر دودولت معظم
همسایه میباشد .

روسیه مراقب عواید بنادر انزلی و آستارا ومشهدسر وبندر گز
و نقاط سرحدی قفقاز و ترکستان است و حقوق بریکادقزاق اعلیحضرت
همایونی و فرع قروض ایران و اصل آنرا بر میدارد **و انگلستان هم**

بابرداشت عوائد بنا در محمره و بوشهر و سایر بنادر خلیج فارس حساب خود را تصفیه میکنند .

فقر و تهیدستی کامل خزانهٔ ایران و ضعف دولت در تغییرترتیب وصول عواید علت عمده عدم ترقی ایران میباشد .

در روزگار بهتر گذشته خزانه شاه تا اندازه‌ای عایداتی داشت ولی حالیه با غارتگری حکام و سایر اجحافاتی که برعیت گدای بی چیز میشود وصول عوایدی بخزانه امکان نا پذیر است . گذشته ازاین ها بی نظمی ایران و اشغال ناحیه ارومیه در چندی قبل از طرف ترکها و اغتشاش کردها و انقلاب و جنگهای داخلی در آذربایجان و شیوع قاچاق که بعد از قضیه پیله سوارزیادتر شده همه دست بهم داده خزانه شاه را کاملا تهی و مفلس کرده اند ؛

در ولایات قدرت دولتی دردست حکام تمرکز یافته آنهامالیات را جمع آوری میکنند و دعاوی مردم را قطع و فصل نمرده **بدون خستگی مردم را می چاپند** .

صنعت و خصلت اخیر الذکر از والی ها به حکام جزو و کلانتر های شهر و حتی کد خدایان دهات نیز سرایت کرده است .

جمع آوری مالیات بعهدهٔ سواران چریك غارتگری است که معمولا از اهل ولایت دیگری میباشند . سواران در ازای مساعدت و کمك در جمع آوری مالیت چهار یك میگیرند . دوسوم باقیمانده ازآن حکومت وته ماندهٔ آن هرساله تقدیم شاه میشود .

شمه ای راجع بایران

مقاوله نامهٔ چندی قبل روس و انگلیس مناطق نفوذی روی نقشهٔ ایران تعیین کرد که حدود منافع این دو همسایهٔ معظم را نشان می دهد .

بروسیه حق داده شده در قسمت شمالی ایران « ابراز نفوذ» بکند وحد آن بالا تر ازخط متوازی است که از همدان می گذرد جنوبتر منطقهٔ بی طرف . واز شیر از منطقهٔ نفوذ انگلیس ها شروع گردیده است .

بموجب این معاهده که برای خود خواهی ایران چندان تعریفی ندارد ایالات آذربایجان ، گیلان ، مازندران ، حومهٔ طهـران ومشهد یعنی آباد ترین و مستعد ترین قسمت ایران بروسیه واگذار شده است

صحرا های شن زار خشك بزرگی با بنادر خلیج فارس نصیب انگلستان شد . در منطقه نفوذ آن فقط حوالی شیراز واصفهان وسیستان آباد است .

(از مندرجات این کتاب بخوبی دیده میشود که اجانب باچه چشمی بما نگاه می کردند و چه انتظاراتی داشتند . حالیه که خیالات آن ها درهم شکسته ونقش بر آب شده برماست که کاملاقوی شده وموقعیت خود رامحکم سازیم ـ مترجم)

علاوه بر این تقسیم وجدانی ایران هر دولت چند قطعه اراضی را بتصرف آورده اشغال کرده اند

مثلا روسیه جزیره آشوراده را که در جنوب شرقی دریای خزر ومدخل خلیج بندرگز (مؤلف همه جا بندرگز را کمار گز نوشته) واقع گردیده اشغال نموده وانگلستان هم بنادر چاه بهار وجاسك را در خلیج فارس (مؤلف اشتباه کرده این دو بندر هردو درخلیج ودریای عمان واقع میباشند) بتصرف آورده است

نظر باینکه دوسوم خاك ایران بدرد محل نشینی نمیخورد جمعیت آن خیلی کم است . نفوس ایرا ن از طوایف مختلف و بیش از ۸ ملیون نیست . (اجانب با همین قبیل نگارشات مغرضانه میخواستند بین طوایف ایرانی نژاد اختلاف انداخته وحدت ملی ایران را پایمال سازند . مترجم)

من خواننده را با ذکر حالات جغرافیائی و آبیاری و غیره ایران که از آن مطلع است بدرد سر نمی اندازم .

ملت ایران واقعاً خوش نیت و بی اندازه بردبار و تنبل وصلح جو است . رشادت و شجاعت فوق العاده ندارد . راحتی را دوست داشته آنرا بتمام سعادت های زمین ترجیح میدهد .

(باید از دریچه چشم نویسنده و امثال ان نگاه کرد . مترجم)

البته احتیاجات یك ملت ساده ای فوق‌العاده محدود است . برنج غذای معمولی آنهاست و یکنفر ایرانی معمولی با روزی پانزده شاهی گذران میکند .

راجع به اخلاق و اطوار و زندگی ایرانیان علاقمندان میتوانند به آثار مشروح و مبسوط لومنیسکی «ایران و ایرانیان» هر چند خیلی قدیمی شده مراجعه کنند .

وضعیت مردم عادی در ایران فوق‌العاده بد و سخت است فقدان حکومت مقتدر و قانون آنها را قربانی اجحافات مامورین دولت و غارتگری خوانین محلی کرده است مالیات را با فشار از آنها میگیرند و در ایران هیچکس اطمینان ندارد که فردا سیر یا اساسا زنده خواهد بود .

(از حیث فشار مامورین دولت و فقدان قانون گویا روسیه آنوقت هم با ایران آن ایام فرقی نداشته است برای فهم مطلب به آثار تولستوی نویسنده و فیلسوف شهیر روس مراجعه شود . مترجم)

فقدان کامل عدالت و ظلم و جور مامورین دولت و راهزنی کردها و ترکمن ها رغبت و میل بکار را از مردم سلب کرده است .

تجارت ایران به آخرین درجهٔ انحطاط رسیده کلیه طرق مواصلاتی عمده وراههای کاروان‌رو دردست طوایف یاغی کوهستانی میباشد

بدیهی است با این وضعیت تجارت از بین میرود تجارت ایران قبل از انقلاب هم توسعه کاملی نداشته است جزئی صادرات مواد خام مختلف از ولایات مرکزی به تهران و از آنجا از بهترین شوسه روس با چارپایان به انزلی حمل و بوسیله کشتی به بادکوبه فرستاده می شود (مولف کتاب در هر جا که توانسته جاده شوسهٔ تهران - پهلوی را که شرکت روسی ساخته بودستوده و می خواسته به رخ خوانندگان بکشد که اگر روس ها نبودند همین راه هم ساخته نمیشد .

در صورتی که ایرانیان به همهٔ دنیا ثابت کردند اینك که امور مملکت تحت نظر قائد توانای خود بدست ایرانیان اداره می شود راههائی ساخته شده که شوسهٔ طهران - بهلوی پیش آنها قابل ذکر نیست مترجم) .

فقط سه ایالت شمالی : آذربایجان و گیلان ومازندران تجارت سیطی با روسیه دارند . ازاین ایالات ابریشم و برنج مهمترین محصول شمال ایران به روسیه حمل می شود .

تجارت با انگلستان خیلی به سستی و ضعف انجام میگرفت علت کمی تجارت مزبور این است که راه های چارپارو بنادر جنوب از کوههای مرتفع و متوازی میگذرند که فقطدر مدت تابستان یعنی نصف سال قابل عبور می باشد از شیراز به بعد راه از بیابان شن زار وسیعی می گذرد .

اتصال ایران بوسیله خطوط آهن به قفقاز و ترکستان و هند و بعداً به بغداد که راه را به خلیج فارس باز میکند علاوه بر امنیت مملکت که در درجهٔ اول اهمیت است باعث توسعه و ازدیاد تجارت ایران خواهد گشت .

مدتها است مذاکره اینخطوط در بین است . چندین سال قبل شاه مرحوم امتیاز خیلی از این خطوط را واگذار گرده ولی به علل مختلفه ساختمان آنهاتابحال شروع نشده است .

انقلاب ایران مملکت را باولاس و ورشکستی سوق داد و در عین این که **اقتدار ضعیف شاه را** متزلزل کرد برای آسایش ملت هم کاری انجام نداد .

خواه مجلس باشد یانباشد بینظمی و اغتشاش تاوقتی ادامه خواهد داشت که **قوهٔ مقتدری که استعداد رفع غائله را داشته باشد در مملکت پیداشود**

(یقیناً مقصود مؤلف از قوه مقتدری که استعداد رفع غائله را داشته باشد قوهٔ خارجی بوده که برای دخالت در امور ایران و اجرای معاهده ۱۹۰۷ تهیه دیده شده بود ولی تجربه نشان داده هیچ قوه خارجی در مملکت دیگری قادر برفع اغتشاشات داخلی نیست و امنیت ایران فقط با قدرت داخلی آن امکان پذیر بوده وصورت هم گرفت . مترجم) .

ولی حتی در صورت امنیت مملکت هم با وجود عملیات جدی بانك روس که شعب خود را در تمام ولایات شمالی دایر کرده بواسطهٔ

زیادی عوارض گمرك ورودی و گرانی کرایه و حمل با چار پا و غارتگری مامورین رسمی وغیررسمی و بی اطلاعی طبقه تجار ایران بدون انشاء خطوط آهن سط تجارت امکان نخواهدداشت .

قوای مسلح ایران

ایران از لحاظ نظامی برای ما اهمیت جدی ندارد . غیر از یك تیپ (بریگاد) قزاق شاهی که مرکب است از ٤ فوج سوار و یك گردان پیاده و دو آتشبار ۴ توپه و یك گروهان مسلسل قشون با تمام معنی این لغت درایران وجود ندارد

من وقتی تشکیلات قشون ایران را ازروی اسناد محرمانه مطالعه میکردم تعجب میکردم . مثلا : قسمت سوار چریك مرکز مهمی مثل قزوین روی کاغذ ششصدنفرسوار و سی و پنجنفر صاحبمنصب قلمداد شده بود . مرکز تجمع قزوین است اول تصور می رود که اگر تمام عده این قسمت چریك هم حاضر نباشد اقلا هر چند وقت یك مرتبه برای تعلیمات و مانور و غیره احضار می شود . ولی با خط ریزی در ستون پهلوی آن نوشته شده : «سوار احضار نگردیده . وضعیت نفرات : ۵۰ نفر مامور خدمت رؤساء ، سی نفر مامور حکومت و بقیه مرخصی بدون مدت» . چنانچه علاوه شود که این اشخاص هیچوقت در صدد تعلیم و فرا گرفتن اصول خدمت نبودند و اسلحه وتجهیزات آنها بایدشخصی باشد و هیچوقت هم در موقع احضار حاضر نمیگردیدند آنوقت معلوم میشود که موضوع حاضر ساختن ۱۰۰،۰۰۰ نفرسوار چریك درمیدان جنگ حقیقت نداشته است .

قسمتهائی که فقط روی کاغذ نام برده شده اند بترتیب وراثت تحت امر خوانین محلی یا پسران فرماندهانشان قرار گرفته اند

بنا براین غالبا دیده میشود که فرماندهی فوج با بچهٔ ۸ ــ ۱۰ سالهٔ میباشد .

مخارجی که برای نگاهداری این قشون بعهدهٔ دولت است قابل ملاحظه نیست زیرا با وجود گروهای زیاد افواج و ریختن اسلحه و رفتن بخانه و تجمع صاحبمنصبان با اثاثیه خود بباغ حکومتی و مطالبهٔ اینکه اقلا بحساب دولت بانها غذا بدهند تا از گرسنگی نمیرند هیچ

وقت بانها مواجب نمیپردازند . لباس این سربازان بیچاره لجام گسیخته خیلی بد و اسلحه آنها قدیمی و طوری محافظت میشود که لوله بواسطه زنگ زدگی قطورتر شده و کلنگدن تفنگ غالبا باز نمیشود .

استخدام نفرات بطور داوطلب و از بین ولگردان تنبل بعمل می آید .

نظر باینکه خدمت سربازی موضوع خارجی ندارد سربازان بکار خود مشغول وسواران اصلا در مرخصی هستند .

تمایل ایرانیان باغراق آنها را مجبور می سازد بکمی وقلت عده افواج خود راضی نگردند در صورتی که هر فوج ۱۰۰ — ۲۰۰ نفر آدم دارد .

خیلی متاسفم که روی رسالهٔ ذیقیمت ژنرال کاساکوفسکی فرمانده سابق بریگاد قزاق نوشته است محرمانه . اگر این لغت نبود من خوانندگان محترم را با مطالب پردروگوهر آن آشنا می‌ساختم . دریکجا موقع شرح یکی از افواج کرد یاد داشت کرده : « حتی برای خودشان هم خطرناک هستند . **اصلا بدرد خدمت نمیخورند** » . (بدیهی است ژنرال کاساکوفسکی کردها را باسبک تربیت و رفتاری که مستشاران اروپائی در قشون ایران معمول کرده بودند قابل خدمت نمیدانسته و اکراد باسبک تعلیم و تربیت قشون متحد الشکل فعلی و رفتار صاحب منصبان ایرانی کاملا بدرد خدمت میخورند . مترجم) این قبیل ملاحظات در رسالهٔ ژنرال کاساکوفسکی طور برجسته‌ای دیده میشود .

واقعاهم ایران از لحاظ نظامی دارای اهمیتی نیست و بحساب نمیاید . اشغال ناحیهٔ ارومیه از طرف ترکها و غارتگری و جسارت کردهادر مغرب و ترکمان هادر مشرق و ضعف وعدم استطاعت دولت در برانداختن شورش تبریز بهترین دلیل این اظهار است .

قسمت هی کوچکی که بجای افواج سوار که روی کاغذ نوشته شده درخدمت حکام میباشند فقط بجمع آوری مالیات اشتغال دارند . چنانچه خندق ودیوار گلی پوسیدهٔ تهران وقلعه هائی راکه برای مراقبت کوچ نشینان ساخته شده قلعه نناميم قلعهٔ واقعی درایران نیست .

حالیه عده مختلطی مرکب ازدوگردان پیاده وصدیادویست نفر سوار قزاق بایك آتشبار صحرائی و مسلسل می تواند تمام عرض و

طول مملکت را بدون مواجه شدن بامقاومت جدی طی کنند . فقط تك سواران طوایف کوچ نشین کوهستانی مثل مگس درشب باعث اذیت و آزار میشوند.

در حین عبور از کوچه های طهران همه جا بمردم لباس پاره و وبرهنه برمیخوری .

لباس رنك برنك سربازان هم بلباس مردم شباهت دارد . این مردم غیر جنگجو با کیسهٔ بدوش انداخته راه میروند یابا چوب دست در کوچه ها ولگردی می کنند . غالباً این سربازان مشغول دلالی یاصرافی هستند

در درب خانهٔ اعیان پنج شش نفر سرباز بدون آنکه عوض شوند به عنوان قراول افتخاری ایستاده اند . بواسطهٔ بی مصرفی سربازان و عدم اطمینان و اعتماد بآنها تمام ادارات ایرانی و اروپائی قورخانه، مخزن ها وزارت خانه ها ، بانکها ، سفارت خانه ها و قونسولگری ها در تمام خاك ایران از خدمت بریگاد قزاق استفاده میکنند .

قزاق ها درب سفارت خانه‌ها و بانك‌ها با پیراهن قرمز و کلاه پوستی کج بر سر گذاشته ایستاده با بی اعتنائی به سربازان پاره ای که لباسشان از گردهٔ نظام اطریشی است نگاه مینمایند.

قسمت های سوار چریك تا آن اندازهٔ که من مشاهده کردم چون از طوایف بختیاری و کرد و ترکمن و غیره احضار میشوند شاید لایق خدمت سوار باشند ولی از لحاظ نظام خیلی بد سوار می شوند و عادت آنها در سواری ازاین قرار است :

شل نشستن روی زین و آرنجهای باز و پنجه های پابطرف بیرون سنگینی دست در موقع هدایت اسب و عدم توانائی حد اکثر استفادهٔ صحیح قوای اسب و حفظ آن .

تنها هنجاری که در ایران با وجود سختی زمین و حتی در راه های پر از سنك معمول است چهار نعل میباشد .

بطور کلی تشریح وضعیت سرباز های پیاده و سوار بی اندازه باعث تاثر می شوند .

روح سربازی و فهم انضباط و و ظیفه و غیره اصلا وجود

نداود . واقعهٔ قصر شاه که قبلا شرح آن را داده‌ام کاملا انتظام داخلی بهترین قسمت های چریك را که از ایل قاجار و قراولی خاصهٔ شاهی باآنهااست نشان‌میدهد

از قضیهٔ فوق میتوان بوضعیت سایر قسمت های قشون چریك پی برد آنهم در صورتیکه بتوان بچه ها و پیر مرد های تنبل لوس بی استعداد را قشون نامید .

سرباز ها حتی برای‌خدمت مستحفظی وپلیس هم بدردنمیخورند و فرمانده بریگاد قزاق موقعی که بحکومت نظامی تهران منصوب شد مجبور گردید از وکلای گردان پیادهٔ خود سمت ریاست‌قراولخانه ها برقرارسازد . (عدم لیاقت زمامداران وقت لیاخوف جبار را بحکومت نظامی پایتخت ایران منصوب ساخت . مترجم) . صمیمیت و فدویت سرباز ها نسبت بشاه خیلی مشکوك است . برای آن ها اصلا فرق نمیکند که چه کسی بر تخت شاهی قرار گرفته است (بدیهی است نه تنها سرباز بلکه ملت هم به زمامدار بی‌علاقهٔ نمیتوانست علاقمندباشد ولی بشهادت تاریخ و علاقهٔ تام تمام طبقات ملت ایران عموماً ونظامیان جان نثار خصوصا قائد توانا وناجی امروزی خود ملت‌ایران ونظامیانش همیشه نسبت بپادشاهان فدائی بوده و شاه پرستی بزرگترین صفت آنها محسوب میگردد . مترجم .) بعدا من رفتار این قشون را موقع رفتن شاه به باغ شاه و مصادمات تیرماه شرح خواهم داد . این مردم همیشه گرسنه و برهنهٔ که هیچوقت مواجبی از خزانه نمیگیرند فقط با غارتگری و امید آن زندگی میکنند . وقایع اخیری که من شخصاً شاهد آنها بودم وسیله شدکه بتوانم ارزش واقعی نظامی این قشون‌را بسنجم . با همهٔ این ها باید اذعان کرد که **تربیت‌ایرانیهابزحمتش می‌ارزد** . (این سطور منظور اروپائیان را در لفافهٔ تربیت و نشر تمدن نشان میدهد . مترجم .) در صورتیکه تعلیمات صحیح و متین نظامی بگیرند حتماً تغییر روح در آنها داده میشود و بهترین شاهد و دلیل نگارشات من قزاق ها هستند که از همین مردم معمولی مثل سرباز استخدام شده‌اند ..

غارتگری سربازان پس ازوقایع تیرماه ازحد گذشت تمام اقداماتیکه برای جلو گیری ازغارتگری سربازان بعمل آمد بی نتیجه ماند و بالاخره سرهنگ لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق و والی نظامی تهران مجبور شد آنهارا به شش ورستی « یکفرسخی » تهران باردو فرستد وخاطر نشان کرد در صورتیکه یکنفر از این غارتگران شب در شهر دیده شود اعدام می گردد

قشون ایران وقتی قدرتی داشته معلمین اروپائی وبیشتر اطریشی‌ها برای تربیت سربازان استخدام شده بودند . هنوز آثار عظمت قدیم بر درو دیوارسربازخانها وابنیهٔ دولتی دیده می‌شود ولی حالیه غیر ازلباس پاره‌ای بر تن ولگردان پا برهنه نشانهٔ دیگری از معلمین سابق اروپائی قشون دیده نمیشود . ایرانی هااصلااستعداد این را ندارند که خودشان کاری انجام دهند وقشون هم مثل سایر چیزها یکپردهٔ تاثرآوری رانشان میدهد

صرف نظر از موضوع جدیت و انضباط ولباس و روح وغیره این سربازها اصلا نمیتوانند تفنکهای وردل و مکنز خودرا پر کنند من شخصاً چهار مرتبه برخوردم و دیدم که گلنگدن را نمیتوانند باز نمایند من قسم می‌خورم که یکنفر سرباز در تمام عمرخود قراول روی و تیر اندازی را نیاموخته و لمد بیست نشانه بکیرد و باعادت تیر اندازی بسمت آسمان برای ترساندن دشمن نمیتواند آدم را در بیست قدمی بزند .

وقتی که صحبت از قشون ایران میشود نباید از لحاظ اروپائی فکر کرد. قشون ایران عبارت ازعده بیسروپا وانضباط است که ازحیث استفاده وتعلیمات حتی ازقشون بخارا وقبل از اصلاحات چین هم که دارای توپهای چوبی بودند عقب است . قشون چین اقلا بنشان ها واژدهای خود احترام وافتخار میکنند ولی سرباز ها برعکس .

توپخانهٔ قشون ایران عبارت است : ازچندصد عراده توپ که اکثراً دهن پر هستند . بین آنها توپ‌های لوله صاف قدیمی هست که میدان توپخانه را زینت می‌دهند . توپ‌های برنزی دهن پری که کاترین دوم بایران هدیه نموده نیز در میدان توپخانه است .

توپهای برنزی اطریشی نوع اخاسیوس در مخازن وقور خانه میباشد تمام توپخانهٔ ایران بدرد تیر اندازی حقیقی جنگی نمیخورد کلوله و مهمات موجود دارند ولی صاحب منصب و تابین واسب ندارند

من یکمنظره ای را دیدم که هر اروپائی نمی تواند آن را ببیند زیراکه این اتفاق درهرصدسالی یکمرتبه رخ می دهد . واقعهٔ مزبور حرکت توپخانهٔ سرباز ها با تمام تشکیلات خود بودبباغشاه وقتی که شاه بانجا میرفت .

صاحبمنصبان بدون اسلحه سرداری‌های بی سر دوشی در بـر دسته دسته سواره جلو ستون میرفتند . پشت‌سر آن‌ها شش عراده‌توپ برنز قدیمی اطریشی که در نور خورشید می‌درخشید پشت سر هـم حرکت میکردند .

نمره های توپ ها باپای بدون جوراب با همدیگر صحبت می نمودند وبامردمی که درپیاده رو ایستاده بودند شوخی میکردند ، تقریباهمهٔ توپچیان چپق دردهان مشغول کشیدن بودند .

گاهی‌یك توپ عقب می‌ماند وبعدآنرا باهیاهوئی درخیابان های تنك بجلو رانده به توپ جلو میرساندند و زمانی میشد که چرخ توپ بجرز ها و ستونهای پیاده‌رو میخورد . یکجا قافله ای راه را بسته بود و دقیقه ای توپخانه متوقف شد . عدهٔ مردم پاره پوره از این پیش‌آمد استفاده کرده مثل کنه به توپها چسبیده التماس میکردند آنها را روی جعبه های مهمات سوار کنند و در شهر بگردانند . وقتی توپخانه‌براه افتاد عده از همین مردم بمراد خود رسیده بودند .

چند روز بعد من سواره از پهلوی اردوی شاهی میگذشتم . صدای بلند و ناهنجار موزیك توجه مرا جلب کرد . من اسب را از جوی پرانده از پهلوی چادر های پراکنده اردو گذشته بطرف صدای موزیك رفتم . وقتی نزدیکتر رسیدم با تعجب دیدم قسمتی ازپیادهٔ‌سرباز مشغول مشق یا گرفتن است . من که نمیخواستم چنین منظره ای را ندیده بگذرم تاحت کرده جلو رفتم و پهلوی تماشاچیان پیاده شدم . قزاقی ایستاده بود . اسب خود را باو دادم و جمعیت را شکافـته جلو رفتم و پهلوی صاحبمنصبان قزاق که با دیدهٔ تمسخر به مشق سرباز ها

نگاه میکردند ایستادم .

امیر بهادر وزیر جنگ ملتفت آمدن من شد . این پیر مردبلند لاغر که عینك بچشم داشت به چوب دست خود تکیه کرده بفرمانده فوج سربازان که دفیله میدادند صحبت میکرد . وزیر جنگ که خیلی بدقت بطرف من نگاه میکرد باسر جواب سلام مرا داده باشاره خواهش کرد نزدیکتر بروم . من سه قدمی پشت سر او ایستادم .

تعلیمات امتداد داشت . فوج سرباز سیلاخور « بطور دسته جمع مثل ستون » حرکت میکردند . فرماندهان گروهان که در سنگلاخ زمین میخوردند قداره ها را پهلوی کلاه می بردند . رسدها بدون پا گرفتن بدون نظام میرفتند . سر نیزهٔ تفنك ها بعضی روبه آسمان و برخی رو بزمین بود .

میان سربازان ریش سفید بچه های ۱۲ ساله هم می جستند . یك گروهان زاپسرده ساله ای یقیناً بطور وراثت فرمان میداد و به اشکال می توانست جلو گروهان راه برود . باوجود صدای طبل که مهمترین جزولاینجزای ارکستر ایران است دفیله ووضع آنها درمن تأثیر خوبی نکرد .

پس از دفیله فوج راایست داده عقب گرد کردندوصاحبمنصبان جلوی صف ایستادند . امیربها دربرای آنها نطقی کرد که مضمونش عبارت ازشاه پرستی ووطن دوستی ولزوم جلوگیری ازغارتگری بود . موزیك سلام ایران رازده پس ازاتمام تعلیمات امیربهادر بامن دست داده عقیدهٔ مرا دربارهٔ قشون خود پرسید . من مجبور شدم **زبان وعقیدهٔ خودرا کج کرده بگویم که خیلی بااستعداد هستند** وپس ازچند هفته مشق جدی وتعلیمات سربازان خوب میشوند .

راست است اگر ایرانیها زیاد سروکله بزنند میشود آنها را بهتراز سربازهای فعلی تربیت کرد ولی ازبدبختی صاحبمنصبان ایرانی که تااندازهٔ تحصیل کرده هستند اشخاصی در ادارات وزارت جنگ گمارده شده اند که هیچگونه اطلاعی از امور نظامی ندارند . ایرانیها بداشتن کادرخوب صاحب منصب قزاق بواسطه خود پسندی کذارند میخواهند سربازان را به صاحبمنصبان بریگاد قزاق بسپارند و باین خود پسندی یگانه راه ترقی وپیشرفت نظامی خود را مسدود میسازند . اگر ایران سه چهارم قشون خودرا منحل کرده یك ربع دیگر را کاملا تربیت کند

از حیث قدرت نظامی خیلی پیشرفت میکند . ولی اجرای این نقشه امکان ناپذیر است زیرا این رویه باعث انحلال هزاران وراثت فرماندهی خواهد شد .

در این مملکت هوسهای عجیب و غریب چیز هائی دیده میشود که حتی ازلحاظ ماهم غیرقابل توصیف است

مثلا در قورخانه ۴۸ عرادهٔ توپ صحرائی و کوهستانی سریع‌الاطلاق شنیدر کرزو نوع کانه با تمام لوازمات واشیاء یدکی موجود است و یکنفر نیست که این جواهرات را که بدون ثبت و صورت و نمره بشکل غریبی در حیاط قورخانهٔ تهران ریخته از هم باز وجمع آوری کند . فقط موقعی من در تهران بودم در ماه ژون (تیرماه) بفرمانده بریگاد (تیپ)قزاق اجازه داده شد گردان توپخانه سریع الاطلاق خود را با آنها تکمیل نماید.

من نیز ازاین پیش آمد استفاده کرده چندمرتبه همراه معلم توپخانه قزاقخانه سلطان توپخانه گاردسوار پربینوسف بقورخانه رفتم .

قورخانه محوطه وسیعی را تقریبا در مرکز شهر اشغال نموده و خندق گود و خاکریز بزرگی از هر طرف آنرا احاطه کرده‌اند و کشیکچیان بکشیك مشغولند پل و در قورخانه شخص را بوسط محوطه بزرگی هدایت میکنند . انبار های سنگی بسیاری درآنمحوطه است . همه جا جعبه های چوبی و هر طرفی اسباب های توپ ریخته و هزار ها چرخ توپ در یك گوشه روی هم انبار شدهٔ است. در یك انبار خشك سنگی جعبه های بسیاری پر از باروط و گلوله توپ های قدیم وجدید روی سنگفرش کنار دیوار چیده شده جعبه های مهمات توپهای سریع الاطلاق هم همین جاست

انباردیگری درست یکموزه توپخانه بوده کیسه‌های پر از ساچمه که گلویش باریسمان بسته شده بود یك جا و نارنجکهای چدنی یکطرف واقسام مختلفهٔ تفنگهای تمام دنیا طرف دیگر و جعبه های فشنك جای دیگر ریخته شده . صورت حساب آنهارا خیلی بدقت ولی بدون فهم نگاه میدارند .

موقعیکه ندرتا میخواهند یك فوج کلوله بدهند فشك ها را دانهٔ دانه می شمارند و نمی کنند آن ها را شمرده در جعبهٔ سربسته و ممهور نگاه داشته همانطور هم تحویل دهند

در این موقع مقداری فشنك بدست شماره کننده چسبیده بعداً دانه یکفران در بازار بفروش میرسد .

محافظت و عدم خطر قورخانه کافی و خوب نیست . قراول مستحفظی ضعیفی که آنجا است نمیتواند فشار عدهٔ کوچك مهاجم جدی را تحمل کند ، مهاجمین درکمال سهولت از خندق و خاکریز قور خانه بالا آمده میتوانند بیك فشار یکانه درب چوبی را شکسته داخل شوند .

کشیك چیان قورخانه چپق بدهان در انبار های باروط و مهمات گردش می کنند و هر لحظه ممکن است خود و قسمتی از شهررا که نزدیکی قورخانه است به آسمان ببرند

پس از آنکه سلطان **پریشوسنف** دو عراده توپ سریع الاطلاق را سوار کرد هیئت امرای ایران هم یقین کرد که کار آسانی است زیرا قزاق ها بدون هیچگونه صورت و دستوری آنها را جمع و سوار کردند . بنابر این برئیس ادارهٔ توپخانه امر شد که دو آتشبار دیگر از بقیه جعبه ها سوار نمایند

ولی معلوم شد که کارچندان هم آسان نبود . ایرانیها بدون آنکه خم به ابرو بیاورند هر پیچی را که میدیدند درست میخورد بچکش آنرا داخل میکردند . در حضور خود من محوری راکه هردوسرش پیچ داشت بزور چکش داشتند جا میانداختند . باین ترتیب با اشکال و زحمت هرچه تمامتر ایرانیها توانستند یك آتشبار سوار کنند .

فوراآن رابر داشته باافتخاری به باغشاه بردند نشان بدهند و بکلی بقیه اثاثیه قیمتی را که در حیاط ریخته بود فراموش کردند

کارمسلسل ها هم مثل توپهای سریع الاطلاق بود . شاه مرحوم در حیات خود وقتی در برلن بود هشت قبضه مسلسل ماکسیم سفارش داد . مسلسل ها بمعیت استاد اسلحه سازی موسوم به هازه بطهران حمل شد و هازه فورا بدرجهٔ سرهنگی قشون ایران مفتخر گردید . کار

بسفارش مسلسل ختم گردیده گروهای مربوطه تشکیل نشد ومسلسلهارا حتی از انبار هم در نیاوردند .

پس از آمدن من بطهران فرمانده بریگاد قزاق موفق شد از شاه اجازه دریافت چهار قبضه مسلسل و تشکیل گروهان مسلسل را گرفت من توانستم موقع تحویل گرفتن مسلسلها و بارهایش باداره توپ خانه که ضمنا مخزن مرکزی هرگونه اشیاء توپخانه هم بود بروم ،

بنای اداره مزبور عبارت بود از حیاطی که دورش انبار های بزرگ روشن خشك و وسطش حوض مرتفعی داشت که توپ های مسی با تکل های شکسته ای آنرا احاطه کرده بودند . از شرح چیز های کهنه و قدیمی که در آنجا بود صرف نظر کرده و بترتیب تحویل دادن اثاثیه از طرف ایرانیان میپردازم .

درروز معین ازترس گرما ساعت هشت صبح باداره توپ خانه رفتیم ده پانزده نفر ایرانی که سر داری در برداشتند ما را استقبال کردند . دو گیلاس های بزرك شیشه ای برای ما شربت آوردند و صاحب خانه های مهربان با انکشتان خود یخ در آنها ریختند . صحبت طولانی در اطراف اهمیت جنگی مسلسل شروع شد . بالاخره سلطان اوشاکف بر خلاف آداب و رسوم ایرانیان صحبت را بریده از جا بر خاست

به مسلسل هائی که روی سه پایه سوار بود نزدیك شدیم . او چهار قبضه مسلسلی را که ظاهرش بهتر و باطنش هم کمتر صدمه‌دیده بود انتخب کرد .

رئیس قور خانه مسلسل های اسقاط را نشان داده گفت : سرکار اینها بهتراست . آنهائی که انتخاب کردید خراب هستند .

برای چه آقا ؟

رئیس قور خانه گفت : دستکاهش بد کار میکند به بینید توپ نمی چرخد .

سلطان اوشاکف دستهٔ مکانیسم را رد کرده گفت : این دسته را رد بکنید . رئیس قور خانه کمی شرمندگی حاصل کرد .

سلطان اوشاکف بارها بازدید میکرد و گفت : خیال نکنید که شما میتوانید مرا گول بزنید .

این صحبت چند مرتبه تکرار شد و بالاخره سلطان بصاحب‌منصبان ایرانی امر کرد دخالت بکنند .

وکیل باشی روسی که لوازم مسلسل را بازدید میکرد محرمانه بمن گفت این آسیائی‌ها حیفشان می‌آید بما مسلسل بدهند درصورتیکه همینطور روی پوشال افتاده و میگویند نه مال ما نه مال دیگران . . . . چه طایفهٔ لعنتی هستند . واقعاً جان ما را بلب رساندند . بریگاد ما را دوست ندارند خودشان هم می بینید هیچ نمی فهمند .

اشیاء را انتخاب کردند . صورت روسی اشیاء تنظیم گردید. باز هم بر سر اشیاء یدکی چانه میزدند و بالاخره سلطان اوشاکف تصمیم قطعی گرفت که چهار جعبه را مجزا نکرده به قزاقان امردهد آنها را به بریکاد حمل کنند .

نزاع ومکابره تمام شده دومرتبه شربت آوردند ورئیس قورخانه باز هم باانگشتان کثیف خود یخ درآن انداخت

امیرتومان رورا بما کرده گفت : به سرهنك ازقول من سلام برسانید هرچه بما امر کنند میدهیم فقط خواهش یکصورتی ازاین‌مسلسل ها به جزء برای مابفرستید که‌هر پیچی آنجا معلوم باشد .

سلطان گفت : ببخشید آقا . این قبض رسید چهار قبضه مسلسل با اشیاء و لوازم وهشت عدد زین بارمسلسل . برای شما کفایت میکند . تعارفت معمولی شروع شد « خداحافظ ونگاهدار شما » . « سایه شما کم نشود » . « لطف‌سرکار زیاد » ما ازانبار ها خارج شده نفس راحتی کشیدیم .

بریکاد

(تیپ) قزاق اعلیحضرت همایونی

بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی یگانه تکیه‌گاه محکم حکومت قانونی درایران قریب سی‌سال است تشکیل‌یافته . در۱۹۰۸ یادداشتهای آقای **دوموتتوویچ** به عنوان « خاطرات اولین هیئت نظامی روس در ایران » در «**دوسکایاسناریننا**» انتشار یافت . دریاد داشت های‌مزبور طرز پیدایش واقدامات اولیه بریگاد قزاق وغیره مندرج است .

ناصرالدین شاه را در مسافرتی که بروسیه نموده بود از هیکل

واندام و حرکات قزاقهائی که اورا مشایعت میکردند خوش آمد . بنابر این مصمم شداز دولت روسیه تقاضا کند چند نفر صاحبمنصب ووکیل برای‌تربیت چنین عده‌ای بایران‌مامور نمایند . **روسیه بدلایل بسیاری که بسهولت میتوان آنهارا حدس زداین تقاضا رابا آغوشی باز پذیرفت** (دلایلی راکه مولف به‌آنها اشاره میکند روزکار بعدا بدنیا نشان داد. مترجم)

درظرف یکی دوسال اولین قسمت قشون منظم ایران که‌عبارت بوداز بریگاد قزاق مرکب ازدو فوج سوار تشکیل گردید . دولت مانیز یك آتشبار سوار از توپهای کارخانهٔ **ابوخف** نمونهٔ ۱۸۷۷ باین قسمت جدید التاسیس ودولت ایران تقدیم کرد .

بودجهٔ بریگاد مفصلا تنظیم واز عواید گمرکات شمالی ایران که تحت کنترل وممیزی روسیه بود تامین گردید. مراتب فرماندهی وادارهٔ بریگاد نیز معین شد ورئیس بریگاد تحت امر مستقیم و بلا واسطهٔ شاه قرار گرفت .

مشارالیه موظف بود در امور سیاسی با وزیر مختار روس در ایران مشورت کرده راپرت کارهای خودرا بارکان حرب قوای نظامی قفقاز بدهد . فرمانده بریگاد در امور مالی کاملا مستقل ومطلق العنان میباشد . از لحاظ انضباطی اختیارات اوبقدری وسیع است که‌حق دارد تادرجه سرهنگی راخود او بدهد و از سرتیپی ببالا را بعرض شاه برساند واختیار داردتمام مرئوسین خودحتی درجات سرتیپی ببالارا نیزخلع درجه کند.

اول بریگاد قزاق مرکب بود از دوفوج قزاق ویك آتشبار سوار . رفته رفته بدون آنکه بر تعداد نفرات افزوده شود تشکیلات بریگاد (تیپ) تغییریافت ودارای چهار فوج دوبهادرانی ودوآتشبار که هریك چهار توپ داشتند گردید .

کم‌کم از قزاقانی که موقتا بی اسب مانده بودند یك گردان پیاده که دارای تشکیلات صحیح ٤ گروهان بود تشکیل یافت .امسال بطوریکه من اشاره کردم توبخانه بریگاد (تیپ) قزاق باتوپهای‌سریع الاطلاق فرانسوی تجهیز و یك گروهان مسلسل نیزکه ۱۴ قبضه‌مسلسل ماکسیم داشت تاسیس شد .

گذشته از این تفنك های پنج تیر روسی نیز برای تغییر اسلحهٔ تیپ (بریگاد) و تعویض تفنك های قدیمی بردان خواسته شده است .

بنا براین تشکیلات کامل این تیپ عبارت است از ۸ بهادران ٤ گروهان و ۸ عراده توپ سریع الاطلاق و ٤ قبضه مسلسل . کلیه نفرات ۱۵۰۰ نفر است .

شاه حالیه فوق العاده تیپ (بریگـاد) را طرف توجه قرار داده حتی به لیاخف در ضمن صحبت گفته بود « برای نجات تاج و تخت متزلزل خود تشکر مینمایم » .

لذا فرمانده تیپ از مـوقع استفـاده کرده موفق شد بودجه سالیانهٔ تیپ را بنحوی بیفزاید که بتواند ۲۵۰ نفر بر عدهٔ خود افزوده یکنفر صاحب منصب و دو نفر وکیل هم از روسیه بخواهد . اضـافه بودجه انجام گرفته زیرا موقعیکه من این شرح را می نویسم دستخط شاه صادر و به روسی ترجمه شده در دفاتر مربوطهٔ **سفارت روس در طهران ثبت میگردد** (اوت ۱۹۰۸ ـ شهریور ۱۳۸۷ شمسی)

ازدیاد بودجهٔ مزبور ازلحاظ مالی (چون ازعواید گمرکات شمال که تحت نظر روسیه است تامین میشود) دچار اشکال نمیگردد زیرا گمرك کرمانشاه هم که یکی ازمنابع عواید بزرك و مهم محسوب و سرراه کاروان رو بغداد ـ کـرمانشاه ـ همدان ـ طهران و خط زواری طهران ـ کرمانشاه ـ کربلا واقع گردیده تحت نظر روسیه درآمده است . باقبول ۲۵۰ نفرجدید میتوان تشکیلات گروهانها و بهادران ها رابحد معمولی رسانید . افواج حالیه بهیئت بهادران و بهادران ها بهیئت دستهٔ روسی شبیه هستند .

توسعهٔ نامتناسب تیپ از ضروریات بود زیرابایدترقی صاحبمنصبان ایرانی که تمام عمر خودرا درتیپ (بریگاد) میگذرانند تامین شود . البته بهتر وطبیعی تر بود که فرماندهی قسمتهای جریث یاحکومت شهرها یامقام کلانتری آنها (ریاست بلدیه) رابه صاحب منصبان عالی رتبه و امرای تیپ واگذار کنند ولی بواسطه اشکالاتی که قبلا ذکـر شده و ترتیب موروثی این مشاغل واگذاری آنها به اشکالاتی مصادف میگردد .

فرماندهی تیپ حالیه باسرهنك ارکان حرب کل و.پ. **لیاخف** میباشد . مشارالیه برای کارهای روس در ایران مهمترین عنصر محسوب میگردد . سرهنك شخص جدی ودر خدمت خیلی سخت وفوق العاده عادل است **ودر دربارنفوذ بسیاری دارد** . مشارالیه برای توسعهٔ تیپ واستحکام وضعیت آن خیلی زحمت کشیده **وحیثیت روسیه را در ایران خیلی زیاد کرده است** . مناسبات جوانمردانهٔ او باشاهی که اخلاقا موظف است با تمام قوا باو کمك نماید **و راستی و صحت عملیاتش اورا محبوب تمام شاه پرستان کردهٔ است** .

سرهنك لیاخف در سخت ترین مواقع خونسردی راحفظ کرد و با جرات میتوان گفت که بواسطه قدرت و استقامت او بود که مصادمات خونین اخیر باین سرعت و با چنین موفقیتی حسن خاتمه پذیرفت و آرامش برقرار گشت .

مستشاران روسی غیر از سرهنك لیاخف عبارتند از سلطان کارد آ. ن. پربینوسف ، یساول آ.ك. بلازنف و سلطان و. ای. اوشاکف تقریبا چهار سال است آنها در ایران خدمت میکنند . نتیجه زحمات آنها در دهم ژون (۲ تیر ماه) در مقابل دشمنی که بمراتب قوی تر بود بطور درخشانی آشکار گردید .

زندگی صاحبمنصبان روسی تامین شده **ولی نمیتوان گفت برای ایران برازنده است** . علاوه بر مواجبی که از دولت روس دارند صاحبمنصب جزو سالیانه تا پنجهزار منات « ۲۵۰۰ تومان » از دولت ایران میگیرد .

ولی با گرانی معیشت تهران صاحبمنصب معیل مجبور است تمام حقوق خود را بنا بر آداب مملکتی برای حفظ ظاهر خرج کند ونمی تواند چیزی پس انداز نماید .

صاحبمنصب مجرد هم مجبور است مثل اعیان حرکت وزندگی کند و الا چنانچه آقای **دومونتویچ** صحیحاً نوشته : تصور می کنند آدم کلاشی است که برای جلب منفعت مختصری آمده است .

غیر از صاحب منصبان در تیپ یکنفر طبیب نظامی آقای — **ویسیوشکو** و شش نفر وکیل خدمت میکنند وکیل باشی **بندارنکو** بتوپخانه ، وکیل باشی **کراوسف وکولسنیکف وسافرونف** بسوار و

نروبایسکی بپیاده. رسیدگی میکنند . اسبان دولتی تحت نظـر معین بیطار پلیس میباشد .

وکیل باشی‌ها تمام حقوق روسی حتی علیق راهم دریافت مـی کنند . ازطرف تیپ تامبلغ ۹۶ منات (۴۸ تومان) در ماه به‌آن ها علاوه پرداخته میشود وگذشته ازآن کرایه خانه وسوخت هم به آن ها تعلق میگیرد .

همهٔ آنها مردمان معیلی هستند که مدتی است خدمت می‌نمایندو فارسی را خوب یادگرفته اند ، خدمات صفی و انضباطی آن ها بدون خورده گیری ودرکمال خوبی است .

خدمت صاحبمنصبان ووکلای روس رادر تیپ (بریگاد) نمی توان سهل وآسان و راحت‌شمرد ، مشار الیهم باید باتمام قوادرمملکت گرم وناسلامتی خدمت کنند .معمولا تمام خانواده صاحبمنصبان ووکلاء که درتهران‌هستندبمرض‌تب‌ونوبه مبتلا گشته‌اند . بالاخره‌بواسطه کمی عده معلمین روسی‌کار های زیادی از امور اداری وصفی وغیره بعهدهٔ این چندنفر واگذار گردیده است .

نظر باینکه روس‌ها شرافتمندانه کارمی‌کنند نتیجهٔ کار- شان معلوم است و طرف توجه واعتراف ایرانیان و اروپائیان که حفظ سلامتی آن ها تنها بعهدهٔ تیپ قـزاق است واقع شده (ایرانیهای حقیقی جز بغض و کینه به صاحبمنصبان‌روسی قزاق نمی نگریستند شاید مقصود مؤلف از طرف توجه بودن این‌است که طرف بغض و نفرت ایرانیها بوده اند . مترجم) شاه کراراً بین صحبت بسرهنگ لیاخف گفته بود که صمیمیت و ایستادگـی و فداکاری تیپ قزاق جان و تاج و تخت او را در واقعهٔ دهم ژون(۲ تیر ماه) نجات داد . مراتب توجه و مرحمت شاه نسبت‌بصاحبمنصبان روسی ازنشانهای ایرانی‌ومدالها و جواهرات و اسلحه و عکس وغیره که‌از طرف شاه بانها داده شده پیدا است .

در تیپ ۲۷۰ صاحبمنصب ایرانی از رتبهٔ نایب دومـی تا امیر تومانی هست . بسیاری از صاحبمنصبان مزبور و نفـرات از مهاجرین میباشند که علاوه بر مواجب خدمت حقوق مهاجـرین را نیز دریافت

می کنند حقوق مزبور مثل مواجب آن ها از طرف تیپ تامین شده است .

مهاجرین اخلاف ایرانیان اهل بادکوبه و ایروان هستند که پس از الحاق آن نقاط براثر معاهدهٔ ترکمانچای بروسیه نخواستند ترک تبعیت ایرانرا کرده بروسیه بپیوندند و از قفقاز مهاجرت کردند .

اشخاص مذکور مستمری بطور موروثی از ایران دریافت مینمایند مستمری مزبور حتی وقتی که بخدمت هم داخل میشوند پرداخته می گردد . دولت ایران عملا این وظیفهٔ خود را چندان خوب انجام نمی داد و غالباً این حقوق پرداخت نمی گردید . موقع تشکیل تیپ عدهٔ زیادی از مهاجرین که لایق حمل اسلحه بودند داوطلب خدمت شدند مشروط باینکه تیپ حقوق مهاجرت آنهارا تضمین نماید .

پسران صاحبمنصبان یا قزاقانیکه خدمت برجسته‌ای کرده‌اند بدرجهٔ صاحبمنصبی می رسند . هرصاحبمنصبی از تابینی خدمت کرده رفته رفته بدرجات بعد نایل می گردد . خدمت خیلی سخت ودائمی است . غالباً صاحبمنصبان آتیه سه سال و چهار سال در درجهٔ مادون می‌مانند وهمان حقوق رادر یافت می‌دارند وتمام خدمات حتی نظافت طویله را نیز انجام میدهند . ترفیع ونیل بصاحبمنصبی مستلزم داشتن محل خالی موجود نیست بلکه فقط بمیل فرمانده تیپ است .

صاحبمنصبان جوانی که تازه بدرجهٔ صاحبمنصبی میرسند بواسطه نداشتن محل مشاغل وکیلی را عهده دار میگردند . مواجب اصلی صاحبمنصبان باترفیع بدرجهٔ بالاتر تغییر نمی‌یابد وعبارت است از ماهی شش تومان . تمام صاحبمنصبان پول علیق می‌گیرند وبه آن‌هائی‌که مشاغلی دارند مبلغ نا قابلی بعنوان خرج سفره یامدد معاش پرداخته می شود .

باین ترتیب فرمانده بهادران کلیتا ۴۱ تومان وفرمانده فوج ۳۱ تومان وامیر تومان معاون فرمانده تیپ تا ۵۰ تومان درماه دریافت میکنند بیشتر صاحبمنصبان جزئی حقوق مهاجرت دارند و لی صاحبمنصبانی هم هستند که باماهی شش تومان زندکانی و گذران مینمایند .

اینقبیل صاحبمنصبان درکنار شهر اطاقی دارند وروی زمین میخوابند و با نان و پنیر می سازند (البته وقتی از بودجهٔ تیپ که دولت ایران می پرداخت بیکنفر صاحبمنصب جزء روسی در ماه متجاوز از دویست تومان ویکنفر وکیل روسی بیش از پنجاه تومان پرداخته میشد وفرمانده تیپ هم در امور مالی صاحب اختیار مطلق بود بصاحبمنصب ایرانی بیش ازشش تومان درماه نمیرسید زیرا اجانب راضی نبودندصاحبمنصبان ایرانی آبرومند زندگی کنند .مترجم)

باوجود این آنها صادقانه خدمت می کنند وهمیشه لباس تمیز در بر دارند و بطور کلی تاثیر خوبی در بیننده میبخشند مستمری در کار نیست ، اشخاص از کار افتده و زخمین و خانوادهٔ کشتکان بدستور فرمانده تیپ از سرمایهٔ صرفه‌جوئی شده حقوق می گیرند .

ممکن بود باکاستن عدهٔ صاحبمنصبان ایرانی وضعیت آن ها را بهتر و حقوقشان را بیشتر کرد . حالیه در تیپ ۲۷۰ نفر صاحبمنصب ایرانی است که عدهٔ از آنها مشاغل وکیلی دارند . اصولا برای صف قزاقخانه حد اکثر ۱۲ نفر صاحبمنصب برای هرفوج وگردان وهشت نفر برای توبخانه وده نفر جهة ارکان حرب کفایت میکند و میتوان یکمرتبه ۱۹۰ نفر از صاحبمنصبان را مرخص کرد واز این راه به خذ حقوق بقیه افزود .

ارتقاء رتبه بشت سرهم بدون داشتن محل خالی فقط برای اسکات حس خود خواهی شرقیان است و این قسم ترفیع دادن جزو عادت شده . سرتیپ‌ها فرماندهی گروهان و بهادران راعهده داربودند و در هرقدمی از امرا دیده میشد .

اول من متاثر بودم که چرا سردوشی روس را اینطور مبتذل کرده اند ولی بعد کم کم چشمم عادت کرد . (باین وسیله اهمیت وابهت مقام وسردوشی صاحبمنصبی رادرقزاقخانه هم که بقول مؤلف یگانه قسمت قشون منظم بود برده بودند . زیرا نمی‌خواستند ایرانیان بارزش واقعی سردوشی صاحبمنصبی بی ببرند . مترجم) معمولا درسرهر یکسال یا دو سال ترفیع رتبه‌داده میشوند زیرا بر بودجه تحمیل نمی گردد . همین طور هم ستاره های شیروخورشیدتقسیم میشود .

زیرا نشان آنرا فقط بخارجی‌ها میدهند و ایرانی ها فقط فرمان آنرا دریافت مینمایند . نتیجه این بذل و بخشش و عادت نصب تمام نشان ها از درجه کوچك تا بالا این شده که سینهٔ تمام صاحبمنصبان حتی صاحبمنصبان جزء در روز سلام و روز های رسمی باسمان پر ستاره ای شباهت دارد .

صاحبمنصبان معلومات نظامی فرا نمیگیرند ، میزان معلومات آنها در حدود اطلاعات و کیلی است که مدرسه ندیده باشد ، از لحاظ خدمات صنفی واداری برای اجرای کار خوب هستندولی استعداد کار مستقل را تقریبا ندارند وبدون نظارت معلمین روسی سرعت دست وپای خودرا گم کرده بحدی از دست می روند که بمیزان تنبلی معمولی ایرانیان می‌رسند. (ترقیات فعلی قشون در دست صاحبمنصبان ایرانی بهترین شاهد ادعای مغرضانهٔ مولف کتاب است . مترجم)

صاحبمنصبان سواری و سوار خوبی و غیره را بخوبی انجام می دهند ولی روح نظامی آنها چندان قابل توصیف و ستایش نیست. فوق العاده تحریك و نفتین را دوست داشته دائما از یکدیگر راپرت می دهند . **ضعف ادارهٔ قزاقخانه درزمان زمامداران قبل از لیاخف گاهی کار را بسوء تفا همهای بزرك میکشانید.**

در مصادمهٔ دهم ژون (۲ تیر ماه) صاحبمنصبان باستثنای چند نفری خود را چندان خوب نشان ندادند و چنانچه خونسردی صاحب منصبان روس در ادارهٔ عملیات نبود چنانچه در بعضی نقاط مصادمه اتفاق افتاد میدان جنگرا ترك مینمودند.

ولی نفرات و وکلای آنها برعکس خودرا خیلی خوب نشان دادند و باتحمل تلفات سنگین در زیر آتش گلوله ایستادگی نمودند .

قزاقان ازچندین محل بطور داوطلب داخل خدمت میشوند . اهل طهران راکمتر و آنهم باضمانت اقوام و صاحبمنصبان و معرفی آنها قبول می کنند بیش از نصف قزاقاز از طوایف کوهستانی مثل شاهسون ولرو بختیاری و کرد و ازاردبیل و بروجرد و سنندج و ساوجبلاغ وسایر نقاطی که هنوز سیاست تمدن در آنجا رسوخ نیافته و بقیه ازاهالی و رامین ومزلقان و گیلان وغیره استخدام می نمایند از

تراکمه و افغان هم بین قزاقان دیده می‌شوند . بنابراین در قزاقخانه زبان‌های مختلفی شنیده میشود . زبان اصلی وعمومی فارسی است‌ولی ترکی‌هم همان اندازه انتشاردارد .

قزاق با اسب شخصی وارد خدمت می‌شود ، زین‌واسلحهٔ‌دولتی میگیرد و پول لباس دریافت میدارد . علیقرا میتوان نقدی یا جنسی دریافت کرد و ماهیانه از ۳ الی ۵ تومان مواجب میگیرد.

مدت خدمت معینی برای ارتقاء رتبه تعیین نگردیده و بخدمات منظوره درجه داده میشود . بهر جهت ارتقاء رتبه مستلزم تغییری درخدمت و معیشت نیست .

تمام مندرجات فوق در باره صاحبمنصبان‌نیز صدق میکند یعنی زیادی صاحبمنصب خارج از حد احتیاج‌ولزوم خدمات‌صنفی

قزاق بدرجهٔ سرجوقگی بعد وکیل چپی ، وکیل راستی ، وکیل باشی مفتخر میشود ، اشخاصی که شخصا چیز دار هستند با حفظ حقوق تعیینی سریعا بدرجات بعد ارتقاء رتبه می یابند . دیگران بطی تر ترقی کرده با هر ترفیع رتبه ای اضافه حقوق کمی دریافت می کنند .

موقع ورود بخدمت قرار دادی منعقد نمیشود . **فرماندهٔ تیپ در هر دقیقه ای میتواند قزاقان را از خدمت مرخص کند** ولی آنها حق ندارند تا زمان پیری وقتی که دیگر از عهدهٔ خدمت بر نمی‌آیند یا وقتی طوری مریض شوند که از عهدهٔ خدمت برنیایند خدمت را ترك کنند . در عوض قزاقان حق سالی دو ماه مرخصی با استفاده ازنصف حقوق برای‌رسیدگی به‌کارهای‌خانوادگی‌دارند

قزاقان برای مواجب داخل خدمت نمی شوند بلکه وضعیت‌آنها و تأمین حقوق عمومی آنها در مقابل اجحافات مامورین دولت مزیتی به آنها میدهد . جزو قزاقخانه بودن « افتخار بزرگی‌است » قزاقخانه بکلی قسمت صفی ایران است که مواجبش را مرتبا دریافت می دارد و بواسطهٔ نظم امور و روش خوب خود اسم بزرگی پیدا کرده‌است البته در مواقع آرامش‌خدمتشان خیلی‌سنگین‌نیست.

قزاق و خانواده و بستگان او میتوانند بدون ترس از اجحاف حکام و کلانتران و سایر غارتگران زحمت کشیده کار و زندگی کنند .

هیچکس جرئت نمیکند از قزاق تعارف یا رشوه بگیرد یا خانه ودکان و ملك او را ضبط کند زیرا میدانند **فوراسرهنك روس به اینکار رسیدگی کرده مقصررا مجازات مینماید** همین اطمینان بفرداً ومصونیت علت عمده تمایل بخدمت قزاقی وجاب داو طلبان بسیاری بود .

فرم قشنك لباس آنهاهم که کاملا کپیه لباس قزاقان کوبان ماست وسیله مهم جلب توجه واحترام به تیپ می باشد . لباس زمستانی آنها چرکزی و تابستان پیراهن قرمز با سردوشی‌های برنك افواج میپوشند شوشکه و قمه را همیشه‌ی بندند. صاحبمنصبان در تابستان نیمتنه‌های سفید روسی در بر دارند .تمام اسلحه و زین و برك آنها قزاقی واز روسیه وارد کرده اند

محل تیپ خیلی عالی است ، عمارت قزاقخانه در مرکزشهر واقع و گوشه آن بمیدان توپخانه متصل و از دو طرف بدو خیابان نسبتا آباد شهر محدود ومیدان بزرگی بنام **میدان مشق** را در بر گرفته است ، سرباز خانه سه طبقه دارد که **ژنرال کاساکوفسکی** بنا کرده و مشتمل بر پنج حیاط و طویله و انبار و محل تیر اندازی و سایر بنا های لازمه میباشد ، امسال سرهنك لیاخف متعلقات قزاقخانه را توسعه داده انبار های بسیار خوب و خشك اداره توپخانه را اشغال نموده با اجازه شاه امر کرده است تمام‌ملزومات کهنهٔ بیفایده را بانبارهای‌دیگری بیرون شهر ببرند

در نیمفرسنگی شهربین طهران و قصر تابستانی شاه در شمیران اردوگاه بزرك تیپ واقع گردیده که دارای آب جاری و درختان بی شماری است ، امسال بواسطه اغتشاش شهر تیپ در سرباز خانه های خود مانده وارد و خالی بود . من چند مرتبه برای گردش شبانه به اردو رفتم و با جرأت تصدیق میکنم کمتر قسمتی در روسیه هم محل تابستانی باین خوبی دارد

برای هیئت صاحبمنصبان (مقصود روس ها است) خانه های سنگی
خیلی خوبی بناگردیده صاحبمنصبان ایرانی نهار خوری جداگانه‌دارند
یك قصر حسابی برای فرمانده تیپ و ابنیه بسیار دیگری برای
محاسبات وغیره بناشده است . میدان بزرگی برای مشق کلیه‌صنوف
مختلفه ومحل تیر اندازی در جنب اردوگاه می باشد .

تیپ قزاق ازلحاظ صف وانضباط کاملا یك قسمت اروپائی‌است
طرز سلام دادن و روش جلد وچابك وسواری صحیح و فرز افواج
سوار نظام روس را بخاطر میاورد من بواسطه اجازه ای که لطفا
فرمانده تیپ داد موفق شدم به جزئیات تعلیمات تیپ پی ببرم (اینهمه
تعریف وتمجیدی که مولف از مستشاران روسی قزاقخانه سابق می‌نماید
برای آنست که خوداوهم صاحبمنصب قشون‌روس بوده وسمت مخبری
یکی از مجله های نظامی روس را هم عهده دار بوده است و بنابر
وظیفه ای که داشته می باید صاحبمنصبان روس را درستکار وخادم
صدیق دولت تزاری روس معرفی نماید . مترجم)

اسبان سوار قزاق متوسط القامه محکم و پر طاقت می باشند
بطوریکه‌بعد از مدتی چهار نعل که هنجار طرف توجه ودلخواه ایرانیان
است باز تازه نفس است . درصف جمع ازحیث نظام وسرعت صورت
بندی کمی از سوار دراگون ما عقب ترهستند ولی در خط زنجیر و
حرکات انفرادی بیننده را از سرعت حرکت خود متعجب میسازند

**سوار خوبی بطرز خیلی عالی اجرا میشود ، نه تنها
قزاقان جوان بلکه صاحبمنصبان ارشد هم سخت ترین حرکات
سوار خوبی را با منتهای خوبی انجام میدهند .**

(دراین قسمت مؤلف نتوانسته استعداد ولیاقت ایرانی را کتمان
کند . مترجم) از حیث پرش و شمشیر بازی هم بهتر از این نمی شود
منتظر بود . افواج سوار درصف پیاده و تیر اندازی قدری کم‌تجربه
هستند . علت آن‌هم کمی ذخیره فشنك و نکاه داری و صرفه جوئی
زیاد آن است ، افواج سوار در موقع ضرورت بصف پیاده مشق
می کنند .

توپخانه بدون همهمه و جنجال بچالاکی با توپ مانور مینماید .

از لحاظ تاکتیکی بواسطهٔ فقدان مانورها وبصحرارفتن چندان پیشرفت نکرده اند . برای صرفه جوئی کلوله تقریبا هیچ وقت تیر اندازی نمی کنند .

تعلیمات گردان پیاده خوب است تعلیمات گروهانی و تغییرصورت بندی را صحیح انجام میدهند . بواسطه کمی فشنك از حیث تیراندازی ضعیف هستند . هر ساله برای تعلیم تیر اندازی شش تیر فشنك بهرتفنگی داده میشود .

تیر اندازی در مسافت دویست و چهارصد قدم عمل میاید ورزش و شمشیر بازی خیلی سطحی تعلیم داده میشود . خدمت قراولی را با درك اهمیت آن بهترین طرزی انجام میدهند .

صاحبمنصبان و تابین ها فوق العاده با دقت تعلیمات و توضیحاتی که داده میشود گوش میدهند و آن‌را فرا میگیرند در کمتر ازدوهفته یعنی‌درمدت ده‌روز (چون‌روزهای جمعه ویکشنبه مشق نیست)قزاقانی که از گردان پیاده برای گروهان مسلسل تعیین گردیده اند بقدری این کار تازه راخوب یاد گرفتند که در روزیازدهم گروهان باتمام‌تشکیلات خود بآرایش راه پیمائی بیرون آمده و تیر اندازی جنگی آن بقدری نتیجه خوبی بخشید که مطابق مقررات روس بسیار خوب بود

بقدری نسبت باین اسلحه جدید ابراز علاقه میکردند که‌حتی اشخاصی که حکم نشده بود سرمشق حاضر شوند مثل اسبداران و قراولان بانکها و سفارتخانه ها داوطلبانه از خدمت قراولی عوض شده سرمشق می آمدند و پس از مشق دوباره فورا ولی رفته بنوبه خود کشیك میدادند

پس از قسمتهای صفی تیپ باید ادارات آنرا که عبارتند از مدرسه و مریضخانه و موزیك نام برد

مدرسه تیپ در سربازخانه عمده دارای چهار کلاس وسیع و روشن است . بچه‌های صاحبمنصبان و بیشتر اولادان متنفذین تهران در مدرسه پذیرفته میشوند . **سلطان اوشاکف** معلم پیاده نظام مراقب مدرسه است . چند نفر صاحبمنصب که روسی میدانند سمت معاونت او را دارند وابرشد آن ها مرتب است . معلمین مدرسه عبارتند از یکنفر ملا که شرعیات درس میدهد و سه نفر ایرانی معلم جغرافی و

زبان فارسی و حساب و آقای پاپف مخبر یکی از جراید روس ودو نفر وکیل قزاق هم‌مربی هستند

من وقتی بطهران وارد شدم که موقع امتحانات مدرسه بود و ما بر دعوت سلطان اوشاکف در جلسات امتحان حضور بهمرسانیدم در کلاس اول اطفالی **که فقط هفت ماه بود روسی شنیده بودند امتحان میدادندو جمله‌های ساده روسی راکه دیکته میکردند روی تخته نوشته فارسی ترجمه مینمودند** . جمله‌های کتاب کلاسیکی خودرا خیلی سریع خوانده بازبان خود شرح میدادند .جواب سئوالات خارجی راکه ازآنها میشد بدون ترس داده ندرتا بجای لغتی که نمیدانستند لغت فرسی میگذاشتند .

اثر ترس و واهمه در چشمان این ایرانیان کوچك دیده نمیشد . آقای پاپف معلم زبان روسی ازسعی و کوشش آنها تمجید کرده بمن گفت که حالا زبان ماخیلی مداست وخیلی از تهرانیان متمول به بچه های خود زبان روسی یادمیدهند .

در کلاس دوم سرامتحان فارسی حاضر شدم. بچه‌ها کتاب سعدی رابلندخوانده معنی آنرا شرح میدادند . دفاتر تمیز وجوابهای کافی وشافی آنها تاثیرخوبی درمن بخشید .

در کلاس سوم سرامتحان جغرافی ودر کلاس چهارم که آخرین بود سرامتحان حساب حاضرشدم . جوابها خیلی خوب بود . مسائل مشکله رابدون نوشتن در مغز حل میکردند . اطلاعات جغرافی آنها حدی بود که شهرهائی مثل **قازان ولیپسیك وشانگهای** را روی نقشه گنگ نشان داده باچند کلمه اهمیت آنهارا وصف میکردند . معلوم بود در تدریس ایران و روسیه دقت مخصوصی بکار رفته .

پس ازختم دورهٔ مدرسه (هرساله تقریباً ۲۰ نفرتمام میکنند) شاگردان در انتخاب صنف خدمت آزادند . بیشتر بادرجهٔ وکیل‌چپی وارد خدمت تیپ‌شده خودرا بدرجه صاحبمنصبی میرسانند .

مریضخانهٔ تیپ یکی از بهترین اداراتی است کههمهٔ لوازمات را در دسترس دارد ودر طبقهٔ دوم عمارت قزاقخانه جای خوب روشنی

داشت . اعضای صحی مریضخا نه عبارتند از دکتر و یسوشکو و دو نفر معاون او که یکی دارای دیپلم او نیورسیتهٔ پاریس دیگری دیپلم او نیو ر سیتهٔ بروکسل را دارد و چندین نفر معین طبیب . نظر باینکه این مریضخا نه تقریبا یگانه مؤسسهٔ خیریه میباشد در طهران شهرت زیادی دارد وبه پای مریضخانه روسی که آن هم تحت نظر دکتر ویسوشکو میباشد ایستاده است .

ریاست موزیك تیپ بایکنفرسرتیپ دوم است نظربمنافع وعواید خوبی که از میهمانی ها عاید موزیك میشود موزیك قزاقخانه در تمام جشن‌ها وسفارتخانه ها حاضرمیگردد . موزیکچیانش ورزیده وحتی‌چند نفر خیلی عالی هستند .

امسال یکدسته ارکستر **بالالایکا** برآن افزوده شده است‌آهنك ها کاملا اروپائی است و چند چیز هم با آهنك های مخصوص شرقی ساخته اند .

موزیك چند نفر صاحبمنصب دارد .

نظر بابنکه تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی یکانه قسمت نظامی با انضباط است ناچار مامور حفظ و نکاهداری حکومت قانونی می باشد عده های کوچکی در تمام مملکت پراکنده و در تبریز و رشت و مشهد و اصفهان و شیراز و بندر بوشهر و سایر شهرها حافظ انتظامات هستند .

قراولان درب تمام شعب بانگهای روس و انکلیس و تمام‌سفارت خانه ها و وزارتخانه ها وقورحانه وغیره استثنائاً از قزاق می باشد . کشیك مخصوص شاه وحفظ انتظامات شهر تهران هم به عهدهٔ تیپ‌قزاق محول است .

بامطالعهٔ یاد داشتهای مختصر فوق معلوم میشود که تیپ قزاق درزندگی داخلی ایران چه مقام خاصی را احراز نموده است .

جریان انقلابی در ایران

حتی ملت فلك زده وفراموش شدهٔ ایران هم لزوم تغییر وضعیت وخاتمهٔ بی ترتیبی وبی نظمی را حس کرده است .

در تمام مراکز ایران انجمن های منتخبهٔ ای تشکیل شده‌است

ولی اول بطور وضوح تکلیف خود را نمیدانستند آن ها باید عملیات مامورین دولت را در مراکز مختلفه نظارت نمایند . رفته رفته بواسطهٔ ضعف عمال دولت در ولایات انجمن‌ها مقام بالاتر را احراز کرده مردم راهدایت مینمودند .

تنها در تهران در تاریخ ۱۰ ژون ۱۹۰۸ (۲ تیرماه ۱۲۸۷) ۱٤۰ انجمن و کلوب سیاسی دایر بود که مجموعا ۳۰٫۰۰۰ عضو داشتند .

نتیجهٔ ولگردی انقلابی این شد که حکومت ضعیف شاه سر تسلیم فرود آورد . دراین دقایقی که وضعیت تیره شده بود شاه مرحوم مظفرالدین یکقدم سیاسی بزرگی برداشته حق نظارت رسمی ملت را شناخت و دستخط تشکیل اولین دورهٔ مجلس راصادرنمود

افتتاح با شکوه پارلمان ایران در حضور شاه و تمام اعیان و علمای طراز اول در عمارت بهارستان (در مرکز شهر) در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۶ (۱٦ مهر ۱۲۸۵) بعمل آمد ، پس از این قضیه در ایران همه سرخود شده دنباله‌اش بوقایع خونین ۱۰ ژون (۲تیرماه) منجر گردید.

دعوت و افتتاح مجلس اساسا هیچ گونه بهبودی در وضعیت ایران ایجادنکرد .

نمایندگان بعوض شور در اطراف اصلاح تدریجی امور علناً طرفدار حزب انقلابی گشتند . **شاهزاده ظل السلطان ریاست حزب انقلابی را عهده دار و تغییر وضعیت وخلع محمدعلی شاه‌را خواستاربود .**

مجلس بعوض آنکه بدولت ابراز اعتماد نموده در استقراض خارجی تسهیلاتی فراهم سازد تا دولت بتواند اغتشاش داخلی مملکت‌را خوابانده اصلاحات را شروع کند چنانچه بعد ها می‌بینیم کمیته مرکزی انقلاب شده بود !

در ایران بین دو رقیب هم قوه نزاع بود . در یکطرف‌عمال دولتی از قبیل حکام و کلانترها که‌عده های ضعیف قشونی وخیرخواهان یا بعبارت دیگری مردم نسبتا متمولی که علاقه‌ای به تغییر اوضاع نداشتند

پشتیبان آن ها بودند و طرف دیگر انجمن های محلی که اکثریت بسیار ولی‌ترسوئی پشت سرآنها بود.

هرج ومرج کاملی در تمام مملکت حکمفرما بود . راهها ی کاروان رو که شریان‌های حیاتی مملکت میباشد دردست راهزنان کرد و ترکمن بود . همان مالیاتی‌هم که بمبلغ نا قابلی عاید خزانه میکردید نرسید و حکومت شاه برای مبارزهٔ با هرج و مرجی که همیشه مثل قانقاریا بدن ضعیف راتهدید میکرد و روز بروز توسعه میافت بکلی فاقد وسایل گردید .

شاه بیعزم و اراده و درباریان‌ترسوی او کاملا مایوس بودند . تصور میرفت که هیچکو نه کمکی نه ازداخله ونه از خارجه نبایستی انتظار داشته باشند .

حسن توجه شاه‌بروسیه نظر او را بشمال جلب کرده بود اگر از آنجا انتظار کمك مادی نداشت مساعد ت معنوی را منتظر بود

بدبختانه بعوض انکه بشاه بفهمانند که تزاراجازه نمیدهد اورا از سلطنت‌خلع‌نمایند آقای کارتویك وزیرمختار روس درتهران که‌سیاست عدم مداخله‌را تعقیب می‌نمود برای احتراز ازاصطکاك سیاست آن هم‌موقعیکه کابینه لندن و پتر بورك « یکدیگر کنار میامدند نه تنها بمحمد علی شاه کمك نکرد بلکه باو فهماند روسیه‌از او دست شسته تسلیم قضا و قدرش میسازد .

در موقع هیجان‌و اضطرا ب دسامبر وقتیکه خطر مستقیما متوجه شاه بود و زمانیکه مجلس رسما بتجهیز قوا اشتغا ل داشت موقعیکه اشخص مسلح مثل گربه ازپشت بامها به طرف‌قصرسلطنتی‌میرفتند که ناگهانی حمله‌نمایند نمایندهٔ‌سیاسی ما درمقابل‌تقاضای مساعدت‌شاه‌جواب داد که صورت مصادمه و زدوخورد تیپ‌قزاق با یاغیان به صاحبمنصبان ووکلای روسی که در قزاقخانه سمت معلمی دارند اجازه دخالت نخواهد داد و گفته بود :« صاحب منصبان روسی نباید در نزاع شما شرکت‌جسته و در خاموش کردن انقلاب دخالت نمایند . »

بالاخره شاه عصبانی‌شده فریاد زد : «بلی‌اماتیپ که‌مال‌منست

ومن حق دارم بان امر بدهم .»

وزیر مختار گفت : « هر طوری که بنظر ملوکانه برسد می توانند از تیپ قزاق استفاده کنندولی من بصاحبمنصبان ووکلای روس اکیدا قدغن میکنم که‌در مصادمه شرکت نجویند »

شاه کاملا مبهوت شده بود . وقتی که وزیر مختار روس آخرین اسلحه او را از دستش میگرفت بنظر میرسید که‌همه شاه‌راترك کرده اند .

هرکسی میداند که تیپ با صاحب منصبان روس و تیپ بدون آنها که باسید واختیارخودشان گذاشته شده‌باشدازلحاظ ارزش‌جنگی‌اصلاقابل مقایسه نیستند . (مؤلف در اینجاکاملاحق گوئی کرده زیراهمین‌تیپ‌قزاق که بعد ها لشگر قزاق شد در مصادمات وجنك های با متجاسرین‌شمالی وقتی تحت امر صاحب منصبان روس بود دچار شکست وعقب نشینی میکردید ولی وقتیکه روس ها را از خدمت معاف نمودند ولشگرقزاق سابق، تحت امر مستقیم صاحب منصبان‌ایرانی قرار گرفت نه‌تنهامتجاسرین شمال را کاملا قلع و قمع نمود بلکه اقتدار دولت را در اقصا نقط مملکت بسط داده متمردین را منکوب و خلع سلاح کرد . مترجم)

معلوم بودکه روسیه جدی ترین طرفداران خود شاه قانونی ایران را بدست مجلس و انجمن‌ها میدهد تا او را پاره‌پاره کنند ...

ولی از خوشبختی شاه سرهنك لیخف فرمانده تیپ قزاق مثل یکنفر راد مرد وصاحبمنصب راضی نشد **شاهی‌راکه تحت حمایتش بود** در سخت ترین مواقع بیشرمانه رها سازد . مشارالیه مصمم شد صادقانه نظریهٔ خود را به آقای گارتویك بگوید و باو گفت که چنین حرکتی مساوی بافرار در موقع جنك است و او چنین رفتاری را خیانت تشخیص میدهد وشرافت صاحبمنصبان روس اجازه نمی‌دهد که رها کردن پست خود در مواقع قطعی آنرا بلکه دارکنند و تقاضا می‌کند تاگراو احضر او را بخواهند وتیپ رابدیگری تحویل دهدولی **تا زمانیکهٔ صاحبمنصبان روس اینجا هستند با منتهای شرافت وظیفهٔ وجدانی خودرا نسبت بشاه انجام میدهند .**

سرهنك لیاخوف که بدربار احضار شده بود محمد علی شاه راکه کاملا مایوس بود مطمئن ساخت .

شاه گفت : « ولی وزیر مختار شما بهشما صدمه میزند . شما را به محاکمه جلب میکنند » .

سرهنك جواب داد : اعلیحضرتا شاه ما بزرك و عادل و مهربان است . هیچکس مرا برای اینکه بهشما خیانت نکرده اهملامت نخواهد کرد . همه ما صاحبمنصبان وتمام تیپ قزاق تا آخرین قطره خون خود از شما دفاع میکنند .

وخامت اوضاع برطرف شدهبود . شاه علیرغم اقدامات انگلیس ها وآلمانها که طرفدار حزب انقلابی میباشند جرأتی یافته به بازوی توانای سرهنك لیاخف تکیه کرده موقتا از گودالی که برایش کنده بودند بیرون آمد .

حزب انقلابی که جرات اقدام وشورش مسلحرا نداشت سه نفر ارمنی متخصص در تهیه و انداختن بمب از بادکوبه خواست و در مقابل ساختن بمب یکهزار تومان و جهت انداختن آن دو هزار تومان بهر یك وعده دادند. بزودی در سرحد انزلی گمرك یك جعبهمواد محترقه ساختمان بمب را توقیفنمود

در اسفند ماه وقتیکه شاه از خیابان تنكپشت خانهٔ ظلالسلطان میگذشت طرف تهاجم بمب اندازانی واقع گردیدکه در بام خانهٔپنهان شده بودند و دو عددبمب انداختند .

شاه آسیبی نرسید . نه نفر از غلامان سوارهٔ کشیکخانه کشته و زخمی شدند . موقع دخالت رسید و جانیانی که مورد تعقیب قرار نگرفتند بدون مجازات پنهان شدند . جانیان درنجات خود رهین عدم مال اندیشی وزیر جنك میباشند که تیپ قزاق را از حرکت شاه آگاه ساخته و سوار قزاق در رکاب شاههمراه نبود

شب شروع به تفتیش و تجسس کردند ولی جانیان پیدا نشدند .

مجلس که از زنده ماندن شاه ناراضی بود پولی را که ببمب

اندازان برای ساختن وانداختن بمب وعده کرده بود نپرداخت وآنها هم بهمان مساعده ای که گرفته بودند قناعت نموده بروسیه فرار کردند در اواخر خرداد راپرتی راجع به سه نفر از اهل بادکوبه به‌سرهنك لیاخف رسید و نوشته بود که آنها مجریان حملهٔ بشاه بوده اند و رفتار مجلس را هم شرح داده بود . **راپرت مزبور را برای تحقیق و رسیدگی بنمایندگان سیاسی ما تسلیم کردند** . (این قبیل امور را همیشه در سفارتخانه های اجانب رسیدگی میکردند.مترجم) فروردین و اردی بهشت درصورتیکه حزب انقلابی مشغول عملیات سری بود بارامش برگذار گردید .

واقعهٔ پیله سوار و عملیات عدهٔ روس در سرحد ایران ومطالبهٔ غرامت از طرف دولت روسیه در مدت پانزده روز باعث ازدیاد کینه و دشمنی نسبت بروسیه شد ولی به تعطیل یکروزهٔ حمالان و کرجی بانان انزلی و انتشار چند مقاله در جراید محدود گردید .

مثلا در روز نامهٔ « حبل المتین مورخه ۲۶ مه (خرداد ماه) نویسندهٔ مجهولی درمقاله خودکار را به جنگی کشیده بود که نه دولت ایران و نه دولت روس فکرآنرا نمیکردند . مقالهٔمزبور بطرزمضحکی ختم شده بود :

« چنانچه ایران نتواند برای جنك باروسیه قوای کافی حاضر نماید از دولت دیگری که هیچوقت اجازه نخواهد داد قشون روس حتی یکوجب‌خاك ایران را اشغال کند تقاضی مساعدت خواهد نمود »

اشاره واضح و آشکار است . انظار « طرفداران ملت » و مجاهدین‌راه مشروطیت‌بساحل شپریه‌معطوف است . (شپریه رودخانه‌ای است که از برلن میگذرد . مترجم)معلوم است : درتهران‌خوب‌بخاطر دارند که موقع وقایع دسامبر ۱۹۰۷ (دیماه ۱۲۸۶) شاوژدافرآلمان بارن ریختهوفن در جلسات سری مجلس شرکت می جست چنانچه معروف و معلوم است در آنوقت مجلس از شاه تقاضای توسعه اختیارات خود را نمود .

بزودی انظار همهٔ ایران متوجه مجلس و انجمن ها گردید که مجددا بصحنهٔ مبارزهٔ آشکار قدم گذاشته بودند .

ظاهراً بنظرمیرسید این انجمن ها که تعدادشان به۱٤٤ بالغ گردیده واقعا نماینده‌ملت‌وآئینهٔ میل و ارادهٔ آن‌است .

در حقیقت جریان انقلابی آن‌طوری‌که حالیه در همهٔ ایـر ان است رهین تحریکات ودسیسه بندیهای ظل‌السلطان پسر ارشد ناصرالدین‌شاه فرمانفرمای شیراز میباشد .



ظل‌السلطان پسر ناصر الدین شاه

رئیس حزب انقلابی که نفع‌شخصی خود رولی را
در حکومت‌محمدعلی میرزا بازی میکرد

ظل السلطان که بتحمل مخارج گزافی از دا رائـی خـو د اغتشاشات شیراز را بر طرف ساخته بوسیله طرفدا ران خود

که بتهران کسیل داشته مخصوصا توسط پسر ارشد خود جلال الدوله تحریکات خود رابر علیه اقتدارات شاه بنفع توسعهٔ اختیارات قانون گذاری واداری مجلس شروع نموده است .

ظل السلطان امیدوار بود باین ترتیب محمدعلی شاه را ازسلطنت خلع و ولیعهد را بجای او به تخت نشانده **خود بسمت نیابت سلطنت زمام امور را در دست گرفته بارزوی دیرینهٔ خود برسد .**

انجمن‌ها خیال نمی‌کنند اگر ظل السلطان بسلطنت برسد از مجلس، و مشروطیت اثری باقی نخواهد ماند و مجددا سلطنت مطلقه عرض‌وجود خواهد کرد .

در مجلس غیر از وکلا نمایند کان انجمن ها هم در جلسه حاضر میشوند .

مسجد سپهسالار هم که پهلوی مجلس است از جمعیت پر بود هم آن‌جا و هم اینجا مبلغین به تبلیغات اشتغال داشتند . سربازان ملی هم جلوی عمارات قدم میزدند .

۱۸ ماممه بتقویم‌قدیم (۱۰ خرداد) تمام شاهزادگان و قاجاریه که طرفداران ظل السلطان و اقدامات انجمن ها آن‌هارا باشتباه انداخته‌بود در منزل **عضدالملك** ریش سفید ورئیس طایفه قجاریه جمع و طرد شش‌نفری را که گوئی نفوذی‌مستقیم در شاه‌جوان دارند خواستارشدند. معلوم است زبان رسمی ایران فارسی است ولی همه میدانند که پادشاهان بر علیه تمایل عمومی غالبا نرد ن ترکی صحبت میکنند هم چنین همه بخوبی میدانند که دردر ر هریث از سلاطین قجریه دسته قوی از آذربایجانی ها بوده و هست در مطبوعات اروپ غالبا راجع باطرافیان تبریزی مظفرالدین شاه که مرده ر ا بر علیه خود واداشته اند می نوشتند ،

شاه حالیه محمد علی شاه هم که در تبریز بدنیا آمده و بزرگ شده و مدت ۱۱ سال تمام دراین ایالت بزرگ بسمت ولایت عهد فرمانفرمائی کرده عدهٔ را از آنجا همراه خود آورده است .

بعقیده‌عمه اشخاص ذیل درمدت شش سال اخیر نفوذ بسیار و مستقیمی در شاه داشته اند :ـ **امیربهادرجنك** پیر که سمت ریست

کشیکخانه شاهی و وزارت جنك را عهده دار است . **آجودان‌ژنرال مخصوص شاه س - م - شاپشال** . **مفاخرالملك** رئیس سابق عدلیه تبریز . **امین‌الملك** پسر وزیردربار فعلی **موقرالسلطنه** داماد شاه **وعلی‌بیك** آجودان اعلیحضرت همایونی [دو نفر آجودان های شاه شاپشال و علی‌بیك هردو تبعه روس بودند و تمایل محمد علی میرزا بروسیه ازهمین جا معلوم میشود . مترجم]

اشخاصی که در منزل عضدالملك جمع شده‌بودند طرداشخاص فوق را تقاضا میکردند .

سه روز بعداز این واقعه یعنی در ۳۱ مه(۱۳ خرداد) روز نامه مجلس کاغذ **مشیرالسلطنه** رئیس‌الوزراء راکه بعنوان مجلس بشرح ذیل نوشته بود انتشارداد :

اینجانب رئیس الوزراء بمعیت عضد الملك و نیر الد وله مو قع شرفیابی بحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از خا کپا ی هما یو نی استدعای انفصال و تبعید اشخاص ذیل : امیر بهادر جنك ، شا پشال ، علی بیك ، موقر السلطنه . امین الملك و مفاخر الملك را نمودیم

«استدعای مزبور از طرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پذیرفته گردید و ما میتوانیم مطمئن باشیم همین که این امر انجام‌پذیرد تمام بی نظمی های مملکت بر طرف خواهد شد و اعلیحضرت همایونی بخوبی میدانند بهتر است شش نفر فدای این منظور شود تاسعادت‌تمام مملکت‌در ملت . »

در حقیقت شاه نه تنها چنانکه مشیر السلطنه نوشته رضایت‌خودرا در تبعید و اخراج فدائیین خود اعلام ندا شته بلکه گفته ا ست که اشخاص مزبور مثل سابق به او خدمت خواهند کرد و فرمان تبعیدآن ها را امضاء نخواهد نمود .

در مجلس و انجمن ها آشوبی برپا گردید در مسجد سپهسالار شروع به حمل اسلحه نمودند . شروع‌اقدام را تهیه میدیدند و مردم را اغوا میکردند به قصر رفته اجرای ارادهٔ « خود » را بخواهند . ضمنا وزیر مختار روس و شارژ دافر انگلیس عصری منزل عضدالملك رفته باو پیشنهاد کردند مذاکرهٔ تبعید شش‌نفر فوق الذ کررا ترك نماید.

در اینموقع امیر جنك (اشتباهاامیر جنك نوشته مقصود مولف امیر بهادراست . مترجم) برجان خود ترسیده نصف شب از شهر به زرگنده رفت و خودرا تحت حمایت سفارت روس قرار داد . سردار ها از بست خارج نمیشدند و یقین داشتند شاه فرمان اخراج آنها را امضا خواهد کرد .

روز دیگر در ۲۲ مه (۱٤ خرداد) اتفاق مهمی رخ داد که عبارت بود از نقل مکان شاه به باغ شاه .

در این لحظه زندگی سیاسی ایران باید قدری تامل نمود . ۲۲ مه (۱٤ خرداد) تاریخی است که تغییر اساسی در اخلاق واطوار محمد علی شاه پیدا شد و از آنروز شروع به مخالفت با تقاضا های جسورانهٔ مجلس گذاشت .

چند روز قبل از این واقعه اعلاناتی بدر و دیوار شهر چسبانده و بشاه امر شده بود در تمام مدت جلسات مجلس ازشهر خارج نشده در تهران بماند . در همان اعلانات بوزرا هم همین پیشنهاد شده بود و آنها را در صورت تخلف بمرك تهدید نموده بودند .

صرف نظر از جسارت بی نظیر چنین تقضائی پیشنهاد مزبور فوق العاده برای مصالح شاه مضر بود . شاه که در قصر تنك میان خیابانها و کوچه های باریك شهر گرفتار خصومت و دشمنی اهالی‌شده بود از لحاظ‌ستراتژی ، وضعیت سختی مواجه و قشونی که صداقت‌خود را حفظ میکرد مجبور میشد با دادن تلفات سنگینی کوچه ها را از جمعیت تهی سازد .

درباریان پس از خواندن این اعلان خود را بکلی گم کردند. قصر خالی شده خورده درباریانی که همیشه شاه را بایمان و صداقت خود مطمئن مینمودند بخانه ها و سرداران چاپلوس در اندرون های خود پنهان شدند .

شاه خیال کرد به زرگنده فرار کرده زیر بیرق روس بست به نشیند .این حرکت پیشرفت انقلاب وبه تخت نشستن ظل‌السلطان را تسهیل میکرد وجنگهای داخلی را مشتعل می‌ساخت .

فقط دونفراشخاص صدیق وشرافتمند و تبعه روس یکی سرگی- مارکوویچ شاپشال که بوقا مذکور افتاده و دیگری فرمانده تیپ قزاق

علیحضرت همایونی سرهنك لیاخف پیش محمد علی شاه ماندند .

شب ۲۲ مه (۱۴ خرداد) آقای شاپشال باپیغام ومأموریت ظاهری برای ملاقات فرمانده تیپ به قزاقخانه آمده برای شام آنجا ماند و هیچکس تصور نمیکرد که شاپشال لحظه ای پیش باشاه گفتگوی سختی داشته و بالاخره اورا راضی کرده که محرمانه از شهر خارج شود .

صبح ۲۲ مه (۱٤ خرداد) مطابق معمول نفرات درمیدان مشق به تعلیم اشتغال داشتند . چهار فوج سوار وآتشبار و گردان پیاده دفیله میدادند . ناگهان فرماندهان قسمتها به صدای شیپور فرمانده تیپ به تاخت نزد او رفته امر کوتاه ولی جدی اورا شنیده برسرقسمتهای خود برگشتند ودو فوج سوار وآتشبار سوار را چهار نعل ازخیابان های طهران که اصلا تصوری نمیکرد به میدان بهارستان ودو فوج دیگر را بطرف قصر بردند . گردان پیاده میدان توپخانه را اشغال نمود .

جمعیت بسیاری متوجه مجلس شد . فورا درشهر شهرت یافت که توپخانه لاساعه مجلس وانجمن هارامیکوبد

درب قصر شاه آهسته باز شد و کالسکهٔ سلطنتی بمعیت دهبیست نفر از قاجاریه که نسبت بشاه وفادار بودند بحالت چهار نعل بیرون آمد - کالسکه را قزاقان احاطه نموده به سرعت طرف عمارت قزاقخانه رفتند .

شاپشال و سرهنك لیاخف و صاحبمنصبان ووکلای روس پهلوی درب کالسکه می تاختند ، مقصود و خط سیر حرکت مخفی بود .
شاه قبل از رسیدن بهر پیچی شخصا خط سیر را بشاپشال نشان میداد.
کالسکه با طمطراقی وارد حیاط قزاقخانه شد . موزیك که جلوی درب صف کشیده بود سلام ایران را سرود . قزاقانی که پهلوی قراولخانه جمع شده بودند مقدم شاه را با فریاد هورا استقبال کردند .

خیال محمدعلی شاه ظاهراً آسوده شده بود سررا بلند کرده بفرمانده تیپ با چندکلمه اظهارمحبت نمود

شاه که میدانست ممکن است خانه های خیابان های محل عبورش را بمب اندازان گرفته باشند و مثل اسفند ماه (ماه فوریه) مورد سوء قصد واقع گردد . خط سیر خودرا از خیابان های بی جمعیت و خالی انتخاب کرده بود . همینکه از درب قزاقخانه خارج شد امر

کرد بسمت چپ پیچیده از جنب دیوار شهر گذرند و پس از چند دقیقه به باغ شاه وارد شد در صورتی که اصلا در آن جا انتظار شاه را نداشتند .

در یکی از روزنامهای روسی که در تهران خواندمو اسمش فراموشم شده راجع بنقل مکان شاه تلگرافی درج کرده بود :

« تهران ۲۲ مه در شهر اغتشاش است و معلوم نیست شاه به کجا فرار کرده ! »

بقیه افواج تیپ با توپخانه نیم ساعت بعد بر گشته نمایندگان مجلس را بقدر کفایت ترسانده بودند .

توپها را پائین آوردند و مقابل قصر بیرو ن شهر رو بدروازه تهران قرار دادند قزاقها قراول مضاعف گذاشته اطرا ف باغشا ه را قرق کردند

وقتی قضایا حسن خاتمه پذیرفت افواج رشید سربا ز از سرباز خانها با طبل خارج شده به باغشاه آمدند تا شاه را از صداقت ووفا داری خود مطمئن سا زند . قسمت کوچکی ا ز سربازا ن این قصد نیك را انجام دادند . بقیه در شهر پراکنده شده شروع بغارت مردم نمودند سواران کشیکخانه شاهی سواره در شهر تاخت و تاز کرده مشق تیر اندازی نموده رو بهوا تیر می انداختند .

ضرب شوشگه و تازیانهٔ قزاقن باین بیشرمی خاتمه داد .

طرف عصری سرداران ازترس نجات یافته جمع شده زندگی درباری بمجرای طبیعی خودافتاد .

شاه پس از آمدن بباغ شاه اظهار کرد فرمان تبعید درباریان خودرا امضا نمیکنند وازاین ساعت باتمام قوای‌خود برعلیه انقلاب وارد مبارزه میشود . امیربهادر جنك ازترس اینکه‌مبادا درراه‌آسیبی باورسد شبانه‌از سفارت روس بباغشاه آمد .

روز ۲۳مه (۱۵ خرداد) عضد الملك شیخ قجاریه که حزب انقلابی درخانهٔ اوتجمع کرده جلسهٔ خودرا تشکیل و تبعید شش نفررا خواسته بودند بباغشاه احضار و از ا و راجع باین پیش آمد توضیح

خواستند . عضد الملك جواب سر بهوائی داد واز شاه ملامت وتوبیخ سختی شنیده دور شد. سرنوشت سه‌نفر سردار دیگرطور دیگری شد.
جلال الدوله وعلاء الدوله وسردار منصور برای‌عرض توضیح بدربار احضار شدند .

آنها بشاه جسورانه جواب دادند واستیضاح باین‌ختم شدکه شاه ازاطاق بیرون آمده امرکرد هرسه نفررا توقیف کنند .

این قضیه درشب ۲۶مه (شب ۱۸ خرداد) اتفاق افتاد وصبح ۲۷مه (۱۹خرداد) تحت‌الحفظ جلال‌الدوله وسردار منصوررا بکلات وعلاء الدوله‌را بمازندران تبعید نمودند .

شاه‌که اولین فتح روحی نصیبش شده بود شروع کرد بقوای خود مطمئن ترشده وضعیت سیاسی رابهتر تشخیص دهد .

محمدعلی شاه رئیس مجلس‌ونمایندهٔ ازطرف وکلا احضار وجملهٔ اداکرد که لازم است یادداشت شود :

« اجداد من مملکت را باقوهٔ اسلحه گرفتند و من هم آنرا با شمشیر خود حفظ و دفاع میکنم . اگر لازم بشود من در راس تیپ وفا دار خود و سایر عده ها ی فدائیم ایستاد ه یا فاتح مـی شوم و یا میمیرم » .

آرامش ظاهری مجددا درتهران برقرارگردید ولی بازار ها و بعضی دکاکین هنو ز سته است . سربازان ملی در مسجد سپهسا لار کشکاش می کنند . مجلس و انجمن هاهم بر ای اقدا مات خـو نینی حاضر میشوند .

مصادمات خونین در میدان بهارستان

عمال جدی انقلابیون از اقدامات وعملیات علنی تا موقع لزوم خود داری کرده سعی مینمودند نفوذ خود را در مردم بیشتر نمایند آن‌ها خودرا برای جنك قطعی حاضرکرده بجمع آوری اسلحه اشتغال داشته وسایل‌دفاع عماراتی‌را که‌درصورت مصادمات جدی‌طرف‌احتیاجشان بود فراهم میساختند .

کیسه های خاکی که درموقع محاربه در پنجره ها پیدا شد و منقل های کوچکی که در دیوار ها ساخته بودند **شاهد تجربیات بعضی از عناصر جدی انقلابیون میباشد** .

مبلغین متعصب که **سیدعبدالله** اول مجتهد جامع الشرایط تهران بین آنها است ودر توده نفوذ بسیاری دارد و **سید جمال** که دارای قوهٔ ناطقه قوی میباشد و در مردم نفوذ کلام دارد مردم خورده پارا بطرف خود جلب کرده تخم تنفر وانزجار ازشاه وسرهنگ لیاخف و سربازان وفادار شاه مخصوصا تیپ مقتدر قوی الارادهٔ قزاق اعلیحضرت همایونی را در قلب آنان میپاشیدند.

با وجودیکه ملا ها در شب نامهائیکه میانداختند سعی میکردند قزاقان مسلمان را اغوا کنند ولی **افراد تیپ قزاق بواسطه ایمان به صاحبمنصبان معلم روس که حیثیت و نفوذ زیادی داشتند اصلا متزلزل نگردیدند** . گذشته ازاین باید ضعفیرا که سستی وعدم اراده دولت درروح سلحشوری قوای نظامی تولید میکرددرنظر آورد.

با تذکر اهمیت نظامی سربازان که فوقا تشریح شده و جان نثاری آن ها نسبت بشاه باید خاطر نشان سازیم که شاه برای اطفای نایره انقلاب و عصیان مسلحیکه هر دقیقه ممکن بود مشتعل گردد فقط ۵۰۰ سرنیزه و شمشیر تیپ قزاق که قشون منظم محسوب میشد در تهران حاضر داشت . تعداد مزبور غیر از عده‌ای است که مامور قراولی بانکها و سفارتخانها و وزارتخانها و باغ شاه و غیره و مامور نقاط مهمه ایران بودند .

بنا بر این یك عده ۴۵۰ ـ ۵۰۰ نفری با ۸ عراده توپ باید از حکومت قانونی حمایت کرده تمام فشار توده‌ای را که روحا انقلابی شده بر دوش خود بگیرد . اگر حساب کنیم میبینیم که هریکنفر قزاق باید بطور متوسط مقابل ۵۰۰ نفر اهل تهران بایستد .

حال که بطور خلاصه قوای طرفین و وضعیت سیاسی را روشن ساخته‌ام بتشریح وضعیتی میپردازم که مقدمه مصادمات خونین غیرمنتظره ۱۰ ژون (۲تیرماه) محسوب میگردد

سکوت ظاهری که ملی در شهر حکمفرما بود . عمل تشکیل

سرباز ملی و تسلیح یاغیان بطور محرمانه‌ای با حالت جدی تری ادامه داشت ولی از لحاظ ظاهری تهران مثل این بود که مرده‌است . نصف مغازه‌ها بسته بود بهادرانهای قزاق شب وروز درمیدان توپخانه کشیك میدادند . حتی کوچکترین بی‌نظمی مشاهده نمیشد . من شخصاً چند مرتبه شبانه پیاده و سواره در شهر گردش کردم وفقط به گشتی های قزاق بر خوردم ..

شب دهم ژوئن بـــه تقویم قدیم (۲ تیرماه) از خطرناکترین قسمت های اشهر یعنی محله بازار و کوچه های تنك مجاور آن عبور کردم . راه را بامنتهای دقت بمن نشان میدادند در همانروز من با یکی از انقلابیون مهم که نمایندهٔ مجلس بود ملاقات نمودم . مشار الیه بقدری آسوده خاطر بود که به بی عزمی وتزلزل خاطر دولت میخندید .

خلاصه در سفارت روس ماهم اطمینان کاملی به خاتمهٔ بی سر وصدای و ضعیتی که من فوقا تشریح کرده ام داشتند .

تقریبا ساعت ۸ شب دهـم ژون [۲ تیرماه] سرهنك لیاخف فرمانده تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی بقید فوریت برای مشورت مهمی بباغشاه احضار گردید .

فرمانده تیپ پس ا ز یکساعت ا ز باغشاه بر گشته صاحبمنصبان روسی‌را احضار وتقریبا بشرح ذیل برای‌آنها بیان نمود.

« اعلیحضرت شاه ازهرج ومرجی که‌هردم زیاد میگردد خسته شده ومصمم باقدامی گردیده کـه مقتضیات آنرا ایجاب نموده است . اقدام مذکور عبارت است از اعلان حکومت نظامی در شهر تهران و انتخب من بفرماندهی کلیه قـوا وحکومت نظامی شهر قوای پلیس نیز تحت امر من خواهد بود. نظر باینکه مسجد سپهسالار درجنب مجلس واقع ومدت زمانی است که تکیه‌گاه انقلاب گردیده بمن‌امر شده است. فردا صبح آنجارا بدون خون ریزی وحتی الامکان ناگهانی اشغال کنم و بعد بنمایشی درجلوی مجلس اکتفا نمایم » .

در اطراف اهمیت ستراتژی مسجد سپهسالار و طـرز اشغال بیسر و صدای آن تبادل افکار کردند خاطرنشان شد که این اقدام باید کاملا توسط صاحبمنصبان ایرانی اجرا شود زیـرا مطابق عقاید

اسلامی اروپائی حق ورود به مسجد را ندارد **امر شد انقلابیونی را که در مسجد هستند خلع سلاح نموده** خروج آنهارا ازمسجد آزاد بگذارند .

نظر سابقهٔ گذشتهای فوق العاده انقلابیون اصلا تصور مقاومت جدی نمی رفت وکسی نمی توانست انتظار داشته باشد . همه بخاطر داشتند که جمعیت بسیاری بمحض اینکه شنیدند اسبهارا بتوپ میبندند فرار کردند .

امیر پنجه علی آقا که در مشورت احضار شده بود دستور کاملی دریافت نمود . در بین دستور مخصوصا او را متوجه این نکته نمودند که بهیچوجه اول دست بـه اسلحه نکنند و صحن مجلس را که (فضای باغ بزرك آن وصل به دیوار مسجد است) اشغال نماید فقط راه ورودی را که از مجلس بوسیلهٔ شکافتن دیوار مسجد به آن جا درست کرده بودند مسدود سازد .

سرهنك لیاخف گفت : « **تا وقتی مجلس صورت پارلمانی داردو قانون واراده شاه آنرا حفظ میکند من بهیچ کس اجازه نمی دهم بان دست بزند** »

برای اجرای این عمل به امیر پنجه علی آقا امر شد ساعت پنج صبح باقسمتی که تحت امر خود دارد (بیش از ۱۲۰ نفر بود) حرکت کند .

در صورت جلوگیری از انجام ماموریتش و مقاومت مخالفین تمام تیپ باید بحال یرتمه به استخلاص او می شتافت . تکرار میکنم که اصلا انتظار مقاومت نمی رفت و بهمین جهت هم تعیین طبیب برای همراهی عدهٔ امیر پنجه علی آقا تصویب نشد .

(لغت تکرار می کنم و اصرار مؤلف که اصلا انتظار مقاومت نمیرفت هر کس را بشبهه می اندازد که لیاخف عمدا برای ابراز قدرت خود طوری نقشه را طرح کرده بود که به خونریزی و کوبیدن مجلس منجر شود و مؤلف با تکرار جمله اصلا انتظار مقاومت نمیرفت بیهوده تلاش کرده لیاخف را تبرئه نماید. مترجم)

شب دهم ژون (۲ تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی) قواعد حکومت

نظامی برای اهالی تهران وضع گردید و امر شد برای امضاء شاه ارسال گردد

نزدیك ساعت ۱۲ شب دستور نمایش جلوی مجلس بشرح ذیل داده شد :

چهار توپ آتشبار در میدان جلو مجلس بایستد و سوار تحت امر امیر پنجه قاسم آقا با تقسیم بدسته خیابان های مجاور مجلس را اشغال و مانع تجمع جمعیت شود .

بنا براطلاعات واصله شب وروز در مجلس دویست نفر مجاهد فدائی بسر میبردند ، ۱۵۰ نفر مجاهد در مسجد سپهسالار کشیك میداد و دستجات کوچکی هم از مجاهدین در انجمن های تبریز و آذربایجان بودند . **مقاومت جدی انتظار نمیرفت** ولی اطلاع داده شده بود که هر چند اقدامات قطعی و جدی از طرف دولت بخاطر یاغیان خطور نمی کرد معذلك قبلا تهیه کار خود رادیده بودند.

ساعت پنج صبح ۱۰ ژون (۲ تیرماه ۱۲۸۷ شمسی) عدهٔ قلیل سوار امیر پنجه علی آقا مطابق امر صادره بطرف مسجد حرکت کرد و با وجودیکه مجاهدین آن ها را به تیر اندازی تهدید کردند به صحن مسجد وارد و آنجا را اشغال نمود ، نزدیك ساعت شش صبح بفرمانده تیپ راپرت داده شد که ماموریت بانجام رسیده و مسجد اشغال گردیده است .

پس از چند دقیقه جمعیت زیادی بقیادت یکی ازمبلغین خطرناك از عمارت داخلی مسجد بیرون ریخته بافشار خود عدهٔ ضعیف علی اقا راکه بواسطه دستور دیشب راجع باحتراز از خون ریزی مصمم بتیر اندازی نبوداز مسجد خارج ساخت

در ها بسته شد و مسجد مجددا بقلعهٔ تبدیل گردید . دیوار های قطور مسجد که از آجر محکم بنا شده و گنبد بلند کاشی کاری آن که برهمه شهر مشرف بود یاغیان را طوری پناه میداد که مدت مدیدی می توانستند بقوای شاهی مبارزه کنند . استرداد مسجد بدون تخریب آن بتوپخانه بترس امکان ناپذیر و صرف نظر ازسایرتصورات

برای اجرای این منظور دو سه شبانه روز بمباردمان جدی و سختی لازم بود .

پس از وصول راپرت عدم موفقیت امیر پنجه علی آقا فرمانده تیپ امرداد بقیه قوای آزاد بمنظور نمایشات بجلوی مسجد برود ولی بهیچوجه با یاغیانی که درمسجد هستند جنگ نکنند .



« عضد الملك »

عضد الملك در حکومت محمد علی میرزا موقعیت مهمی را دارابود وشیخ قاجاریه محسوب میشد بعد ازخلع محمد علی میرزا مدتی سمت نیابت سلطنت ایران را درعهده داشت

حود سرهنك لیاخف شخصا موقعیت قشون را باز دید کرده برای عرض راپرت عدم موفقیت بباغ شاه رفت تا اطلاع دهد که عجالتاً برای احتراز از خونریزی مسجد را محاصره خواهند کرد و اشغال قسمت داخلی آن بشب بعد موکول خواهد شد

سرهنك لیاخف وقتی پس از عرض راپرت بسرباز خانه بسر میگشت شیپور چی‌را ملاقات کرد که بتاخت بسمت اومی آمد و راپرت داد که **بطرف تیپ شلیك کرده اند و توپخانه هم جواب داده‌و بقزاقان تلفات‌سنگینی‌وارد آمده‌است**

در اینمدت کم در میدان بهارستان و خیابانهای مجاورش وقایع ذیل رویداده بود :

خبر ترك و تخلیه مسجد در ساعت ۶ و نیم صبح واصل‌شد. کلیه قوای آزاد تیپ مرکب از ٤ عراده توپ و ۲۵۰ نفر سوار و ۲۵ نفر پیاده در ساعت ۷ صبح بمنظور نمایش بجلوخان مجلس آمد نه از طرف یاغیان و نه از طرف تیپ قزاق حتی یك تیرهم انداخته نشد . عدهٔ که از مسجد عقب‌نشینی کرده بود مقابل درب‌آن‌ایستاده با مجاهدین که زیر گنبد و در مناره های مسجد بودند برد و بدل دشنام اشتغال داشتند

تمام قسمت سوار بمنظور ممانعت و جلوگیری از تجمع در میدان جلو مجلس بدستجات کوچکی تقسیم و مراقب خیابانهای‌مجاور بود . دو عراده از توپ ها در محل جدا شدن خیابانها و دوعراده دیگر با سلطان پربینوسف پای درب مجلس ایستاده بود . درصورت شروع بتیر اندازی چون دو عراده توب اخیر الذکر بدون حفاظ‌پای درب مجلس ایستاده بود تمام اعضایش در اثر تیر اندازی از بالا و پنجره‌های مجلس‌درآن واحد تلف می شدند . درپنجره های‌خانه های مجاور مجلس و پشت بام های مسطح آن کیسه های پرخاك وسرآدم دیده میشد

سلطان پربینوسف که و خامت موقع را درك کرده بود مصمم شد با اجازه فرمانده تیپ این دسته توپ خانه را بطرف مقابل‌میدان بهارستان که‌قراولخانه‌ای بودنقل دهد:

یك عراده توپ بسمت خیابان ظل السلطان وعرادهٔ دیکرطرف بخیابان عمود بر مجلس موسوم بشاه آباد قرار داده شده بود . پهلوی توپ ها قریب بیست نفر قزاق سوار بحالت پیاده وتقریباسی نفرهم درجلوخان انجمن تبریز ایستاده بود .

از تطویل کلام و شرح جزئیات معذرت میخواهم و در غیر این صورت تجسم وضعیتی که اولین مصادمه را باعث شد وممکن بود بمعدوم شدن تمام تیپ قزاق وصاحب منصبان روسی آن خاتمه یابد امکان نداشت . قریب نیم ساعت بانتظر دستور گذشت . خطر وجدی بودن وضعیت را همه حس میکردند ولی نمیخواستند باور کنند .

نزدیك ساعت هفت ونیم هزاران نفر اشخاص مسلح از انجمن آذربایجان واقع در خیابان ظل السلطان بیرون آمده سیدی راکه دو نفر فدائی زیر بازویش را کرفته بودند در جلوداشتند . درب انجمن تا پهلوی توپ که در گوشه میدان بودبیش از هشتاد قدم فاصله نداشت چنان چه جمعیت بدو سمت توپ میرفت یاغیان موفق بگرفتن توپ میشدند ولی جمعیت بارامی حرکت می کرد و بقزاقان نفرین و دشنام میفرستاد ومشت هاراتکان میداد هیچیك از طرفین گمان نمیکرد که بر اثر وقایع شومی دشنام و ناسزا باسلحه تبدیل میباید . فقط پانزده نفر قزاق برای محافظت توپ پهلوی آن بود و چون مصمم بتیراندازی نبودند جلو دویدند با اشخاصی که در صف مقدم یاغیان حرکت میکردند دست بکریبان شدند . در اینموقع یکنفر سرباز از قراولخانهٔ که در پهلو بود بیرون جسته کلوله بالا انداخت . این تیر برای مردمی که از هر طرف پشت بام انجمن تبریز وآذربایجان و مجلس را دردست داشتند علامتی شد .

تقریبا همهٔ نفرات و بیشتر اسبان هردو توپ دفعتاً کشته شدند خوشبختانه پهلوی توپی که طرف جمعیت سوق داده شده بود یك نمرهٔ توپ باقی مانده بود . مشارالیه دست و پای خودرا گم نکرده از فاصلهٔ پانزده قدمی بگلوله افشان بجمعیت شلیك کرد . دودبسیار در یك لحظه او را از چشم صاحب منصبان روس که آنجا ایستاده بودند

پنهان داشت . (تعجب در اینجا است که تمام نفرات ایرانی که پهلوی توپ بودند کشته شدندولی **صاحبمنصبان روس زنده‌ماندند تا فرمان دهند بطرف ملت‌ایران شلیك‌شود .** مترجم)قزاق‌زرنك (ایرانی) فورا زخم برداشت . سلطان پرپینوسف توانست دو تیر بطرف مجلس شلیك کند ولی کمی نفرات مانع أدامهٔ تیر اندازی گردید . [معلوم می شود پرپینوسف اولین کسی است که بطرف مجلس شلیك کرده است . چون این جسارت ازطرف خارجیان شده و بقول‌مؤلف شاپشال خارجی هم عامل عمدهٔ سیاست محمد علی میرزا بوده است این واقعه فراموش نخواهدشد . مترجم] تاثیر گلولهٔافشان در فاصلهٔ کم فوق‌العاده بود . خیابان خالی شد و **فقط‌نعش‌کشتگان وسط آن افتاده بود .**

آتش تقاطعی دشمن نامرئی که پشت کیسه های خاك پنهان‌شده بود و از بالا هدف‌را در فاصله یکصد قدم انتخاب می‌نمود و می زد هر کس راکه زنده مانده بود مجبور کرد در کوچهٔ داخل خیابان پنهان شود .

توقف در میدان عاقلانه نبود ... توپ‌ها جا ماند اسب هائی که بجعبه های مهمات بستهٔ شده بودند از زیر درختان بیرون آمده مستقیما از زیر آتش سخت بوسط میدان‌که ازچهار طرف هدف تیر اندازی بود دویدند ... وضعیت خطرناك‌شد و تصور میرفت که همه چیز از دست رفته است .

سرهنك لیاخف که بمیدان آمد سریعا وضعیت را سنجید و درك کرد . حال‌که خواه نخواه‌کار بمحاربهٔ خونین‌کشیده باید جدی‌تر عمل کرد تاوضعیت وتیپ راکه از هر طرف هدف تیر اندازی قرار گرفته نجات داد .

فرمانده تیپ امرداد عقب توپهائی‌که در اردوی باغشاه مانده بفرستند وطذب محکمی هم همراه بیاورند تابوسیله آن توپهائی را که در میدان مانده بود خارج سرازند و بوکیل باشی بندارنکو که پهلویش بود امرداد تحت پیش دسته دوم توپ خانه که نزدیك سه راه پهلوی مسجد سپهسالار بود رفته بگوید از جناح چپ مجلس

را بکوبند . (دراین موقع‌لیاخف فراموش کرد که شاه وقانون حافظ مجلس میباشند و اوحق جسارت وبمباردمان مجلس راندارد . مترجم)
وکیل باشی کاملا بموقع رسید .
عدهٔ مختصر امیرپنجه علی آقا تحت فشار آتشی که از مسجدمی کردند عقب نشینی میکرد و جلو توپ را بازمیگذاشت ، جمعیت از کوچه های مجاور به آن‌ها حمله می‌کرد . فرمانده دسته صاحبمنصب ایرانی دوتیر به آن‌ها شلیك کرد وآنهارا متواری ساخت **ولی مصمم نبود مسجد ومجلس را بکوبد .**
دراینجا تمام جبهه مقدم مهمات تیر باران شد .
اول سلطان اوشاکف بادو نفر قزاق وبعد آردلی فرماند ه تیپ بتاخت رفتند خیابان های اطراف را دور زده دستهٔ راکه پهلوی‌مسجد بود بطرف قوای عمده نزدیك قراولخانه بیاورند .
سلطان اوشاکف که از راه نزدیکتر میرفت هدف آتش‌تقاطعی گردیده هردونفر قزاقش یکمرتبه کشته شد چون عده ای ازیاغیان‌بکوچه ریختند ادامهٔ حرکت امکان نداشت .
فرستادهٔ دومی به تاخت عمارت مجلس را دور زد و امر اجرا شد .
در دورهٔ بیکاری اجباری خسته کننده تیپ در زیر تگرگ‌گلوله تلفات میداد . بعضی از چابکان بنوبه خود را به پشت بام رسانیده باانجمن ها زد و خورد می کردند و بیشتر آن ها کشته یازخمی شدند .
صاحبمنصبان روسی معجزه آسا از خطر جستند . (اگر صاحبمنصبان روس در مواضع خطرناك محاربه ای که آتش آن را دامن می زدند حضور داشتند قطعاً معجزه آسا از خطر نمی جستند . مترجم)
از گوشهٔ کوچهٔ مجاور یکنفری به طرف صاحبمنصبان می آمد و به فریاد قزاقن توجهی نکرد . آن وقت یکی از قزاقن او را با گلوله زد . درجیب سید مجهول الهویهٔ مزبور بمب گردی که ایرانین آنرا نارنجك مینامند پیداشد .

هیچوقت منظرهٔ سخت و هولناك جلو مجلس و عدم امکان بیرون بردن زخمیان از آن و نعش آدم و اسب و آتش لاینقطع دسته جمعی و گرما و گرد و خاك و خفگی هوا در آن کوچهٔ تنك از نظر آن هائی که آن را دیده و در مهلکه بوده اند رد نخواهد شد ....

در اینجا لازم است اشاره شود بچه ترتیب می‌خواستند توپهائی راکه در میدان بود خارج نمایند ، یساول **بلازنف** معلم سوار بـه منظور حفظ روح سلحشوری در زیردستان خود بتاخت ارقربان گاه و زیرباران گلوله بطرف توپ تاخت وحلقهٔ سرطناب را به‌آن انداخت ولی پاره شد .

همین عمل را یکنفر قزاق ایرانی اجراکرد وسه مرتبه گاهی طناب وگاهی سیم تلگراف را بتوپ بست ولی تا طناب قطور توپ کش را نیاوردند موفق به بیرون بردن توپ نگشتند .توپ را بکوچه کشیده **بطرف انجمن تبریز قراول رفتند** . (با فشاری وخونسردی یکنفر ایرانی که آن‌قدر زیر باران گلوله می‌ماند تا توپ را بیرون میبرد **نمونهٔ از روح سلحشوری و رشادت ایرانی‌است** زیرا از مفد سطور فوق مستفاد می‌شود که بلازنف پس از اولین‌عدم موفقیت خونسردی خود را از دست داده و از پهلوی توپ بر گشته والا یکنفر قزاق ایرانی مجبور نمی‌شد به آن جا برود . مترجم) با روبرو شدن بخطر از جبهه های بهتی که در میدان بهارستان افتاده بود گلوله برای توپ آوردند . در این موقع دسته دوم با وکیـل ـ باشی **بنداژنکو** رسید ولی فشنگ نداشت . ورود توپ وذخیرهٔ مهمات از باغشاه سرنوشت و مقدرات جنگ راتعیین کرد. توپ رادر خیابان گذاشته اول انجمن تبریز و بعد مجلس را باگلوله های افشار ومحترقه کوبیدند . **اشارهٔ خوب وصحیح توپ‌ها بدست سلطان بربینوسف انجمن تبریز و مجلس را مجبور کرد تیر انـداز را ترك کنند .**

در اینموقع سلطان اوشاکف و یساول بلازنف در زیر آتش

انجمن تبریز تقریبا یکصد و پنجاه قدم دویده اسبان کشته شده را از جعبه های مهمات باز کردند که بتوانند فشنگ برای توپ بیاورند ولی این اقدام آنها بواسطهٔ کشته یا زخمی شدن افرادی که بانها کمک می کردند و اسب های یدکی توپ بجائی نرسید .

(این واقعه بخوبی نشان میدهد که تجهدین عمدا از زدن روس ها اجتناب مینمودند تا بهانهٔ برای مداخله بدست حکومت تزاری روس ندهند . مترجم)

پس از ساکت نمودن دشمنان خطرناکی که از عقب وسمت چپ توپ های ما را گلوله باران میکردند انتقال آتش بانجمن آذربایجان و خانهٔ ظل السلطان امکان پذیر گردید .

بنا براین یکعراده توپ را از خیابان بمیدان کشیده هدف های مزبور را بمباروه کردند تا ساکت شوند . در این موقع عده ای داوطلب برای مراقبت انجمن آذربایجان به پشت بام قراولخانه اعزام شد . انجام این ماموریت خیلی خطرناك بود زیرا آنهائی که در انجمن بودند از پشت جان پناه و بفاصله ۴۰ قدم تیر اندازی مینمودند .

توپ چند گلوله انداخت بزودی در یکی از پنجره های فوقانی عمارت ظل السلطان یکنفر تیر انداز ماهری با تفنگ ماوزر پیدا شد. وپیچیان یکی بعد از دیگری می افتادند . امیر پنجه فرمانده توپخانه پهلوی سرهنك لیخف سخت مجروح شد .

پس از برگرداندن توپ روبروی خانه وتمرکز آتش تفنك به آنجا موفق شدند تیر انداز خطرناکی را که بیش از ده نفر را زده بود دور کنند .

بعد از آن سلطان پرپینوسف با یکدسته توپخانه بموضع دیگر رفته کوبیدن مجلس را ادامه داد زیر پس از اسکات انجمن تبریز مجددا از آنجا شروع بتیر اندازی کرده بودند .

پس از پاك کردن مجلس تیپ محکم در میدان بهارستان ایستاده جناحین وپشت سر خودرا تامین کرد . حالا دشمن فقط در روبرو بود .

اینك ماموریت توپخانه این بود که انجمن آذربایجان را خراب نماید . شورشیان بزودی خانهٔظل السلطان راهم تخلیه کردند درساعت ۱۱ و نیم وقتیکه دشمن تقریبا مجبور شده بود ساکت شود توپخانهٔ سرباز ها بایك عراده توپ رسید وآنهم شروع بتخریب انجمن تبریز نمود . افواج سرباز که بعداز جنك رسیدنددست بغارت خانه‌های خراب شده گذاشتند . جمعیت بغارت مجلس پرداخت وهرچه‌را ممکن بودببرد حتی چارچوب درها وبخاری هارا غارت کرد.

فتح قشون شاه ، یا صحیحتر، تیپ قزاق کامل ودرخشان بود. با قلت عده و سنگینی تلفاتی که به‌آن وارد آمده بود باید تمام فتح‌را اثرخون‌سردی فوق‌العاده فرمانده تیپ سرهنك‌لیاخف وعملیات فداکارانه صاحبمنصبان و وکلای روسی دانست که‌برای صاحب‌منصبان و قزاقان ایرانی سرمشق شده آن هارا دنبال خود می بردند .

بایداعتراف کنم که هیچوقت تصورنمیکردم ایرانی‌بتوانندتا این‌درجه ابرازرشادت نماید که چندنفری درمدت این جنك کوتاه ولی‌سخت ازخود بروزدادند (رشادت‌ایرانیان‌درجنگهای‌بامتجاسرین بیشترنمایان گردید .مترجم)

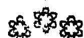
یکی از زخمداران که سه گلوله یکی سینه و دو تا بدست چپش خورده بود دوباره به صف برگشت دیگران‌در زیر باران‌گلوله یا فشنك می آوردند ویا بمکانی میرفتند که رفقایشان تازه در آن‌جا کشته شده بودند .

معلوم می‌شود که زحمت صاحبمنصبان روس روح سلحشوری خوبی به ایرانیان داده و آن‌ها را کاملا تربیت کرده است.

بیش از ۴۵۰ نفر در جنك شرکت نداشت . از این عده ۲۴ نفرکشته شد یابر اثر زخم مرد که منجمله دونفر صاحبمنصب هم جزو آن بود . ۳۵ نفر قزاق و ۵ نفر صاحبمنصب بسختی مجروح شده بودند چهل نفر قزاق و **کراوسف** وکیل باشی روس سرش مجروح شده بود و زخم سبکی برداشته بودند ، (مؤلف یکنفروکیل باشی روس راکه جزئی خراشی‌ازگلوله‌بسرش وارد آمده بود نام میبرد ولی‌لازم نمی‌داند اسم دونفرصاحبمنصب ایرانی راکه کشته شده بودند

یاد داشت نماید . مترجم) سی راس اسب کشته شده . این میزان تلفات برای یك جنك چهارساعته سنگین است

روز دیگر ۱۱ ژون (۳تیرماه) توپخانه تخریب خانه ظهیرالدوله که روز گذشته از آیجا بقزاقان تیر اندازی کرده بودندپرداخت



مؤلف در این مورد خواسته است تقصیر لیاخف را پرده پوشی نماید و الا از خانهٔ ظهیر الدوله و انجمن اخوت هیچوقت تیراندازی نکردند در اینجا بی‌مورد نمی‌دانم منظومهٔ را که مرحوم ظهیر الدوله متخلص به **صفا** خطاب بمحمد علی میرزا در همین موقع سروده است یاد داشت نمایم و طبع آن اگر چه خارج از متن کتاب است ولی امیدوارم مطبوع و پسند ذوق خوانندگان گرام واقع شود : مترجم

اینك منظومه :

به عرض شاه رسان ای صبا رقول صفا
که ای شهنشه دوران و جانشین کیان

مگر به عرض حضور تو نارسانده کسی
که گندمی که نمایند زیر خاك نهان

نخست چونکه شود سبزلاغر است وتنك
چنانکه می نپسندند زارع و دهقان

نظر بـه مصلحت دهقنت یه سزد
گه بمزرعهٔ کدخدای ده چوپان

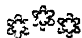
لگد کنند وچرند آنچه گندم سبز است
چنانکه بثر و دائر شود همه یکسان

چوبگذرد دوسه‌روزی ازآن همان گندم
بروید از وو سرسبز زو شود بستان

سطبر پنجه زده هفت سنبل آرد بار
چنانکه وعده نموده خدای در قرآن

بکشت ملت بیچاره تخم آزادی
ز بعد بندگی قرنهای بی پایان

چو سر ز خاك بر آورد امر فرمودی
بمردمی همه اهریمنان بی ایمان
که خاك مسجد و مجلس همی دهند بباد
کشند مردم مظلوم را زپیر و جوان
بیك اشاره که از روی خواهش نفس است
بسی خراب بشد خانه های بی گنهان
شها چرا ندی اگر سبز حاصل ملت
بهوش باش که رویاندش خدای جهان
بسی قوی تر و سر سبز تر ز اول بار
اگر چه چند صباحی عقب فتاده است آن
جزای هر عملی مثل آن بود بی شك
که می دهد بسزاوار مجزی منان
خراب کردی اگر خانه ای ز بی گنهی
جسارت است شود خانه ات اگر ویران
یکی لطیفهٔ نغز این بود که خانهٔ ما
هزار ذرع بود فی المثل بحیث مکان
ولی به مملکت ما تو چون شهنشاهی
بود ترا مثل خانه مملکت ایران
خراب گردد و ویران تو مرده یا زنده
بقول عام کشیدم برات خط و نشان
زبان درازی شد خسروا ببخش مرا
مکن هر آنچه دلت خواست خانه آبادان



انتظامات کامل در شهر حکمفرما است . گشتی ها خیابان ها را گردیدند .

۱۲ ژون (٤ تیرماه) کاملا آبها از آسیا افتاده دکان هانك تك بازشده همه جا از طرف **سرهنك لیاخف حاکم نظامی طهران** اعلان هائی چسبانده و مردم را بانتظام دعوت کرده اند .

تقریبا ۲۵ نفر از پیشویان عمدهٔ انقلابیون منجمله سید عبدالله

و ملك المتكلمين را قزاقان دستگیر و توقیف نموده اند .

روحیهٔ شهر بکلی به نفع شاه تغییر کرده است . همه مجلس را برای شروع به خونریزی ملامت می نمایند ، بموجب اطلاع رسمی بیش از ۳۰۰ نفر از شورشیان کشته شده (در شهر میگویند تا ۲۵۰۰ نفر) در شهر غارت نیست . بطور کلی قوای ضد انقلابی مخصوصا با در نظر داشتن ضعف و قلت آن سرعت کار را با موفقیت خاتمه داد ،

من تمام خانه هائی را که توپخانه خراب کرده بود بازدید کردم مجلس که من چندی قبل آنرا دیده بودم و یکی از بهترین عمارات تهران بشمار می آمد تقریبا بکلی خراب شده بطوریکه حتی سقف هم ندارد .

برای اینکه رفتار متحدین خود انگلیس ها را که تخریب مجلس برایشان خیلی ناگهانی بود تشریح نمایم خوانندگان محترم تلگراف مخبر روز نامه « نوبه ورمیا » را که شاهد سیاست دو رویهٔ دوستان جدیدی است که ما پیدا کرده ایم تقدیم میکنم .

تهران . پس از وقایع دهم و یازدهم ژون وقتیکه بر قراری انتظامات در شهر از طرف شاه به سرهنگ لیاخف واگذار گردید قتل و غارت و زد و خورد بکلی خاتمه یافت . بازار براحتی تجارت و کسب می کند .

انتخاب سرهنگ لیاخف بسمت حکومت نظامی باعث اشاعهٔ اراجیفی از طرف انگلیسهای مقیم اینجا گردیده است تا شاید لیاخف از مقامی که شاه به او تفویض کرده منفصل گردد .

حتما انگلیسها پیش خود با این عملیت مبادرت ورزیده اند زیرا تصور نمیرود کابینه لندن پس از جوابی که **گری** بسؤال پارلمان داده عملیات مزبور را تصدیق نماید . نظر باعلان حکومت نظامی همه جا قراول گذاشته شده و گشتی های قزاق هم درشهر میکردند .

نزدیک سفارت انگلیس که بعضی از شورشیان در آن بست نشسته اند بفاصله تقریبا نیم ورست چند قراول گذاشته اند . یك قراول بفاصله چهل قدم گذاشته شده بود . این قراولان باید مراقب نظم کوچه ها بوده ، منع تجمع مردم گردند .

انکلیسها علنا بی نظمی را تقویت میکنند و غلامهای سفا ر ت آشکارا ایرانیان را به بست دعوت نموده حتی متوقفین را از د ست قراولان میگیرند .چون قراولان قزاق آزادی عملیات آن‌ها رامحدود میکـرد شا ر ژ د ا فر انکلیس پش شاه جـد ا ایستا د کی کرد که قراولان را بردارند و گفته بود که در آتیه دیگر یکنفر از ایرانیان را به بست نمی پذیرند . تقاضای او اجرا شد واز تاریخ۱۷ ژون قراولان را برداشتند . معذلك ایرانیان تك تك بسفارت میرفتند وغلامهاآن‌ها را به بست دعوت می نمودند و برای جلوگیری از آن هیچ اقدامی ننمودند ، بقراول سرباز ها امر شد مراقب اشخاصی که بسفارت میروند بوده راپرت دهند . شارژدافر انگلیس که میخواست از این مانع هم راحت شود به لندن تلگراف کرد که قشو ن مجددا سفارت را محاصره کرده است . تصدیق میکنم که این راپرت کاملا مخالف حقیقت بوده است . قزاق ها هیچوقت نه غلام سفارت رامانع شده اند ونه از ایرانیان جلوگیری کرده اند . مقصود انگلیس ها از دعوت ایرانیان به بست معلوم نیست .

تحریك انگلیس ها موفقیتی نیافته . لیاخف در مقام خود باقی مانده . بیش از سی نفر از تجار کوچك هم به بست نرفته اند و در شهر هم نظمی برقرار شده که تا حال سابقه نداشته است !

طهران قبل ازجنك در خیابانها

وبعد ازآن

من‌در اواخر ماه مه (خرداد مـاه) بتهران وارد شدم و در هتل دفرانس که یکی‌از بهترین مهمان خانهای شهراست مسکن گزیدم. اطاق خیلی تمیزی درطبقهٔ دوم بمن دادند وکرایه اش‌هم نسبتا ارزان بود ـ ۱۰ قران‌درشبانه روز .

در روز اول ورودم برای ملاقات نمایندهٔ سیاسی مادر تهر ا ن آقای کارتویك بییلاق سفارت یعنی زرگنده رفتم .

پس‌از یکساعت وبیم مسافرت در درشکهٔ نامحکمی که کروکش رابلند کرده بودند آنهم در جدهٔ پر گردو خاك و سنك بمحل ییلاقی سفارت رسیدیم .

از من خیلی خوب پذیرائی کردند ومن بهترین خطره هارا ازآشنائی با خانوادهٔ آقای کارتویك و اعضاء سفارت امپراتوری روسیه ذخیره کرده‌ام .

عمارت ییلاقی سفارت خیلی خوب است : وفور آب جاری و حوض تمیز مقابل قصر وحجاری قشنك واثثیه عالی عمارتی که وزیر مختار ما دارد و خانهای کوچك مناسبی که برای اعضا درباغ سایه‌دار سفارت ساخته شده وکلیسای کوچك سنگی خیلی قشنك وزمین وسیع تنیس که‌محل ملاقات دلچسب همهٔ اروپائیان است زرگنده را یکی از بهترین نقاط تهران کرده اند .

تهران نمیتوانست درنظر من‌مثل هراروپائی جلوه کند : شهری که‌فاقد لطافت شرقی‌است ودر گردو خاك‌پنهان میباشد وخورشید سوزان آن‌باندازهٔ توجه مراجلب میکرد که‌برای آشنائی بازندگی اهالیش لازم می بود . رفته رفته من پیاده روی خود را جز در مواقع لزوم ترك کردم و در گردش های روزانهٔ خود به هنجار یرتمهٔ بلند از خیابانها گذشته بیرون دروازه میرفتم تا هوای تمیز را هرچند آن هم ازحرارت آفتاب داغ شده بود استنشاق کنم .

روز دوم ورود خود بطهران بملاقات سرهنك لیاحف فرمانده تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی و متصدی تعلیمات سوار نظام ایران‌رفتم پس از اینکه کارت ویزیت خود را برئیس قراولان دادم مرا بباغ‌سایه دار بزرگی که پهلوی عمارت او بود هدایت نمودند . مرا ازخیابانی که اطرافش از درخت های گل سرخ پر بود بوسط باغ بردند .

سرهنك با مهربانی و گشاده روئی مرا استقبال کرده صاحبمنصبان تیپ را بمن معرفی نمود . با بعضی از آنها من خیلی بیشتر از پتربورك آشنا بودم .

من فوق العاده خوشحال بودم که مجددا خود را در خانوادهٔ هموطنان روسی خود می بینم گرچه آنها تقریباً در گوشهٔ دنیا افتاده اند و بقدری این خوشحالی درمن تاثیر کرد که مدت مدیدی ازشب را در آن جمعیت مهمان نواز بسر بردم . هیچیك مایل نبودیم از ایوان کوچکی که بعد از شام در آ ن جمع شده در تاریکی شب جنوبی قهوهٔ معطر لذیذی نوشیده راجع بایران صحبت میکردیم دور

شویم . وقتی من از کوچه های تنك بطرف مهمانخانه میرفتم ستارگان راه مرا روشن مینمودند .

من تمام اوقات خودرا درمهمان خانه‌بسر میبردم . صبحها چکمهٔ بلندی پوشیده پیاده در گرد و خاك شهر قدم می زدم و برای نهار تغییر لباس داده در جمعیت ۴ نفر فرانسویانی که معلوم نبود دواساز یا کاسب بودند وقتی ببطالت می گذراندم . بعد از نهار باطاق خود رفته از دست آفتاب پرده ها را انداخته یاد داشت های‌لازمه‌رامینوشتم **و مال ایام گذشته را که نوشته بودم مطالعه‌و‌پاکنویس کرده بمقصد میفرستادم**

شب ها برفتن بخانهٔ لیاخف مایل بودم . از اجازه صاحب خانه های مهربان استفاده کرده شب‌ها راخیلی‌دیر از آنجابرمیگشتم.

چند مرتبه موفق شدم وضعیت کاملا بومی را که در دسترس اروپائیان نیست مشاهده نمایم . خانوادهٔ ۲ نفر از رفقای قدیمی‌مدرسهٔ من که پس از اتمام تحصیلا ت به ایران برگشته بودند مرا دعوت کردند .

معمولا من نیم ساعت بغروب‌مانده منزل آن ها می رفتم . در زیر درختانی که هوا را لطیف می‌کردند روی صندلیهای‌نرم‌حصیری مینشستیم . شربت معطری در گیلاسهای بلور تراش میاوردندومابا‌هنجار صدای آبیکه از فواره درحوض‌مرمری‌میریخت **همیشه‌دراطراف عظمت سابق‌ایران** وخرابی‌فعلی‌آن‌صحبت میکردیم

سه مرتبه مرا بشام دعوت نمودند . در خیابان های نیمه‌تاریك باغ میز های باریك درازی چیده بودنـد . آتشهای لرزان فانوس های باغ بیهوده سعی می کردند با نور درخشان ماهتاب بر ابری و مبارزه نمایند

گیلاس تراش بلور برای شربت و شراب وکاسه‌های نقره باميوجات شیراز ملیون ها رنگهای مختلفه‌ای از خود نشان میدادند . نوکرهای گنك پشت سر هم غذا های سنگینی میاوردند و دوباره در تاریکی خیابان معدوم میشدند و فقط صدای پای آنها روی ریگ های خیابان شنیده میشد . بقسمی که تصور میرفت مادریکی از قصرهای افسانه‌ای هارون الرشید هستیم نه درطهران پرگردو خاك .

من دوست داشتم صبح های خیلی زود قبل از آن که هوا گرم شود در شهر که تازه مردم می‌رفتند بیدار شوند و اطراف آن سواره گردش کنم .

معمولا یرتمه از خیابان های غم فزای تهران گذشته جلو خان مجلس را طی نموده و از دروازه بیرون میرفتم و دهنه را رها کرده گاهی بطرف اردو و زمانی بسمت قصر دوشان تپه که بیرون شهر روی تپهٔ سنگی بنا شده رهسپار میشدم . آنجا از اسب پیاده شده به قهوه خانه رفته چای می نوشیدم و بصحبت ها گوش داده حتی‌القوه خود نیز در آن‌شرکت میجستم . پس‌از رفع کسالت سوارشده‌سردماغ با یرتمهٔ بلندی قبل از تاثیر حرارت آفتاب نیمه روز به قزاق خانه بر می گشتم .

یکوقت طرف‌عصری‌خودرا‌نزدیکی مجلس‌دیدم . **حس کنجکاوی من بحرکت‌آمد** . من اسب خودرا بقراول سرباران داده متهورانه وارد شدم.

پس از ورود روبروی قصر بهارستان ومحل فعلی مجلس‌ایستاده بودم . دو نفر ایرانی جوانی که بخوبی زبان فرانسه حرف میزدند بمن نزدیك شده بداخل شدن دعوتم‌کردند.

یکی از آنها بمن گفت : شما مخبرید ؟

من مختصرا جواب دادم : بلی مسیومخبر مجلهٔ نظامی‌هستم.

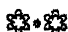
مرا بطالار تحتانی بردند .حوض‌گرد قشنگی باماهی های‌طلائی رنك در وسط آن‌بود . کف طالار از مرمرهای الوان مفروش بود . سقف آئینه کاری طالار اشعه خورشید را که درحال پائین رفتن بود منعکس می ساخت .

ما از پله پیچ پیچی به طبقه دوم رفتیم . یکی از همراهان من گفت : « طالار جلسه » است .

ستونهای گچ بری شده و پنجره های آئینه و قالی های قیمتی که بزمین افتاده بود بیننده را متعجب میساخت .

حالا که من این سطور را مینویسم مجلس بخاك یکسان شده

بطوریکه پس از به توپ بستنش دیده بودم جلو چشمم مجسم است ـ
این موضوع را در جای خود می نویسم ، من از همراهان مهربان
خود اظهار تشکر کرده بباغ وارد شدم ـ
دیوار سنگی بلندی مسجد سپهسالار را از باغ قصر بهارستان
مجزا میکرد . در این دیوار شکافی احداث کرده بودند تا مسجد
را با مجلس مربوط سازند . مسجد وباغ ازجمعیتی پر بود که براحتی
بعضی روی سکو ها نشسته وبرخی روی چمن نرم دراز کشیده بودند
بیشتر از این ماندن مناسب نبود بنا براین بزحمت از میان جمعیتی که
دور (سید جمال ناطق معروف بود . مترجم) سید پاره پاره ای ایستاده
باحرص وولعی بسخنان جدی ومتین او گوش میدادند بیرون آمده
اسب خود را پیدا کرده ورفتم .
هیچوقت بخاطر من خطور نمیکرد که پنج روز دیگر (آنروز
روز ۵ ژون بود) بجای مجلس تل خاکی خواهد بود و میدان
بهارستان که گردشگاه است به میدان جنك خونینی مبدل میشود .
بطور کلی درتهران از شاه وسرهنك لیاخف گرفته تا آخرین
سید باور نمیکرد که قضایا بمصادمه خونین و مجازاتهای سخت محمد
علی شاه خاتمه یابد (مقصود مؤلف ازآخرین سید توده ملت است مترجم)
شب ده ژوئن من بدیدن شاهزاده امان الله میرزا نماینده مجلس
رفته بودم . ما براحتی و دوستانه ازروسیه ومسافرت احتمالی شاهزاده
باروپا و غیره صحبت مینمودیم . (همین امان الله میرزا چون در
آذربایجان با نظریت روسها موافقت نکرد مجبورا خودرا کشت. مترجم)
بقدری وقایع و اتفاقت مهم بنظرما غیرممکن می آمد که اصلاراجع
بوضعیت سیاسی ایران صحبت نکردیم :...
پس ازمراجعت شاه دمشورت سرهنك لیاخف که تازه ازباغ شاه برگشته
بود باصاحبمنصبان روسی در باب اشغال مسجدسپهسالار درصبح روزدیگر شدم :
شب خیلی دیرمن و آ.ن. پرینوسف و و .ای .**اوشاکف**
در خیابانهای باغ لیاخف گردش میکردیم و از موضوع های مختلفی
صحبت مینمودیم بدون آن که حدس بزنیم که هفت ساعت دیگر تیپ
قزاق وصاحبمنصبان روسی آنرا در میدان بهارستان که الساعه بامنتهای
سکوت خوابیده است گلوله باران می کنند .



تازه اولین اشعه خورشید در اطاق من تابیده بود که صدای پای تند نوکرم علی بیك مرا بیدار کرد .
به او گفتم . برای چه اینقدر زود آمده‌ای !
- سرکارمیگویند امروز خیلی شلوق خواهدشد .
- برای چه‌خیال‌میکنی که‌شلوق میشود ؟
- برای اینکه سواربطرف مسجد سپهسالار رفت و بقزاقها هم‌امر شده در قزاقخانه حاضر باشند .
- هیچوقت شلوق نمیشود . هیاهوئی میکنندو پراکنده می‌شوند
- خیر سرکار مردم می‌گویند که جنگ میشود .
- بسیارخوب علی برو
من‌دو باره لحاف را به خود پیچیده شروع بچرت‌زدن کردم پس از چند دقیقه دست علی بیك را روی شانه خود حس نمودم .
گفت : سرکار امروز دیگر تو سوار نشو و در شهر گردش مکن . از من بشنو حطرناك است . بهتر آنکه شب بروید
- بسیارخوب ممنونم برو ودلواپس مباش .
علی بیك آهسته بیرون رفت و در را پیش کرد .
من مجددا هوشم برد و درخواب دنده بدنده شدم . هواگرم شده بوداز پنجره که شب برای خنکی هوا باز گذاشته بودم هوائی که در آفتاب بالا آمده گرم شده بود داخل اطاق میشد.
من شروع بلباس پوشیدن کرده نزدیك پنجره آمدم و تعجب کردم در سکوت صبح صدای شلیك آتش توپ و تفنك‌می‌آمد
من میل داشتم اسب خواسته از خیابانها و کوچه های تنك . طرف مسجد بتازم ولی عقل سلیم مرا از چنین خطر بی منظور وبی فایده ای باز داشت . من از خود پرسیدم :« آنجاچه میتوانم بکنم» در صورتیکه عبور ازکوچه هائی که در معرض‌آتش تفنك بودورسیدن به تیپ قزاق کار مشکلی مینمود
بنابراین من مجبور بودم از حرارت نظامی‌خود جلوگیری کرده از بالای بام به تماشای دودهائی که مرتبا از احتراق گلوله هاپیدا می شد اکتفا کنم

بالاخره طاقت نیاوردم وازکوچه های خلوت طهران که گوئی مرده بود خود را به جلو مجلس رساندم.

توپخانه انقلابیونی را که در خانه ظل السلطان سنگر بندی کرده بودند زیر آتش خود قرار داده بود. سرباز ها از خانه هائی که توپ خراب کرده بود مثل مورچه هرچه بدستشان می آمد بیرون میبردند متکا و قالی و مبل و اثاثیه زیادی روی تکل توپ مسی سرباز ها از مال غارت افتاده بود.

روی یك جعبه توپ یکدستگاه پیانوی شکسته ای قرار داده بودند....

در میدان مجلس قریب بیست نعش اسب افتاده بود. دریای خون موج میزد و هنوز بزمین فرو نرفته بود. قزاقان زخمی و کشته شده را بهقزاقخانه فرستاده بودند.

فقط یك نعش پهلوی قراول خانه افتاده بوداز گیجگاه شکسته آن خون قرمز و سیاهی جاری بود....

خانه هائی که از آنها مدافعین مجلس تیر اندازی می کردند پرده غم انگیزی را نشان میدادند. دیوار های بعضی خراب و برخی شکاف برداشته بود. یك شیشه در پنجره ها دیده نمیشد. درب ها از جا کنده شده و پشت بامها از تکه های گلوله های محترقه و افشان سوراخ سوراخ شده بود....

خانه های ظل السلطان مخصوصا پس از غارت سربازان بیش از سایر جا ها خسارت دید - نه تنها تمام اثاثیهٔ آن را بردند بلکه حتی چارچوب ها، در و پنجره و تخته های کف اطاق و سقف را کشیدند و کندند.

رفتار تابین های قزاق خیلی خوب بود. در موقعیکه سربازان پاره پوره شاهی که دیر بمعرکه جنك رسیده بودند بغارت اشتغال داشتند قزاقان با افتخار پافشاری خود در جنك ناگهانی وسخت و غرور فتح بخانه خود میرفتند

حقیقة هم چنانچه وقتا اشاره کرده ام تلفات قزاقان سنگین و تمام مریضخانه از مجروحین سخت پر شده بود. آنهائی که زخمشان

سبك بود بخانه های خودرفتند . دونفرطبیب ایرانی ودکترویسییوشکو از بس زخم بستند راستی از پا در آمدند . در چادرها و اطاق‌عمل خون موج میزد وبوی گوشت تازه‌می آمد ...

کشتگان را در دو صف درحیاط سرباز خانه نزدیك‌مریضخانه گذاشته بودند . جمعیت بسیاری دور آنها جمعشده بود . خیلی ها بصدای بلند گریه می‌کردند و بقیه با چشمان اشك آلودی ایستاده بودند . من بزحمت جلو رفتم ، کشتگان در خون غلطان با مغز های شکافته و دستهای خونین تقاضای انتقام میکردند.

من که یکنفر آدم بیگانه ای بودم و در عقاید سیاسی و مذهبی آنها هم شرکتی نداشتم فوق‌العاده برای این جوانانی که اینطور**خائنانه کشته شده بودند** متاثر و متاسف بودم .

من بر گشتم که مراجعت نمایم . درهمین وقت چشمم به‌قزاقی افتاد که جمعیت را پس و پیش میکرد و بدیوانکان شباهت داشت . چشمانش برق میزد و قمهٔ برهنه ای را در دست می فشرد .

قزاق مذکور با نالهٔ خفیفی خود را بروی نعش یکنفر وکیل ریش داری انداخت که دو نوار بر سر دوشش بود .

وکیل روسی که پهلوی من ایستاده بود آهسته بگوشم گفت . برادر او پس از جنك وقتی به قزاقخانه بر می گشته در خیابان‌چراغ گاز کشته شد .

وقتی قزاق قمهٔ خود را به فرق شکافته برادرش تکیه داد من پیش خود گفتم . (او راستی دیوانه شده است) . او چند کلمه زیر لب گفته تیغهٔ براق قمهٔ خود را بخونی که هنوز از زخم برادرش جاری بود آغشته قمه را غلاف کرد و از سر نعش برادر بر خاسته از میان جمعیتی که شریك غم او شده بودند بطرف درب میدان‌مشق روانه شد .

شخصی که پهلوی من ایستاده بود گفت . رفت انتقام بکشد . نمیشود او را نگاهداشت الان هیچ نمی فهمد . یك سیدی برادر اورا کشت و موفق بدستگیری او شدند .

پس از چند دقیقه دو نفر را بعجلهٔ ورم‌نده تیپ آوردند . سه

نفر قزاق طنابی را که بگردن و دست آنها بسته بود محکم نگاهداشته و قزاق چهارمی دو قبضه تفنگ شکاری در دست داشت -

این دو نفر را در خیابان چراغ گاز تفنگ بدست گرفته بودند در قطارفشنگ‌دیگر فشنگ‌نداشتند ولی‌تفنگ های آنهاهنوز گرم‌بود -

فرمانده تیپ گفت ، بخدا قسم بخورید که اشتباهی نکرده اید-

قزاقان گفتند - قسم میخوریم که اینها همانهائی هستند که وکیل را کشتند -

دستور فرمانده تیپ خیلی مختصر بود - « **در میدان مشق آنها را دار بزنید تا همه به بینند** » (!)

اسرا را با تو سری بیرون بردند - آن ها خود را تسلیم مقدر و سر نوشت خود کرده هیچ نمی گفتند . هر دو بلند قد بودند و سر ها را پائین انداخته با ضربت قنداق تفنگ رفتند . در چشم آنها انتظار مرگ دیده میشد .

وقتی آنها را از خانهٔ فرمانده تیپ بیرون بردند جمیت زیادی دور آن ها را گرفت . دستهٔ جمعیت با فریاد های وحشیانه بطرف قزاقخانه میرفت . در حیاط قزاقخانه جمعیتی که هر دقیقه زیاد میشد غفلتا پهلوی نعش کشتگان ایستاد .

هیاهوی غریبی برپا شد . برق شوشگه ها و قمه ها دیده شد واسیران را در یك چشم بهم زدن تکه تکه‌کردند . تیغه های خونین در فضا میدرخشید و دوباره به بدن پاره پاره آنها فرود می آمد — قزاقها برای آنکه نتوانند به جسد آن بیچارگان شمشیری فرود آورند حاضر بودند یکدیگر را بزنند . آخرالامر آنها را بدرب میدان مشق کشیده چندین گلوله تپانچه‌هم به‌آنها زدند (یکی ازآن دو نفر مدیر روح‌القدس بود مترجم)

شنیده میشد که فریاد میکردند : خون در عوض خون -انتقام برادر های خود را می‌کشیم . (سیاست روسیهٔ تزاری که عبارت از پاشیدن تخم نفاق بین ملت و قزاقها بود باین عملیات منجر گردید طوری اجاب این سیاست را بازی کردند که ملت از قزاقان یعنی اولادان خود متنفر شده‌بود . مترجم)

من دم درب قزاقی را که برادرش کشته شده بود دیدم . او روی سنگ نشسته سر را بدست تکیه داده درغم وغصهٔ خودفرورفته بود . قمهٔ آغشته بخون تازه او روی زمین افتاده بود . . . . ، طرف عصری نعش قزاقان را جفت جفت در تابوت های ساده چوبی گذاشته بدون سر وصدا بوسیلهٔ درشگه های معمولی بقبرستان بیرون شهر مسلمانان حمل کردند.
عادات اسلامی اجازه نمی دهد مراسم تدفین با موزیك و احترامات نظامی اجرا شود
شب همان روز به تماشای مجلس خراب شده رفتم از قشنگی سابق اثری بر جا نمانده بود ، قسمتی از شیروانی را گلولهای محترقه و افشان خراب کرده و آهن بقیه شیروانی از گلوله ها سوراخ سوراخ شده بود چهارچوب ها پنجره ها و ستونها برجا نمانده اسبان قزاقان از حوض پر از ماهی قرمز آب می نوشند . سقف های آینه کاری خراب شده بر کف اطاقها بعوض قالی شکسته های کاشی وشیشه و گچ بری پاشیده بود . دیوارها خراب شده و بعضی جاها سوراخ گلوله توپ دیده میشد ....
پس از خراب کردن مجلس جمعیت چند هزار نفری بدرون آن ریخته هرچه را ممکن بود غارت کرده بردند و بقیه را شکستند خیال مشروطیت و تعلق خاطر نسبت به محلی که نماینده آن است تا این اندازه در توده تاثیر عمیق نموده بود . غارت مجلس بیش از توپ بستن از دو عراده توپ درظرف نیمساعت به آن صدمه و خرابی وارد آورده اگر سرهنگ لیاحف فورا قراول بانجا نمیفرستاد نه تنها از عمارت مجلس بلکه از باغ خیلی قشنگ بهارستان هم اثری بر جا نمی ماند . چند نفر ناجنس شروع به بریدن درختهای تبریزی صد ساله باغ بهارستان کرده بودند
قراول در همه دربها کشیکچی گذاشت
مسجد سپهسالار هم که تمام زدو خورد سر آن شروع شده بود توسط قراولان اشغال گشت
مسجد تقریبا صدمه ندیده دیوار محکم و گنبد قشنگ رنگ برنگ کاشی آن در دو سه جا آسیب خیلی مختصری یافته بود .

وقتی بخانه برمی گشتم مصدرسرهنك لیاخف‌را درقراولخانهٔمقابل سفارت انکلیس دیدم . از او پرسیدم .

تو اینجا چه میکنی ؟

- آدم کم است مرا به قراولی تعیین کرده اند .

- سربازها کجا هستند ؟

- سر کار دارند غارت می کنند . غیر از بی نظمی کاری نمی نمایند .

تو زخمی نشده ای .

- نه الحمدالله سلامتم - از صبح در جنك بودم ،

من جواب دادم . آفرین - و براه افتادم و باشکال خود رابر زین نکاه میداشتم - از زحمت روز فوق العاده خسته شده بودم .



من به س . م ، شاپشال ژنرال آجودان شاه گفتم . **سرگی مارگوویچ** اسم این دو نفر مدیر روز نامه ومبلغ که مجازات کردند چه بود ؟

شاپشال گفت . صور اسرافیل مُدیر روز نامه و ملك المتکلمین را می پرسید ؟

گفتم - بلی .

گفت . می بینید شاه تصمیم گرفته بود این دونفر را مجازات نماید . بقیهٔ اسرا را که روز جنك گرفته اند امر کرده در محبس نگاهدارند تا مجلس آینده مفتوح شود وسید عبدالله را امشب بکربلا تبعید میکنند وقدغن شده دیگر بایران بر نگردد . چهار دستکاه کالسکهٔ پستی برای خط قزوین - کرمانشاه سفارش داده اند . (در اینجاهم مولف ازبیان حقیقت خودداری نموده است نظربابن که میرزاجهانگیرخان صور اسرافیل وملك المتکلمین گفته بودند که **شاپشال یهودی است** مشارالیه کینه آن‌هارادردل گرفته‌بود ودرکشتن آن‌ها اصرارویافشاری زیادی بخرج داد . خود شاپشال بیکی از محترمین گفته بود **شاه باصرار من آنهاراکشت** . مترجم]

مرحوم ملك‌المتكلمین



حاج ملك‌المتكلمین آثار درخشانی از خود در تاریخ ایران بیادگار گذاشته است. فقید مزبور در سال ۱۲۷۸ هجری در اصفهان متولد شده و تمام دوره عمر را بهدایت افکار عامه صرف کرده و در راه آزادی و استقلال ایران تا جائی سعی و مجاهده نمود که منتهی بقتل فجیع فقید در باغشاه بدست عمال محمدعلی میرزا گردید که تفصیل آن را قرائت میفرمائید

من گفتم : یقینا شاه خونبهائی از او گرفته است .

شاپشال گفت : بلی اما امیر بهادر جنك بیشتر گرفته . سید عبدالله یکی از متمول ترین اشخاص ایران میباشد . اصلاحات موقعی است که خزانه ایران از تقدیمیهای بدون رضا ورغبت و با میل پرشود. حالا وقتی است که : اگر کاهلی کنی هیچ دستت نمیاید . محمدعلیشاه تصمیم گرفته حتی قصر های خود را تسمیر کند.

من تبسمی کرده گفتم:خیلی وقت بود که باید آنهارا تعمیر میکردند بخصوصا دوشان تپه را

قضیه این ۳ نفر خیلی ساده بود . امروز آنها را بباغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند . ۲ نفر جلاد آمده طناب بگردن آنها انداخته از دو طرف کشیدند . خون از دهان آنها آمدآن وقت جلاد سومی خنجر بقلب آنها فرو کرد . مدیر روزنامه راهم همینطور کشتند . این قسمت شنیدنی است . دسته این خنجر کذائی الماس نشان است :

این مذاکره دو روز بعد از زد و خورد اتفاق افتاد. آرامش کاملی در شهر حکم فرما بود و حتی توپ بستن خانه ظهیر الدوله هم اغتشاش و بینظمی تولید ننمود . بطوری که فوقا یاد داشت شده خانه ظهیرالدوله و انجمن اخوت را برای آن که از آن جا بقزاقان تیرانداخته بودند بتوپ بستند .

خانه ظهیر الدوله و عمارت انجمن سزاوارخراب کردن بودند: در هر دو عمارت نارنجك پیدا کردند . وقتی آنجا را می گشتند اتفاقا یك نفر قزاق پایش به یك نارنجك خورد که محترق گردید و اورا تکه تکه کرد .



از خانه ظهیرالدوله و عمارت انجمن اخوت اصلا تیر اندازی نشد و گلوله و نارنجکی پیدا نکردندتوپ بستن آنجا برای این بود که صاحب منصبان روس اشیاء نادروقیمتی را بربایند مؤلف کشته شدن قزاق راهم مطابق حقیقت ننوشته است .

قضیه اینطور بود : همینکه قزاق وارد خانه شد اولین گلوله

توپ در حیاط خانه ظهیر الدوله ترکید و باو اصابت نموده تکه تکه اش کرد . در اینجا صاحبمنصبان روس از ترس اینکه مبادا خانواده ظهیرالدوله موقع خروج از خانه چیزی از نفایس خود راهمراه به برند آنها را مجبور کردند بدون چادر و برهنه بوسیلهٔ نردبان به‌پشت بام خانه رفته و فرار کنند .

در این مورد ملکه ایران عیال ظهیرالدوله قطعه ذیل راسروده :

برهنه گرشدم بر بام خانه ندارم شکوه‌ای از این زمانه
که گردد آفتاب از چرخ گردون برهنه روزوشب در کوه‌وهامون
(مترجم)



بمباردمان این عمارت ها بوسیله توپ فتح‌قشون شاه را درنظر مردم تکمیل کرد .

در تمام خیابان ها اعلانهائی به امضای حاکم نظامی طهران و فرمانده تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی (سرهنك لیاخف) چسبانده اهالی را به نظم و آرامش دعوت و حکومت نظامی را اعلام نموده اند .

تمام اختیارات نظامی و اداری از طرف شاه به سرهنك لیاخف واگذار گردیده است .

این اقدام غارتگری‌سربازان رادر مشیمه خفه‌کرد واهالی وقتی دست قوی‌را برسر خود دیدند آسوده شدند .

در اطراف انتخاب سرهنك لیاخف به حکومت نظامی خیلی جنجال‌شد

مطبوعات روس وخارجه بعوض آن‌که این انتخاب را تحسین و تقدیر نمایند شروع بداد وبیداد کردندکه حقوق و یك مقاوله نامه موهومی نقض گردیده است . انگلیس‌ها مخصوصا خیلی دل سوزی میکردندوخیالشان فوق العاده‌از اعلان سرهنك‌لیاخف ناراحت بود .

باوجود این همین انگلیس ها برای حفاظت انبار هـا و مغازه های مختلف تقاضای قزاق نمودند . تمام سفارت‌خانه های خارجه‌جدا تقاضای قراول از قزاق خانه نموده اصلا در فکر عوض کردن آنهانا

سرباز نبودند. فقط بواسطه ارادهٔ آهنین سرهنك لیاخف و انضباط تیپ اوجان ومال خارجیان کاملا درامان بود[.

برای اینکه معلوم شود عملیات لیاخف خوب یا بد بوده باید به رزونامه رچ روسی مراجعه کرد ودید تاچه اندازه از عملیات لیاخف درایران تنقید نموده است.

(بدیهی استبایذیرائی که هرشب لیاخف از مؤلف این کتاب می نموده و خود ما موتوف این موضوع را در چند جای کتاب یادداشت کردهوحتی باهرلیاخف یکنفرگماشته ویکراس اسب از قزاقخانه در اختیار اوگذاشته شده بود نمیتوانست حق‌شناسی نکرده حقیقت‌را بیان نماید. مترجم)

خوشبختانه بامنطق ساده ای هم می توان فهمید : فرمانده تیپ قزاق شاهی صاحب منصب روس نیست بلکه یك نفر سرتیپی است که در خدمت ایران می باشد و تازمانی که سمت سرتیپ قشون ایران و فرمانده تیپ در ایران میباشد موظف است تمام دستورات شاه را اجرا کندو این وظیفه را تا بروسیه احضار نشده عهده دار است.

کاملا می توان تصور کرد که اگر تیپ بیك‌لشکر سوار بنگالهٔ تحت امر صاحبمنصبان‌انگلیسی تبدیل میگردید بازهم مجبور بودانتظامات را در تهران برقرار سازد و در این مورد نه‌مطبوعات ما و نه‌روزنامه های انگلیسی بر سر انتخاب فرمانده آن لشگر سوار سمت حکومت نظامی، آن هم در صورتی که جز منفعت و فایدهٔ برای همهٔ مهاجرین اروپائی چیز دیگری نداشت اختلاف نظری‌پیدا نمیکردند.

تمام دسایس برای عنوان است، بر همهٔ اشخاصی که برموز و اسرار اموراپران آشناهستند پوشیده نیست **که فرمانده تیپ قزاق با ابراز جزئی جدیت و استعداد سیاسی رفیق و مشاور شاه محسوب میگردد.**

و . پ . لیاخف هم خیلی قبل از اغتشاش این وضعیت را برای خود ترتیب داده بود.

بنا بر این تمام هیاهوی روزنامه ها و جنجال های سیاسی فقط

برای عنوان **حکومت نظامی** است که دوستان و دشمنان ما مثل حباب کف صابون آن را میدمند.

سرهنك لیاخف هم برای آنکه اشخاص عصبی راکه نمیتوانند امضای او را در زیر اعلان ها به بینند بیهوده نرنجاند تمام دستور نظامی را که انتشار داده بود کلمه بکلمه تجدید طبع کرد و با امضاء و مهر محمدعلی شاه انتشار داد.

آنوقت حباب کف صابون ترکید.

چند روز بعد شارژدافر انکلیس درتهران برای جریحه دار ساختن احساسات سرهنك روسی چیز تازه ای اندیشید وبلندن تلگرافی بمضمون ذیل مخابره نمود:

« سفارت خانه رادر تهران قراولان قزاق ازهمه طرف محاصره کرده اند. یك پست قراول دم درب گذاشته شده است ».

سپس این سائس مخترع و خسته نشدنی بباغشاه رفت و تقاضا کرد که فورا رضایت اورا فراهم آورده قراول را برداشته مقصرین را مجازات کنند.

آشوبی در باغشاه راه انداختند ودست وپای خودرا گم کردند، کاغذ پشت سر کاغذ بقزاقخانه میفرستادند.

سرهنك لیاخف نسبت باین قضیه منتهای خونسردی را بخرج داده بکسی که از طرف شاه آمده بود دستور داد درمحل رفته صحت شکایت راتحقیق نماید.

فرستادهٔ شاه بدر سفارت انگلیس رفت واز اعضای سفارت پرسید این قراولی که باعث زحمت آنها شده کجاست.

عمارت نیمه خراب قراولخانه راباو نشان دادند.

فرستادهٔ شاه گفته بود: این قراولخانه بیش از پنجاه سال است که اینجا بناشده!

- بلی، اما قراولخانهٔ سربازان است نه قزاق!

خوب چه فرقی دارد؟

جواب دادند: هیچ وقت سرباز اینجا نبوده. می آیند فقط تفنك خودرا میگذارند ومیروند ولی قزاقان روز وشب ایستاده اند و

بدرب سفارت ما نگاه میکنند واسم هرکس راکه وارد وخارج میشود می نویسند.

ایرانی باتبسمی جواب‌داده بود: ببخشیدمن این‌راقبلا نمیدانستم. حالیه‌بعرض اعلیحضرت میرسانم .

این مسئله هم مثل موضوع حاکم نظامی به یفی خاموش شد . قراول و قراولخانه ای که بیش از نیم قرن بجای خود بود بهمان حال باقیماند ولی بقزاقان اکیدا قدغن کردند اسم اشخاصی راکه به سفارت انگلیس میرفتند ننویسند .

فقط دوستان تازهٔ ما انگلیس ها بهانه جوئی می کردند

بقیه فرانسویان ، آلمان‌ها ، ایطالیائیها ، امریکائیان ، ترکان ، اطریشیها و غیره صرف نظر از موافقت و عقیدهٔ سیاسی خود عموما هیئت نظامی روس را تبریك و تهنیت گفتند که از این خطر بسلامت جست ونسبت باقدامات جدی سرهنك لیاخف در استقرار نظم و آرامش تهران ابراز همدردی کردند .

در کوههای البرز .

زندگی در تهران خیلی یکنواخت میگذشت . تابستان وقتی گرمای خسته کننده و خفگی هوا تمام نجبای تهران را بییلاق های اطراف میفرستند درشهر ماندن کار مشگلی است

من مجبور شدم که از گرمای آفتاب سوزان بدیوار های‌قطور سنگی پناه ببرم نه بباغهای سایه دار دامنه جلو البرز فقط یکساعت و نیم بغروب مانده‌ما اسرای اجباری جائی گرفته بباغ میامدیم و بانتظار شام صحبت میکردیم .

من در یکی از گردش های سواره خود خیلی دور رفتم . اسب همه‌اش‌سکندری میخورد وتا شهر هم دوازده ورست (دوفرسنك) مانده بود.

من مصمم شدم بوسیله تلفن سفارت روس بخانه تلفون کنم که تاصبح بر نمی‌گردم ودر ده کوچك و قشنك شمران بمانم«؟» (تصور میرود مقصود جمران باشد . مترجم)

راه باریکی که درامتداد رودخانه کوچك کوهستانی میرفت و باغهای پر درخت و گل و گیاهی آنرا احاطه کرده بودمرا بپل سنگی که بر روی دره ای بنا گردیده بود رساند .

آفتاب غروب میکرد .

راه از میان دره‌ای که رود خانه کوچکی داشت رو ببالا میرفت . دره از باغهای سبز پوشیده شده بود .

قله کله قندی یخ دار دماوند با عظمتی بر رشته پر از برف کوه حکمفرمائی داشت . من پیاده شده تنك اسب‌را شل کرده‌دهنه را از دهانش بیرون آوردم . باید برای شب در فکر منزل بود .

نزدیك پل خانه ای درباغی بناشده بود . جلوی خانه‌اشخاصی نشسته به کشیدن قلیان اشتغال داشتند . پهلوی آنها هم کباب درست میکردند ؛

من اسب را زیر سایه بان قهوه خانه قرار داده زین و دهنه آن راباخود برداشته درقهوه خانه باحصیر وعلف خوابگاه خوبی‌برای خود تهیه کردم .

تابرای من کباب‌درست کنند اسب‌را بطرف پل‌بردم . اوبامنتهای اطاعت ازمیان سنگها دنبال‌من می‌آمد .

کوههای البرزدرآخرین اشعهٔ سرخ آفتب غروب منظره قشنگی داشت . بعضی دامنه‌های نزدیك آن مشجر بود . دربعضی‌جاها قطعه‌های برف برکوه دیده میشد و کمی پائین‌تر آبشار پس‌قلعه مثل نوار باریکی پیدا بود .

میان این رشته های البرز وده شمران (؟) که‌من مانده بودم جلگهٔ شیبی بطول یکفرسخ دیده می شد که دارای باغ هاوبستان ها و جویبارها بود . من پس از هوای خفهٔ طهران این جا باچه لذتی استنشاق هوا میکردم . کم‌کم رنك کوهها پرید و دماوند درابری پنهان وهواتاریك‌شد .

من بقهوه خانه برگشته برای رفیق باوفای خود علف برداشتم وآب اوراکه درسطل چرمی آورده بودند بزدیك کرده اورامحکمتر بستم وباوجدان پاك ببر انداختن کبب حسابی لذیذی که کمی‌بوی دود میداد شروع کردم .

از خوشبختی من قهوه خانه خالی بود . همهٔ میهمانها بخانهای خود رفتند واتفاقا راهگذر وساربانی هم نیامد .

پیش از خوابیدن من بیرون رفته مدتی کنار پرتگاه ایستادم .

نمیتوان گفت منظرهٔ قشنگی نبود . جوی‌ها وریگهای ته‌آن‌هادر روشنائی ماهتاب میدرخشیدند .

ماه تمام نورلطیف‌خودرابرجاده‌انداخته‌وازمیان‌شاخه ها وبرگ‌های درختان گل گل برزمین تابیده پردهٔ نقاشی قشنگی رامجسم‌می‌کرد ....

پس از خواب راحت برای آن که گرما نخورم ساعت شش صبح برزین قرار گرفته وبا هنجار متغیر بطرف شهر آمدم و در راه هی بر می گشتم وبعقب نگاه میکردم تادو مرتبه قله های برف دار را درنور آفتاب صبح ببینم .



پس ازچند روز دیگر کالسکه سنگین باری مرا و علی بیك و ك . ك فرم‌شاگرد مدرسهٔ السنهٔ شرق‌راکه از پترBورك‌آمده بوددر جاده شمیران باشکال سمت کوه میکشید .

ما تهیهٔ ده روز را دیده از تهران بیرون آمده بودیم و تمام لوازم سفر همراه مابود بنابر این مصمم بودیم هرچه ممکن شود دورتر رفته بکوه نزدیکتر شده زیرآسمان درباغی بمانیم .

ازقهوه خانه‌ای که در گردش گذشته آنجامانده‌بودم ردشده‌پشت‌سر اسب خسته شده بقریه دربند رسیدیم . از اینجا دیگر جادهٔ تنگ برای سواره‌رفتن غیرقابل عبور میگشت .

ما اسباب ها را پائین آورده‌درصدد تهیهٔ جا برآمدیم .

علی بیك موفق شد صاحب خانه مهربانی را پیدا کندکه باغ پر درخت خود را در مقابل انعام کمی بما واگذارد ، در وسط باغ مزبور حوضی و ازهمه طرف جوی های آب شرشرکنان روان بود .

پس از نیم ساعت در زیر دیوار سنگی روی سیخ های آهنی شروع بتهیهٔ کباب و چای کردند . ما هر سه نفر بدون توفیر مقام روی قالی بزرگی افتاده بخوردن کباب و خیار سردی که در جوی آب گذاشته بودیم مشغول شدیم .

پس از چای مدتی روی تنه درختی که کنار رودخانه افتاده بود نشسته از اول شب ماهتابی لذت میبردیم . کوه ها مثل این که جلوتر آمده باشند و تخته سنگ های آن در رنگ مات مهتاب بخوبی دیده میشد .

من تصمیم گرفتم که فردا صبح برای گردش برشته اول کوه بروم و بنا بر این اول شب خوابیدیم . شب سایه هائی بالای سرما رد شد و باعث تشویش ما گردید . علی بیك سنگی بیکی از آن ها انداخت که اصابت کرد و همه آن ها بی سر وصداپشت درختان پنهان شدند . صبح معلوم گردید که بقیه کباب دیشب هم با آن‌ها معدوم شده است . شب وقتی من دنده بدنده شدم و اتفاقا چشمم را باز کردم تعجب کردم . بعوض سقف سفید یاپارچه چادر شاخه‌های پر برك بالای سر ما سایه انداخته و آسمان از لای شاخهٔ ها پیدا بود . نور ماه بکنار حوض تابیده و سایه شاخ و برك روی زمین افتاده بود .

هنوز آفتاب سر نکشیده بود که من و علی بیك رفیق خود فرم را که خواب بود ترك کرده رو به راه نهادیم و از راه کنار رودخانه داخل کوه شدیم . بالا رفتن آسان بود و هوای لطیف صبح را استنشاق میکردیم . دو سه مرتبه از جویها پریده ازسنك ر دخانه اینطرف و آنطرف رفتیم . ار سمت راست و چپ کنارهٔ دره تخته سنگهای مشجر بزرگی عمود بردره به آسمان میرفت

نزدیك قهوه خانه بر روی رود خانه تیری انداخته بودند . ما مثل ورزشکاران از روی تیر گذشته و در آنطرف رود خانه پای فوارهٔ قهوه خانه نشستیم .

تنگه گشاد تر میشد . تخته سنك ها با بی ترتیبی کاملی بالای سرما قرار گرفته بودند . در بعضی جاها لکه های سبز چمن و تك درختها میان تخته سنگها دیده میشد .

دره راآب صاف خوب کوهستانی آبیاری می‌کرد و از روی سنك ریزه های رنگارنك پائین میریخت . بالاتر پشت تخته سنگها رشته های مرتفعتر کوه از برف پوشیده ودر یکی از شکاف های کوه آبشار پس قلعه مثل نوار باریکی پیدا بود .

از قهوه خانه ببعد سربالائی خیلی زیاد بود . ما شروع به بالا رفتن کرده پس از هرده دقیقه ای برای نفس تازه کردن می ایستادیم .

هرچه بالا تر میرفتیم منظرهٔ قشنگ دره در پیش چشم ما بازتر میشد و خود ده کوچك هممیان درختان باغهایش ناپدید می گردید . پائین تر جلگه های شیب دار و تپه های کوچك‌وزرگنده و سفارت انگلیس و قلهك پیدا بود . اردوی سرباز ها از دور دیده می شد و طهران میان مه و گرد و خاکی که آن را فرا گرفته بود مجسم می گردید .

ما ازگردنه بالا رفتیم .راه بزرو بسمت چپ پیچیده پشت‌رشته کوه پنهان میشد . خیلی جلوتر از ما بالای گردنه دیگری سه درخت پیدا بود . چند صد متر پائین‌تر زیرپا آب رود خانه به سرعت‌جریان داشت واز فشاری که تنگی دره بر آن وارد میاورد میغرید . علی بیك سنگی به تهٔ دره انداخت که پس از مدتی ناپدید گردید .

راهی که مارا ترك کرده بود گذاشته با احتیاط کاملی از روی تخته سنگها بالا رفته بعضی جاهای خطرناك دست را بکمك می طلبیدیم . سنك ریزه ها در هر قدمی از زیر پای‌ما ریخته کاهی‌خود مارا نیز پائین می بردند . هر وقت خواستیم از سنگهای تیز وبوته‌ها تکیه گاه ودستگیرهٔ داشته باشیم دست مارا پاره می‌کردند . خورشید که بالا آمده بود تقریبا عمودی برما می تابید .

آخرالامر بدرخت ها رسیده زیر سایه آنها دراز کشیدیم .

من از علی بیك پرسیدم : وقتی اینجا آب ندارد چطور این درخت ها خشك نشده اند .

علی بیك جواب سربالائی داده گفت : خواست خداست .

در اینموقع از بالای سر صدای زنك شنیدیم . الاغ هائی با کمال احتیاط از روی سنك ها میگذشتند و صدای زنگوله آن‌ها میامد بار های سنگین بر پالان های آنها آویزان‌بود .

من گفتم : علی بیك باید از این سنك بالا رفت و از جاده‌به پسقلعه رسید .

ـ سرکار میرویم .

با کمک دست و پا از تخته سنگ بالا رفتیم .

راه باریک گاهی بچپ پیچیده پشت دامنه پنهان ومجددا بهمانجائیکه از ما جدا شده بودبرمیگردید

من گفتم : علی بیك خبط کردیم که ازبیراهه آمدیم

ـ عیب ندارد سرکار اینطور بهتر ونزدیکتر است .

راه ازسر گردنه پائین میرفت . حالا محوطه ای جلوی ماست که باغهای میوه داری دارد ورود کوچکی ازآن جاری است . از راست وچپ تخته سنگهای بزرگی بالا آمده ودر جلو تخته سنك بزرگی پیداست که آبشار ازآن جاری است . و ده پس‌قلعه درته این محوطه افتاده است .

خانهای ده باپشت بامهای صاف خود روی دامنهٔ کوه یکی بر دیگری بناگردیده شبیه پله بزرگی میباشد .

مادر شیب جاده نمیرفتیم بلکه تقریبا میدویدیم . پس از چند دقیقه بسطح رودخانه رسیده بودیم وتخته سنك بالای گردنه کهما آنرا تازه ترك کرده بودیم سر به‌آسمان کشیده بود .

در دوقدمی جاده قهوه‌خانه‌ای بود . در این دهی که کاملا پرت افتاده بود ودر مدت پنجماه زمستان روابطش بادنیا قطع می گردید نمی‌شد زیبائی فوق العاده ای را انتظار داشت .

قهوه خانه عبارت بود از اجاقی که در زمین کنده ودو قوری وحصیری که برزمین انداخته بودند .

چند نفر چوپان بالباس های پاره بکشیدن قلیان کثیفی اشتغال داشتند . گوسفندان درکنار رود خانه مشغول چرا بودند . علی بیك سراغ راه آبشار پس قلعه‌را میگرفت . معلوم شد چشم مادرکوهستان اشتباه کرده واین نوار باریك آبشار بزرگی‌است که فقط عصری می توانیم به‌آن برسیم .

پس از رفع خستگی صعود برشته دو می کوه را بدفعه دیگر گذاشته برگشتم .

کنار رود خانه را گرفته گاهی ازروی تنه درختان جسته و

زمانی ازاین طرف‌آب بطرف دیگررفته ودرآب می افتادیم . باین ترتیب سرازیر شدیم که ناگهان مانعی بما برخورد . از تخته سنگی بالا رفته مصمم بودیم بطرف دیگر سرازیر شویم که ناگهان زیر پای خود پرتگاه ژرفی مشاهده نمودیم که آبشار پهنی ترتیب داده بود سرازیر شدن دور از عقل بود و باید دور زد .

علی بیك مثل گربه بتخته سنك چسبیده از کوچکترین شکاف استفاده میکرد . من با اضطراب درونی مراقب او بودم و میدیدم که الان بته پرتگاه میافتد .

صدای علی بیك را از بالای سر خود شنیدم که میگفت: سرکار آن بیائید بالا . اینجا محوطه ای است بعد از اینجا بطرف دیگر آبشار سرازیر میشویم .

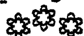
خوب نبود بترس خود اذعان کنم . ناچار تمام خون سردی خود را بکمك طلبیده و بدون آن که بپائین نگاه کنم پای خود رادر شکافها و برآمدگیهای سنك جا داده بالا میرفتم و میدانستم که کوچکترین لغزشی بقیمت جانم تمام میشود .

نصف راه خطرناك پیموده شده بود . من بمحوطه‌ای که علی بیك میگفت رسیده‌پشت خودرا بتخته سنك داده کنارآنرابادست چسبیده بودم .

کمترین دوار سری کافی بود که پائین افتاده سرم مثل سنگریزه هائی که از زیر پایم در میرفت بتخته سنك بخورد .

پائین رفتن مشکل‌تر بود زیرا خواه نخواه چشم بطرف پرتگاه معطوف بود . چسبیدن بتخته سنك پسندیده نبود . پاهای خسته شده و چکمه های تر میلغزید . . .

بالاخره از سه متر ارتفاع پائین پریده و «راه شیطان» راچنان چه علی بیك آنرا اسم گذاران کرد ترك نمودیم و از کنار رود خانه و روی سنگها برگشتیم . تا کمر خیس شده و خسته و مانده بقهوه خانه اولی رسیدیم و از آنجا بمنزل برگشتیم .



باغ مجور مال سرتیپ پیر ادارهٔ توپخانه بود . صبحی سرتیپ محترم بدیدن ما آمد . او را بچای دعوت کردیم و او نیز بنوبهٔ خودما

را بگردش عصر دعوت نمود .

ما از درب بیرون رفته از کوچهٔ تنك سربالائی رفتیم .

هادی ما ایستاده گفت این خانهٔ من است .

من نمی دانستم این اظهار را بجای دعوت بپذیرم یا نه گفتم خا نه خو بی است . و با تعجب دیـدم سر تیپ ر اه خو د را پیش گرفت .

فرم با غضب و خشمی گفت : این موش مرده ما را دعو ت نکرد .

من گفتم : یقینا ترسید که شما با دخترها لاس بزنید .

آنها را بخدا میسپارم . چطور میتوانم لاس بزنم . یکوقتی خنجر بپهلوی آدم فرو میکنند .

من گفتم : خوب است تا بر گشتن به پتر بو ر ك خو د داری نمائید .

همصحبت من آهی کشیده گفت : سیار خو ب خود دا ری می کنم .

سرتیپ بعوص خانه حود ما را بباغ یکنفر شاهزاده متمو ل برد و ما را مجبور کـرد بیش از نیمساعت پای فوارهٔ که ازحوض مرمر بلند تر از درختان میپرید ایستاده ارقشنگی آن لذت ببریم خانهٔ کوچك تابستانی درپارك بناشده بو د .

از ماپرسیدند : شماهم درروسیه این طور جاها دارید ؟

فرم شروع بتعریف آب نماهای **پترکوف** نموده گفت ما جا های خیلی بزرگتر وقشنگتر داریم وباعث غصه پیرمرد شد .

سرتیپ گفت : بلی وقتی ماهم قصر ها و باغهای خیلی عالـی داشتیم اما حالا در ایران چیزی باقی نمانده است . مملکت ماقفیر شده ما از این قصری که در دامنهٔ کوه واقعا منظرهٔ قشنگی دا شت بیر ون آمدیم وبطرف قهوه خانهٔ خوبی که درآنجا بود رفتیم .

عمارت قشنك درآب شفاف استخر چهار گوشه بزر گی سایـه انداخته بو د .

کنار استخر نیمکت های متعددی گذاشته بودند ومستخدمین در تنگهای بلور تراش شربت میاوردند .

یکسمت باغهای زیاد وقلهٔ کوه دماوند ویکطرف جلگهٔ پراز گرد و غبار تهران دیده میشد .

ماجای مناسبی در چمن سبز برای خود انتخاب کرده نشستیم. سه فنجان کوچك ویك سینی نان شیرینی جلوی ما گذاشتند .

سرتیپ بمن گفت : سرکار بگوئید ببینم شما فارسی‌راکجا یاد گرفته اید ؟

من گفتم : در پتروورك و اینجا هم پیش یک نفر سید درس می خواندم .

شما برای چه بتهران آمده اید ؟

آقا آمده ام مملکت شما را ببینم و بشناسم .

سرتیپ گفت : راستی مملکت ماخیلی جاهای دیدنی دارد اما بیشتر درجنوب اصفهان وشیراز . ولی حالا به‌آنجا نمیشود رفت . در راه خیلی دزدی میکنند .

من گفتم : اینجاهم چندان امن نیست .

سرتیپ گفت : اینجا اهمیتی نداشت . جمع شدند دادو بیدادی کردند ورفتند. بیخود درمدت سه‌ماه درباغ مجلس بهزاران نفرولگرد پلو‌دادند . پولهای ظل‌السلطان تلف شد .

من گفتم : مگراو برای نگاهداری آنهاپول میداد؟ من شنیدم که این‌پول ظهیرالدوله بود .

خیر بیشترپول‌ظل‌السلطان بود ... سرتیپ سر بگوش من گذاشته آهسته گفت‌من اطلاع دارم که‌سفیر ... چند هزار تومان پول‌داد .

من گفتم : اینهابهتان وافتراست .

چه بهتان وافترائی همه‌شهر میدانند ... خوب راستی پیش شما ازمشروطه چه میگویند ؟ راست است که‌دو باره مجلس بازمیشود ؟

من گفتم : آقا پس‌از سه ماه دیگر. شاه حکم کرده است قانون انتخابات جدیدی بنویسند .

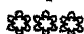
خوب شکر خدا مملکت آسوده میشود . حالابینظمی‌واغتشاش شروع شده در تبریز جنك است . . . . روزگارسختی برای ایران پیش آمده کرده است

مرحوم آقا سید جمال الدین واعظ



مرحوم سید جمال الدین واعظ یکی از احرار و مجاهدین راه آزادی و سعادت ملت و مملکت ایران بوده است - فقید مزبور خدمت بسیاری در موقع انقلاب مشروطیت بروز داد و مواعظ او تأثیرات عمیقی در مردم می بخشید بعد از بمباران مجلس چون در خطر بود از ترس محمد علی میرزا بلباس مبدل بهمدان فرار کرد ولی پس از چند هفته که در همدان مخفی بود بدست عمال حکومتی دستگیر و مقتول گردید

ما مدتی در قهوه خانه نشسته از منظرهٔ کوه های دور و دماوند و تهران لذت می بردیم . ماه رفته رفته بالا می آمد و جای خورشید را می گرفت . مردم بخانهای خود رفتند وقهوه‌خانه خالی‌شد. فقط صدای قورباغه‌ها در فضا طنین انداز بود.



چند روز دیگر در فضای آزاد گذرانده در حوالی قشنگ گردش نموده بیهوده سعی می کردم باسرار خانه کوچکیکه در باغ بود پی‌ببرم.

پیش از برگشتن به طهران مصمم شدیم بقلهٔ سرتاچائو (تصور میرود مقصود مؤلف توچال‌بوده است) که پراز برف است برویم .

صبح خیلی‌زود حرکت کرده نزدیك ظهر به قهوه‌خانهٔ پس قلعه که من و علی بیك به آن‌جا آمده بودیم رسیدیم . از اینجا یکنفر حمال پابرهنه‌ای گرفته حصیر و گوشت و ذغال و هیزم بارش کرده حرکت نمودیم . راه‌ازبالای پرتگاه گذشته گاهی بقدری باریك میشد که‌فقط یکقدم عرض داشت .

باغ‌ها وسبزه‌ها مدتی بود زیرپای ما مانده ودیگر دیده نمیشد .

نزدیك غروب آفتاب به‌آبشار پس‌قلعه محل مقصود رسیدیم .

محوطهٔ کوچکی درآن‌جا بود که یکطرفش سنگ بزرگ سیاهی سر به آسمان کشیده و طرف دیگرش پرتگاهی بود که آب در آن جریان داشت . جلوی ما دیوار سنگی بلندی به ارتفاع تقریباً یکصدمتر ایستاده و بالاتر از آن پس از تخته سنگهای بسیاری دامنهٔ کوه که به آسمان نزدیك‌شده دیده می شود . رده های برف درزیرآخرین اشعهٔ خورشید تلالو و صفائی داشت ، آبشارپس قلعه باغریو بسیاری از تمام عرض تخته سنگ پائین میریخت . وزش باد ترشح آب آبشار را مثل باران برما می پاشید . همه جا بر تخته سنگها ی تریبسه روئیده بود پائین آبشار در ختان آلبالو روئیده و بیشهٔ کوچکی درست شده بود .

حمال‌جوی کوچکی راکه ازبیشه‌جاری بود نشان داده گفت : اینجا آبشخور بزهای کوهی است .

کسی آنها را شکارمیکند ؟

- گاهی فرنگی ها از تهران و گاهی هم از ماها شکار می‌آیند ولی خیلی به ندرت . راه خیلی سخت است . شکارش هم سخت و خطرناك است . باید نر را تعاقب کرد اوهم به جاهائی می برد که دست انسان نمیرسد .

آتش افروخته قوری هارا پهلویش گذاشتیم . علی بیك وحیال شروع به زمزمه ودرست کردن کباب نمودند . ماهم بر حصیر دراز کشیده از کنار پرتگاه بدره و کوه وعظمت طبیعت نگریسته به غریو آبشار گوش میدادیم .

آتش خاموش شد . یاپونچی ها را بخود پیچیدیم ولی نمی توانستیم بخوابیم . هر زمان چشم باز کرده در روشنائی ماهتاب به آبشار که مثل نقرهٔ آب کرده میماند نگاه میکردیم .



درطلوع آفتاب بیدار شده بقیه کباب هارا صرف نموده‌اسباب هارا دوقسمت کرده ذغال وقوری وگوشت و سیخ را برداشته رو به پس قلعه نهادیم .

هریك تخته سنگها را گرفته ریشه های گیاهان را چسبیده‌خود را از سنگی به سنگی واز آبشری به آبشاری می کشیدیم . مدت پنج ساعت راه پیمائی ما بطول انجامید . گاهی پای درختهای آلبالوی کنار جوی ها نشسته خستگی در میکردیم .

راه پیمائی بین یکی از آبشار ها هیچوقت از خاطر من محو نمی شود . پس از آنکه با زحمت زیادی روی تیزی سنگی رسیدم حس کردم که تخته سنگ زیر پای می تکان می‌خورد . من‌دودستی به‌کنارسنك چسبیده بجای خود خشك شدم . قلبم فشرده شدومرك‌حتم پیش‌چشمم‌ایستاد . فهمیدم فریادزدم یاعلی بیك خودملتفت‌وضع‌خطرناك‌من شد و خود را به خطر انداخته پایش را بکنار سنگی تکیه داد و ریشهٔ گیاهی را گرفته یکدست خود را بطرف من دراز نمود و گفت :

نترس . یاعلی و مرا سنك دیگری کشید . رویت را بدیوار کن و نفس بکش . پائین نگـاه نکن . نزدیك بود شیطـان تو را به آبشار بیندازد .

من پشت به پرتگاه کرده خود را به تخته سنگ چسبانده راحت شدم نمیتوانم بگویم که من ترسو هستم ولی هیچوقت به چنین وضع خطرناکی دچار نشده بروم.. راستی خون در عروقم خشك شد
توبره ای که پشت من بود پاره شد و باقوری وچند خیاری که در آن بود به دره افتاد .
من گفتم : خوب علی بیك ممکن بود توخودت پرت شوی ؟
علی بیك گفت : سرکار اگر شما می‌افتادید من مجبور بودم باسر عقب شما بیایم. و الا مرا بدار میزدند که چرا مراقب شما نبودم

برای من صرفه نداشت خلاف موضوع و عقیده علی بیك را باو ثابت کنم

پس از استراحت درکنار آخرین آبشار بالاخره «پلهٔ شیطان» را به‌آخر رسانده در دامنه سنگلاخ کوه آرمیدیم .
شن وسنك ریزه از زیر پای ما درمیرفت وصعود ما را مشکل میساخت . اشعهٔ سوزان خورشید بر ما میتابید . تنفس در این ارتفاع بواسطه تراکم هوا مشکلتر بود
دو ساعت دیگر باید بالا رفت تا به قلـه رسید . همه طرف دور نزدیك رشته ها و قله های کوه بریاست دماوند دیده میشد .جلگه و تهران در دود آبی رنگی مستور بود .
برف زیر پای ما و بلای سرهم بعرض بیش از صدو پنجاه متر و طول نیم ورست برف بود جویهای کوچکی از زیر برف جاری و با یکدیگر متصل میشدند .
بالای گردنه چوپانان چادر زده بودند . پائین زیرپای‌ما گوسفندان میچرند و از اینجا مثل نقطه های سیاهی پیدا است .
عقاب های کوهستانی در آسمان دایره های بزرگی زده‌منتظر بودند بره‌ای ازگله جدا شود تا آنرا بربایند . من خواستم یکی ازآن ها را با تپانچه بزنم ولی گلوله در آن فضای لایتناهی بجائی نرسیده بخاك افتاد .
ما در ارتفاع بیش از ۲۵۰۰ متر هستیم، آفتاب طوری‌میسوزاند که پوست صورت خشکیده می‌ترکد .

من نیت خود را انجام داده بقله سرتاچائو (شاید توچال باشد) اولین رشته البرز رسیده‌ام خال دیگر میتوان برگشت ، در نزدیکی میان سرپوشیده‌ای که بین دو ، سنك بود پهلوی جوئی که از برف ها جاری بود علی بیك آتش افروخت ، من ببرف نزدیك شده با حظ وافری دستها را تا آرنج در برف کردم .

خاك اطراف از سنك ریزه های سیاهی که حرکت یخچال آن ها را نیز پر کرده بود ، حتی ، برتخته سنگها هم نشانهٔ یخ پیدا است ، هیچ قسم گیاهی در قله نیست فقط وزش باد مازندران که بطرف جلگه ایران میاید در اینجا بمانع برمیخورد .

برای غروب از راه بزرو به پس قلعه و از آن جا بمنزل بر گشتیم .

صبح روز دیگر بتهران رسیدیم .

شرفیابی و معرفی بحضور اعلیحضرت

دو هفته گذشت و ۱۵ ژوئیه روز تولد سرهنك لیاخف رسید. جشن تیپ را با این روز تطبیق داده اند .

سرباز خانه و میدان مشق از صبح صورت جشن و سرور به خود گرفته بود . دیوار ها و پنجره ها و ایوان ها با بیرق تزئین یافته بود .

جمعیت در پای دیوار چینه ای ته میدان و پشت بام خانه ها جمع شده بود .

ساعت ۱۱ مهمان ها که عبارت بودند از اشراف تهران وامرای قشونی و کلیه وزراء آمدند امیربهادر جنك هم که تحول ارقصرخرج نشده بود بنمایندگی شاه حضور یافت

سرهنك با امیربهادر از جلوی قسمتها که محلت پیده یك صف ایستاده بودند عبور نمود . چرکزی های سیاه و عنابی و قیفه قشنك قزاقان قشونهای کوبان را بخاطرمیاورد

فوج ها که بیشتر به بهادران های مستقل شبیه بودند ستون دسته دفیله دادند .

امیر بهادر فوق‌العاده خوشحال وراضی شده هردم تکرارمیکرد

«خیلی خوب» «خیلی خوب»

مهمانها و صاحبمنصبان تیپ بطالار سلام قزاقخانه که نهار را در آنجا ترتیب داده بودند رفتند . روی چندین میز دراز اندام قاب های پلو و خوراك های مرغ واقسام پرنده و حورش و میوه وشراب های قرمز و سفید شیراز و شربت‌چیده شده بود.

امیر بهادر پهلوی سرهنك‌لیاخف نشسته بود . بقیه وزراء‌بترتیب مقام بعد از آنها قرار گرفته بودند . من پهلوی وزیر مالیه که پیرمرد خوشروئی بودم نشسته بود . او خیلی حرف زدن را دوست میداشت و غالبا کلمات فرانسوی را در جمله‌های فارسی داخل‌میکرد.

پس از نطق های اجباری از طرف شاه و همهٔ مهمانان وغیره امیر بهادر جنك و سایرین شروع بنطق و تحسین تیپ **مخصوصا معلمین روسی آن نمودند .**

انعامهائی بمیزان یکصد تومان بهرقزاق زخمی داده شد وبعداز نهار مهمانان بتماشای سوار حوبی رفته از آن جا مریضخانه را که هنوز زخمداران سخت در آن‌خوابیده بودندبازدید کردند.

شب تقریبا تمام محترمین روس مقیم تهران و عدهٔ از محترمین خارجی در باغ سرهنك لیاحف جمع شدند . ارکستر و بالالایکا از زیر درختان مینواخت .

صدای موزیك و لباس ونطق روسی و باغ قشنك ما را طوری گرفت که محیط خائن و دشمن تهران و کار های سری آنرا فراموش کرده خود را در روسیه میدیدیم ...

روز دیگر شاه به بازدیدگروهان مسلسل جدید التاسیس می‌آمد من برای ساعت ده صبح بمعیت و . ای . اوشاکف با کالسکهٔ او بدرب باغ شاه آمدیم . سرهنك با همه صاحبمنصبان روس و امرای ایرانی در نزدیکی چادری که درب باغ شاه زده بودند جمع بودند .

مقابل درب سرباز ها با صف‌های غیر منظم‌ایستاده و فوج‌سوار بختیاری هم راه‌راگرفته بود

سرهنك لیاخف امر کرد: شاه زودی‌می‌آید . گروهان رابمحل تیر اندزای‌ببرید

صدای فرمان بلند شد : باتری (آتشبار) از راست توپ به توپ مارش (رو) نظام‌براست . گروهان مسلسل در کمال نظم از جلو صاحبمنصبان گذشته در صد قدمی بمحلی که قبلا معین شده بود رفته جبهه ساختند .

محوطهٔ کوچکی که بادیوارهای کاهگلی قطور باغ محصور بود و از سپیده‌دم قراول برای منع تردد در آنجا گذاشته بودند برای محل تیر اندازی انتخاب شده بود . در ۸۰۰ قدمی چندین هدف زنجیری و تک هدف‌های تمام‌قد گذاشته بودند

صف های بی ترتیب سربازان بالاخره میان چادر شاه و درب باغ را گرفتند .

صاحبمنصبان پهلوی چادر تجمع کرده بودند ,

پس از یکربع ساعت تشریفات شاه از درب باغشاه پیدا شد . **ولیعهد میان خورده درباریان سوار بر اسب سفیدی که زین و** یراق گرانبهائی داشت میامد . خواجه سرایان محترم دهنهٔ اسب را گرفته بودند و این پسر دوازده ساله با تکبر زیادی باطراف نگریسته میدانست که حکمران آتیه مملکت میباشد . ملتزمین رکاب نزدیک چادر پراکنده شدند . ولیعهد و اطرافیانش زیر سایه‌بان ایستادند . شاهزاده با کنجکاوی و خوشحالی به آتشباری که جلوی چادر صف کشیده بود نگاه میکرد .

پس از پنجدقیقه تشریفات دومی پیداشد . کالسکهٔ طلائی که بشش اسب سفید درشت‌بان بسته‌شده بود آهسته می‌آمد . سربازان پیادهٔ کشیکخانه از دوسمت میامدند . بعد از آن شاه سوار بر اسب سفید درشتی پشت سر امرا و درباریان پیدا شد . زین و دسته جلو های پر از جواهر در نور خورشید تلالوئی داشت : تشریفات با جمعیت هزار نفری خورده پای دربار تمام‌شد

محمد علی‌شاه برای آنکه بیشتر جلوه کند خیلی بتأنی حرکت میکرد و سربازها هم فریاد شادی میکشیدند

کالسکهٔ طلا چادررا دور زده بین آن و آتشبار ایستاد وهمه را از مقصود اینحرکت خود متعجب ساخت

شاه با وزن و سنگینی برقالبی که درچادر افتاده بود پا گذاشت اطرافیان بسمت دیوار عقب رفتند . کالسکه بحال یرتمهٔ بلندی بطرف دروازه رفته صف بی‌ترتیب سربازان را بهم زد .

شاه باسرهنگ لیاخف مشغول صحبت شد . امیر بهادر جنگ و امیر تومان اسکندر خان رئیس ارکان‌حرب تیپ قزاق و صاحب‌منصبان روس هم ایستاده بودند .

سرهنگ مرا جلو برده بشاه گفت : **اجازه میفرمائید آقای مامونتوف سیاح روسی‌راکه بدیدن مملکت شماآمده معرفی** کنم . محمدعلی‌شاه بامهربانی تبسمی کرده بوسیلهٔ اسکندر خان از دیدن من درقلمرو خود اظهار خوشوقتی نمود .

من کلاه چوب پنبه ای‌خودرا برداشته بکنار رفتم .

سرتیپ صادقخان فرمانده مسلسل با رنگ پریده و قلق و اضطراب درونی جلو آمده راپرت داد .

سرهنگ رو بشاه کرده گفت : امر میفرمائید شروع کنند؟

فرمائید .

آتشبار که منتظر بود بفرمان « از بالان توپ پائین » بحرکت آمد .

تیر اندازان ورزیده درکمتر از سی ثانیه توپها را بخط آتش حاضر کرده وجعبه‌های مهمات را آورده اسبهارا بکنار بردند .

بشاه عرض کردند : حاضر است .

محمد علی شاه تعجب کرده گفت چه قدرزود . تیراندازی کنید .

فرمان داده شد : « بهدف هاهشت » « آتشبار ـ آتش » .

صدای چهار مسلسل در مدت ده ـ پانزده ثانیه شنیده شد .

صحرائی که ازپاره آجر هاپر بود از کمانهٔ گلوله ها پر از گرد و خاك شد . هدفها یکی بعداز دیگری می افتاد و تیر اندازی مورد تحسین شاه و تمام حضار گردید . آخرین هدف هم افتاد . فورا آتش قطع شد .

شاه بطرف آتشبار حرکت کرده گفت : بسیار خوب . درباریان همپشت سرش راه افتادند .

صادقخان که بخود آمده از اولین موفقیت خـود ر اضی بود برای احتراز از پیش آمد بدی فرمان داد «فشنك بیرون» .

شاه نزدیك مسلسل اول ایستاد . خورشید به دکمه های الماس و سردوشی طلائی که سه زمرد عالی بر آن نصب شده بود و سایر جواهرات گرانبها تابیده بود .

پهلویش شمیشر کجی که تمام غلافش بر لیان نشان بود آویخته بو د . محمد علیشاه با قـد متوسط و تنو مندی و فـربهی ز یـا د و عینك چشم شکل باعظمت ومهیبی که خیلی می خواست داشته باشد نداشت .

امروز شاه خیلی سردماغ بود و دائما به گروهان مسلسل نگاه کرده تبسم می نمود و با سرهنك لیاخوف صحبت می کرد چند کلمه بروسی گفت .

تیر اندا زی دومی بهتر از اولـی بو د . صادقخـان توانست صحیحا نشانه .به گیرد و زنجیر هدف ها در کمتر ا ز ده ثـا نیه به زمین افتاد .

شاه فوق العاده راضی شد سرهنك لیاخوف را احضار کرد وبااو مشغول صحبت شد .

پس از دوسه دقیقه شاه پهلوی مسلسل اول آمده اسکندرخان را احضار نمود . سرتیپ به اعلیحضرت توضیح دادچگونه نشانه گیری و آتش می کنند .

شاه که از مسلسل خیلی خوشش آمده بود شمشیر گرانبهارا از خود دور کرده روی سه پایه مسلسل که قبلا پرشده بود نشسته هدف تمام قدی را نشانه گرفته اهرم تیر اندازی را فشار داد وهدف فورا افتاد .

شاه بلند شده گفت : اسلحه خوبی است بعد متوجه فرما ند ه گروها ن شده گفت : آتشبار خیلی خو ب وزود تعلیم یافته . فرمان دهید بار کنند

صادقخان اسبداران را احضار کرد . شاه پس از آنکه سرعت بارکردن رادید برای آخرین مرتبه رضایت خاطر خودرابه سرهنك لیاخف ابراز وخواهش کرد نفری یك تومان به نفرات انعام بدهند .

سان تمام شد . جمعیت سربازان باهیاهوئی بطرف هدفهادویده ازکثرت اصابت گلوله لذت می بردند . ماازمیان سوارانی که بافریاد وهلهله بهرطرف میتاختند بزحمت خود را بەدرشکه رساندیم .

بازگشت بروسیه

مدت اقامت من در طهران خاتمه می یافت . بیشتر ماندن در طهران برای من بیفایده بود . هیچگونه اتفاقی پیش بینی نمیشد . از طهران سیروبازبان فارسی هم بقدر کفایت آشناشده بودم .

من برای آخرین ملاقات وخدا حافظی ببازار رفته برای کلکسیون اسلحهٔ خود ازاسلحه های قدیمی و تیغه شمشیر های دمشقی خریداری کردم آماده حرکت گشتم .

آخرین چیزی که من در تهران دیدم نمایش مذهبی (مقصود مولف تعزیه است .مترجم) بازیگران دوره گرد بود . مضمون نمایش عبارت بود از کشته شدن حضرت علی و پسرانش بدست خلیفه عمر . (در اینجا مولف اشتباه بزرگی کرده و مضمون یادداشت میفهماند که شهادت حضرت عباس بوده است . مترجم) دو نفر پهلوان روی قالی که وسط میدان افتاده بود با یکدیگر می‌جنگیدند . پهلوان قرمز پوش سبز پوش را دنبال میکرد . تیغه های شمشیر در فضا برق میزد و بر سپر های پوست کرگدن فرود می آمد . جنگجویان خسته شده عرق میریختند . چندنفر درویش هم میخواندند . آخرالامر قرمزپوش فایق شد و خنجر بەسینهٔ سبزپوش زده روی اوخم شد و دستان اورا بریده . مغلوب برخاست و دست نداشت . از جمعیت صدای ضجه و گریهٔ واقعی اززن ومرد برخاست .

علی (مقصود حضرت‌عباس است .) ازاین دقیقهٔ روحی استفاده کرده فورا پیرا هن تیرباران شده و خونین را دور کرده دستها را درآورد وسپررابدست گرفته‌دورافتاد . پول‌های مسی‌ونقره‌ای زیادی در سپرجمع شد .

پس از دقیقه ای نمایش دو باره ادامه یافت . عمر (مقصود شمر است) میان درویشان افتاده شروع به‌کشتن اولادان علی کرد .

ضجه و-گریهٔ بازیگران وجمعیت به حد اعلای امکان رسید .
من دوعدد پنج‌قرانی‌نقره روی قالی‌انداخته ردشدم .

من از وزیر مختار ماو لیاخف وخا نمش که مرا با مهربانی پذیرفته بودند حدا حافظی کرده صبح زود از طهران بسمت قزوین حرکت کرده هر دقیقه به دروازهٔ قزوین نظر انداخته بفکر خانوادهٔ مهمان نواز روس که سر نوشت آن‌ها را بمملکت بیگا نه ای پرتاب کرده بود می‌افتادم .



پس‌از دوروز تاخت وتازخسته کننده‌ای در زیر آفتاب سوزان واستراحت های کم‌مدت در منزلهای کثیف قزوین و رود بار رایشت سرگذاشته به‌رشت نزدیك می شدم . وقتی اسبا بهای مرا از یك کالسکه به کالسکهٔ دیگری میگذاشتند غلامی نزدیك آمده یادداشتی بمن داد . رئیس تلگرافخانهٔ رشت که اتفاقا در تهران بامن آشنا شده بود مرا دعوت‌مینمود .

رد دعوت خوب نبود . یقینا این ایرانی مهربان بوسیلهٔتلگراف از حرکت من مطلع شده بود و میدانست چه وقت وارد میشوم . حال اگر دعوت او را نپذیرم تمام نقشه های او هدرمیرود .

ادارهٔ تلگراف نزدیك پستخانه است . پهلوی آن عمارت دو طبقه چوبی حکومت رشت بود .

صاحبخانه مهمان نواز از ادارهٔ خود بیرون دویـده پس از تعارفات مرا بطرف خانه خود کشید .

پس از آنکه بطبقه دوم رسیدیم من بطالار وسیعیکه با قالیهافرش‌بود وارد شدم . روی میز بشقاب های کوچك چیده و مدعوین نهاردراطراف نشسته بودند .

چند نفر ایرانی که بهتر از سایرین فرانسه حرف میزدند دور من جمع شدند . مهمانان عبارت بودند از : نایب الحکومه رشت و اعضای ادارهٔ حکومتی و نمایندگان تلگرافخانها و تجاریکه با روسیه‌تجارت زیادی‌داشتند ،

نوکر ها ده‌پانزده‌قاب های بادامی‌آورده مرتب روی‌قالی‌چیدند .

مرحوم آقاسید عبدالله بهبهانی



تولدمرحوم آیته‌الله بهبهانی در حدود سال ۱۲۵۶ هجری در بهبهان بوده‌است پس از طی‌مراحل علمی‌ازسال۱۲۹۵ در عدادمجتهدین طرازاول پایتخت قرارگرفت وازسال ۱۳۲۴ که‌اول انقلابات ایران‌وتبدیل حکومت استبدادی بمشروطیت بود یکانه عامل قوی‌آن‌انقلابات واقع‌شده فداکاریها و شجاعت‌ها و مهاجرت های آنمرحوم ثبت تاریخ است—پس از بمباردمان اول سپس با چند نفر از منسوبین خود بدست عمال‌دولت استبدادی در مجلس دستگیر و پس ازسه شبانه روز حبس در باغ شاه و کرماشاه در قلعه « نزرود » چهارده ماه محبوس بود تااینکه انقلابات آذربایجان پیش آمد و بحکم‌محمدعلی‌میرزا مستخلص ومجبور به تشرف عتبات گردید - پس از انقلاب رشت‌وورود سرداران ملی طهران و استعفای‌محمدعلی میرزا و تعیین احمد میرزا به اصرار کار کنان وقت طهران عازم و درسال۱۳۲۷ مقارن‌افتتاح دوره دوم تقنینیه بطورخیلی‌مجللی وارد طهران شد ودیگر دخالتی‌در امور سیاست‌نداشت تاشب نهم رجب ۱۳۲۸ بدست اشخاص ناشناسی درمنزل‌خود ترور گردید

صاحبخانه بمهمانان گفت: آقایان بفرمائید . بعد روی‌بمن کرده گفت شما چون بزمین نشستن عادت ندارید میفرمائید میزی برای شما ترتیب دهم .

من امتناع ورزیده بزمین نشستم و دست بطرف قابیکه جلوی من بود و خورش و جوجه فراوانی داشت دراز کردم .

نایب الحکومه پهلوی من نشسته بود و خیلی خوب بادست غذا می خورد .

هیچکس صحبت نمیکرد وهمه لقمه‌های برنج را که آلبالو هم داخل داشت بدهان میگذاشتند . من از قاشق استفاده کردم معذلك در سرعت خوردن از رفقای خود عقب نمی‌ماندم پلوی خیلی‌خوبی بود . هرکس سیر میشد بدون تعارف برمیخاست و در لگن دست شسته آنرا با حولهٔ ابریشمین خشك نموده بایوان میرفت . ایوان در سایهٔ درختان انبوه از آفتاب محفوظ بود . درآنجا قهوه نوشیده صحبت های متفرق میکردیم ، من دائما بپائین نگاه کرده منتظر آمدن کالسکه بودم .

آمدن کالسکهٔ من بمناقشهٔ سیاسی نایب الحکومه که از مرتجعین بود بایکنفر ازتجار که‌جزءانجمن‌بودخاتمه‌داد . همه‌بباغ آمده‌مرا تا پای کالسکه مشایعت کردند

سه ساعت بعد از مرداب و دهنهٔ آن گذشته در گمرك پاك شدم و بوسیله کرجی برفیق قدیمی خود کشتی «شهزاده‌بریاتینسکی» سوار شدم

وقایع سه گانه تهران

درموقع طبع اول این‌کتاب در تهران سه‌واقعه رویداده است که بعلت انتشار دروغ و عاری از حقیقت آن در جمعهٔ روسی ، گزیرم در اینجا یادداشت نمایم . من از واقعه اولی که منجر بنزاع سپاهی انگلیسی بقزاقان شده شروع میکنم

قضیه طبق تقریر یکی از اعضای سفارت روس درتهران که شخصا حضور ونظر بوده بشرح ذیل است

استوانی نظم کاملی ادامه داشت ومیان قزاقان وسپاهیان هیچ اختلاف نظری نبود.

دریکی ازدوره ها اسب جنس وعرب نژاد سرهنك لیاخف که زیرپای سلطان پرینوسوف بودزمین خورد وپای سوار رازیر گرفت.
هم‌قزاقان وهم سپاهیان بکمك دویدند . پرینوسوف رابردند
دراین موقع یکی‌از سپاهیان حرف زشتی بپکنفر وکیل قزاق زد. قزاق هم‌باو دشنام داد . سپاهی قزاق رابا چوب زد واوهم که پسر یکی‌از اعیان تهران بودواین رفتار واهانت رابرخود هموار نکرده باشوشگه دست سپاهی‌را مجروح نمود .

سپاهیان شروع بپرتاب کردن سنك بقزاقان نمودند . آنها هم دست باسلحه بردند . فی‌الواقع نزاعی دربین نبودولی بسهولت ممکن بود دامنه‌اش کشیده شود .

سرهنك لیاحف وصاحب منصبان تیپ فورا باین رسوائی خاتمه دادند ودست سپاهی را بستند . زخمش کاری و خطرناك نبود. وکیل قزاق را خلع درجه نموده بمحبس فرستادند . سپاهی هم که مجرم حقیقی بود پس‌از بهبودی باید مجازات میشد.

حال ببینید قضیه‌ای راکه اینقدر ساده وبی‌اهمیت بوده باچه‌آب وتابی‌تحت عنوان « نزاع سپاهیان وقزاقان درتهران ! ! ! » دراینجا انتشار دادند .

نوشته بودند : « **سرهنك لیاخف شوشگه کشیده است .** چه کسی‌را میخواست بزند !؟» دراطراف این موضوع فریاد مخبرین «رچ» و « اطلاعات بورسی » و سایر روزنامه های امثال آنها بلند شده است.

آقایان! هیچکسی‌را نمیخواست بزند . گرچه من باور نمیکنم اگر شوشگه هم کشیده بود کسی را نمیزد زیرا احتیاجی باین کار نداشت . درتیپ قزاق انضباط بقدری آهنین است که یك کلمه حرف و یك اشاره نه تنها برای خاتمه دادن به نزاع قزاقان کافی می باشد بلکه آن ها را بزیر گلوله انقلابیون که از مسافت یکصد قدمی ازپنجره‌ها آنها را میزدند میفرستند . سفارت‌انگلیس و تیپ قزاق هردو مراتب تاسف خود را از این واقعه بیکدیگر ابراز

نموده مصمم شدند مقصرین را مجازات کنند وغائله حتم‌شد . (۱)

حال اجازه بدهید از فشاری که به مخبرین روزنامه های روسی وارد شده بود و مخصوصا تبعید امیر حاجبی عضو یك روزنامه ارمنی و تئودوروپانف بلغاری مخبر روزنامه « رچ » صحبت کنم .

هردونفر آنها صدمات بسیاری ازآشنائی بامحبس های ایرانی و کند وطناب گردن دیدند . (۲)

مخبرین مزبور راجع به این پیش آمد باید از خود وهر کس دیگری که بخواهند ممنون باشند ولی نه از فرمانده تیپ قزاق که اصلا اصطکاکی با هیچ کدام ازآن ها مخصوصا باآقای امیر حاجبی نداشته است .

آقای مذکور [علاوه برسمت مخبری که داشت) به‌کارهای ذیل مشغول بود :

میان ایرانیان و اتباع روس که در طهران زیاد است گشته آنهارا به تبلیغ میان مردم وادار می ساخت ومیگفت که‌هیچگونه‌خطری متوجه آنها نخواهد بود زیرا سفارت روس حامی آن ها است و از طرف دیگر آنها را تحریك میکرد عریضه ای بنام امپراتور روس نوشته از رفتار و روش سرهنك لیاخف و فشار او شکایت کرده تقاضای احضارش را بنمایند .

تبلیغ آقای امیر حجبی موفقیت و نتیجه ای نداشت . عمال دولت ایران اورا بنابر راپرت یکنفر ایرانی توقیف کرده بسفارت‌روس تسلیم نمودند وچون شاه بوسیلهٔ مترجم سفارت آقای بارانوسکی طردو تبعید اورا خواسته بود مشار الیه را بهمراهی عده ای سرباز تحت‌الحفظ

---

(۱) باوجودیکه تیپ قزاق جزو قشون دولت ایران بشمار میامد اجانب حتی در این قبیل مواردهم لازم نمیدانستند مراتب تاسف خود رابدولت ایران ابراز دارند . مترجم

---

(۲) چون مخبرین‌جراید می‌وآزادی طلب بودند ودولت تزاری روس‌هم باآنها میانه‌ای نداشت بنابراین نه‌تنها برای استخلاص آنها ازطرف سفارت روس اقدامی نشد بلکه آن ها را به اشاره سفارت دستگیر کردند . مترجم

ه فرستادند .

راجع بمظلوم دیگر که آقای تئودوریانف باشد اطلاع بسیط‌تری

من شخصا اورا می شناسم . اولین مار اورا در منزل سرهنك لیاحف سرنهار ملاقات کردم . صاحب حانه ها که اصلا آدمهای مهمان نوازی هستند از مهمان تازهٔ حود پذیرائی خوبی نمودند صحبت‌معمولی وبدون نظریات حزبی بود .

پس از چند روز دیگر آقای یانف گرچه غالبا باصاحبمنصبان روس روبرو میشد لازم نمیدانست آنهارا شناسد

این نقص تربیت و عدم نزاکت و ادب او را کنار می گذاریم . اگر همهٔ مردم تربیت شده بودند عصر طلائی می‌آمد . معلوم می شود این مرحله هنوز حتی در ایـن جامعه هم عملی نشده است .

اطلاعات و راپرت های یانف همیشه پـر از اراجیف مختلفه بود . مشار الیه افـواج را تحت امر سلطان اوشاکف به تبریز می فرستاد در صورتی که هیچ گونه مدرکی بـرای این اظهار خود نداشت .

آخر الامر شاه که از حیال مافی این بلغاری که در جنوب تقویت یافته بود بـه تنك آمده تبعید او را بـه دنبال امیر حاجبی خواستار شد .

در اینموقع یکی ار کار های زشت مخبر روزنامه « رح » آشکار گردید . او را متهم نمودند که صاحب منصبان ایرانیرا بعدم اطاعت تبلیغ و اعوا میکند . آقای یانف بجائی افتاد که اصلا انتظارش را نداشت .

او با یکی از امیر تومان های سابق تیپ‌شاهزاده امان‌الله میرزا نمایندهٔ مجلس که آدم متحددی بود و از استعفای اجباری خود از حدمت چندان دلخوش نبود ملاقات کرد . **امان‌الله‌میرزا از عمال معروف حزب ایران جوان بود**

تصور می رفت کار بطور دلخواه انجام گیرد ولی آقای یانف

مرحوم میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل

مرحوم میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل فرزند مرحوم رجب علیخان ودر شیراز متولد شده اند. تحصیلات مقدماتی در شیراز بوده وچندی نزدمرحوم فرصت الدوله شیرازی که از اساتید وعلماء معروف ایران بوده اند تحصیل میکرده انـد . مرحوم میرزا جهانگیر خان علاقه مخصوصی بعلم ومعرفت داشته واز موقعی که بطهران وارد شدند جزباکتاب وتحصیل باچیز دیگری سروکار نداشته‌اند

دورهٔ سیاسی مرحوم صور اسرافیل از تاریخی شروع می‌شود که‌در زمرهٔ آزادیخواهان ایران قرار گرفته ودر راه سعادت و آزادی ملت ووطن ازقبل ازطلوع مشروطیت درایران شروع بمجاهده نمودند که در خلال آن روزنامه صور اسرافیل باشتراك آقایان میرزا قاسمخان صور اسرافیل ومیرزا علی اکبرخان دهخدا طلوع کرد.



شماره های روزنامه صور اسرافیل که در دوره مشروطیت و طلوع آزادی ایران انتشار می یافت نزد وطن پرستان حقیقی این مملکت فوق‌العاده ذی‌قیمت و شایان اهمیت و توجهٔ مخصوص است

بطوری که در این کتاب خود نگار محترم مطالعه فرموده اند میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل بود که یکی از بهترین رجال علم و بزرگترین مجاهدین راه حریت و سعادت مملکت بوده بدست محمدعلی میرزا درباغ شاه با مرحوم ملك المتكلمين يك روز گرفتار وبقتل رسیدند

نمیدانست که آسیائی نجیبتر از اروپائی آنهم از نژاد سلاو ومخبر روسی میباشد

بمحض شروع بمطلب شاهزاده بنوکر خودامر کردپانفرا بیرون کند و کاغذی بفرمانده تیپ نوشته قضایارا آشکار نمودوموضوع بر همه فاش گردید.

بنا بر این آقای پانف می توانست اقامت خود را در تهران تمام شده ببیند و آن جا را ترك کند . ولی حرکت بدلخواه‌قدری برایش سخت بود که منتظر تبعید گردید . این مربوط بخود اوست. هر مخبری خیالی دارد ولی‌بفشارسفارت‌روس‌و فرماندۀ تیپ قزاق مربوط نیست

خاتمه

قبل از اینکه قلمرا بزمین بگذارم باید چند کلمه‌ای ازوضعیت‌سیاسی مملکتی که تازه آن را ترك کرده ام یاد داشت کنم . شاه ودرباریان‌سرشار فتح هستند . طهران واطرافش در دست شاه است وهنوز انقلابیون ازانتقام‌سخت‌شاه باقوۀتیپ قزاق‌میلرزند . ایالات و ولایات عجالتا ساکت وآرام شده‌اند ولی‌کارهای‌سری‌وزیرجلی ادامه دارد . دورتردرنقاطی‌که صدها وهزارها فرسنك ازتهران‌دورهستندازتاثیرفتوحات قشون‌شاه‌کاسته‌شده و اسم سرهنك لیاخف باطپش قلب مقدسی برده نمیشود این عملیات سری بطور علنی و آشکار مشاهده می‌شود . انجمن ها مثل زمان قبل از ۱۰ ژون (۲ تیر ماه) باحکام مبارزه می کنند . ادارات ضعیف دولتی فقط مشغول غارتگری هستند وهرج ومرج در مملکت حکمفرما است .

حالیه انظار تمام ملت ایران متوجه تبریز وآتیه نزدیك مملکت بسته به عاقبت انقلاب تبریز است فتح انقلابیون تبریز باعث اغتشاش شدید تری در تهران میگردد . سرهنك لیاخف بایك تیپ تنهانخواهد

توانست باتوده ملتی که از شدت یاس دیوانه‌شده مقابلی نماید ووضعیت شاه دوباره وخیم وبدون مفر خواهد شد

وقتی من دراول سپتامبر ۱۹۰۸ (شهریور ماه ۱۲۸۷) یادداشت های خود را برای چاپ اول تنظیم میکردم مشرح فوق نوشته امولی وضعیت امورایران ازآن‌تاریخ تاحال‌خیلی‌بدترشده است . **ضعف‌حکومت شاه اصفهان وبعد رشت را بدست انقلابیون سپرد** . دو مرتبه قوای شاهی به تبریز نزدیك شد ولی عین‌الدوله ترسو فرمانده آنها نتوانست اقلا موفقیت کوچکی تحصیل کند .

آذربایجان فی‌الحقیقه جدا شده است . در رشت‌کاربجائی رسیده که انقلابیون برادر تنی شاه را گرفته در مقابل استخلاصش تقاضای ۵۰۰۰۰ تومان‌میکنند ومبلغ‌را برای‌آن‌ایقدرکم‌گرفته‌اندکه میدانند خزانهٔ شاه تهی است . وزیرمالیه ونمایندگان تجارتی خارجه درتهران بیهوده تلاش میکنند که مسئله استقراض خارجی را سرو صورتی‌دهند. مملکت فلکزده بهای تجارتی خود را بکلی از دست داده و اعتبار آن برای همیشه از بین رفته است . . .

همانطوریکه هر غریقی متوسل به هر خارو خاشاکی می شود محمد علی و بهادر جنك هم طرحهای مختلفه ای برای تشکیل شورای مملکتی بانتخاب دولت میکشد که قائم مقام مجلس گردد .

جریان انقلابی روز بروز توسعه می یابد . وسایل شاه تمام میشود و شاید او آخرین پادشاه این سلسله باشد .

انقلاب هم بجز ستار خان پیشوای مقتدری ندارد . ستار خان شخصی است که گذشتهٔ تاریکی دارد و فقط در داخل شهر تبریز قدرت و نفوذی بهمزده‌واز آنجا هم عقل میکند که بیرون نمی آید .

ایران استعداد ندارد که مستقلا اداره شود . اهالیش مردمی هستند عاری از تمدن که با اصول کهنه شدهٔ شریعت زندگی میکنند

خود قادر نیستند بدون چوب خارجی، که بر سرشان فرود آیدخود را اداره نمایند . (۱)

این مملکت بیچاره ای که‌در مدت هزاران سال در معرض تاخت وتاز بوده وخون خودی وبیگانه درآن ریخته شده ومخصوصا در این ده سال اخیر بفردای خود امیدوار نبوده است چه انتظاری می تواند داشته باشد .

روسیه وانگلیس جداً شاه رانصیحت می‌کنند که مجلس دوم را تشکیل دهد وامیدوارند که باین ترتیب اگر ازهرج ومرج ایران بکلی جلوگیری نشود اقلا آنرا ضعیف تر میسازد

بعقیدهٔ من احضار مجلس فقط متلاشی شدن سلطنت فالج ایران را قدری بتاخیر می‌اندازد .

من دیپلمات نیستم وتدقیق در مسائل مشکله ای که موقع بالا رفتن اولین پردهٔ مرموز آیندهٔ ایران ظهور می کند بمن وا گذار نشده ولی هر وقت در این موضوع فکر می کنم بی اختیار لهستان بخاطرم می‌آید .

---

(۱) دلایل‌عوام فریبانه ای که سیاسیون استعماری برای پایمال کردن استقلال ملتی اقامه کرده اند همیشه همین ها بوده . مؤلف این کتاب بدینوسیله سعی نموده مقدمات‌اجرای‌معاهدهٔ شوم ۱۹۰۷ روس وانگلیس را فراهم سازد و بدینترتیب زمینه سازی کرده است تا دول دیگر به اجرای معاهدهٔ مزبور بعنوان جلوگیری از لطمهٔ باستقلال ایران‌اعتراض نکنند . تعجب میکنم که‌نویسنده کتاب‌چگونه از اروپائیان‌اقلاخجالت نکشیده‌و نوشته است که خارجی باید برسر ملتی که‌در دنیا حافظ وناشر علم و تمدن بوده ودنیا همیشه رهین فداکاریهای اسلاف‌آن است چوب بزنند واورا اداره کند ؟ ! با مطالعهٔ این قبیل یاد داشتها عقیده اجانب نسبت بما کاملا معلوم وآشکار میگردد . پس برای اینکه اجانب دیگر نتوانند جسارت کرده چنین‌خیال واهی رادر سرخود بپرورانند باید کاملا قوی شد وقشون‌را نیرومند وقوی گردانید تابرق شمشیر خیالات پوچ وآرزو های باطل رااز سراجانب بیرون کند که گفته‌اند

حاضر بجنگ باش اگر صلحت آرزوست « مترجم »

بلی آخر الامر هم سرنوشت ایران مثل لهستان خواهدشد زیرا دیگر خیلی ازهم پاشیده شده است..

اما راجع بسیاست‌روسیه درایران که چگونه باید رفتار کند وآیا از یك طرف جانبداری کرده سر انجام تاثر آورکار ایران را بتاخیر اندازد یابکلی‌در قضایا بیطرف مانده سر نوشت طرفین را تسلیم قضا و قدر نماید خیلی مشکل است بدون اشتباه و تخلف جواب گفت ... جواب بدون تامل سؤال دیگرهم آسان نیست

آیا در چنین‌موقع تاریکی باید صاحبمنصبان و وکلا ی روسی را بسمت معلمی ومستشاری‌درتیپ‌قزاق اعلیحضرت همایونی‌باقی گذاشت ؟

وضعیت آن‌ها در اینموقع‌خیلی سخت‌است . عدم دخالت آنها درمناقشات داخلی ایران چنانچه من‌فوقا اشاره کردم غیر ممکن است یگانه راه چاره این است که هیئت نظامی روس را موقتا تا بر قراری هرگونه ترتیبی درایران از تهران احضار کنند.

تا وقتی صاحبمنصبان روس در تیپ هستند مثل‌مردمان‌شرافتمندی نمی‌توانند از قسمتی‌راکه‌خود ایجاد نموده‌اند و به‌آنها سپرده‌شده دست بکشندو شاهی راکه‌کورکورانه بانها اطمینان دارد بدست دشمنانش‌دهند

مطبوعات کف‌برلب‌آورده سرهنك‌لیاخف‌را مور حمله قرارداده حق‌شکنی‌هائی باو نسبت می‌دهند .

نمیدانم یادداشتهای ضعیف من توانسته‌اند قدری حقیقت‌را آشکار سازند یانه ولی همینقدر میگویم که هر صاحب منصب با شرفی مثل سرهنك لیاخف رفتار می‌کرد خیالات و معاوضه‌های سیاسی غالبا قابل اجرانیست ،،.

هر طوری باشد اگر نخواهیم صاحبمنصبان روس‌در اموردا‌خلی ایران دخالت کنند باید فورا برای احضار همه آنها از تهران وارد مذاکره شویم .

ولی احضار مدیران یگانه قسمت صفی و گارد شخصی شاه آخرین اسلحه جنگی او را از دستش گرفته **تقویت روحی روسیه را که تمام رؤسای انقلابیون از شنیدن اسمش می لرزند :** از او سلب می‌کند وباعث میشود که تاج و تخت شاه زودترسقوط‌نماید

آنوقت موقع تصفیه حسابهائی میرسد که در دورهٔ انقلاب پیدا شده بود ، مملکت که خود استعداد حکومت و اداره کردن را ندارد و روابط بین طوایف مختلفهٔ آن حسنه نیست به خان نشین های کوچك عصر ملوك الطوائفی تجزیه شده درتحت فشار بی نظمی خواهد نالیدو **منتظردست سنگین ولی عادل جهان گشایان خارجی خواهدبود**(۱)

فقط آنوقت است که کفه ها ی لرزان ترازوی شرق نزدیك میزان میگردد .

ن - پ . مامونتوف

سال ۱۹۰۹

سن پتربورك

ترجمه شرف الدین قهرمانی

تهران دیماه ۱۳۰۹ هجری شمسی

---

(۱) خوانندگانی که این کتاب را باخر رسانیدند و مخصوصا عبارات زنندهٔ آخر آن را خواندند خوب میتوانند ادوار گذشته و مطامع جهانگیر انه خارجیان را از نظر خویش دقیقه دهند ؛

اگر چه وضعیت خراب و مفتضح ایران در آن زمان چنین پیشگوئی را ایجاب میکرد و هرخارجی جز این نمیتوانست نسبت به یك مملکت از هم پاشیده شدهٔ فکر نماید ولی آقای مامونتوف مولف این کتاب بطوری که خوانندگان درخلال سطور آن ملاحظه فرموده اند نهایت زبر دستی را در ضمن تجسم اوضاع خراب و درهم ایران برای ابقای صاحب منصبان روسی و تسلط نفوذ خارجی مخرج داده و آخرین علاج را بسط نفوذ خارجی دانسته و بالاخره کتاب خود را با لزوم تعیین مقدرات ایران بدست خارجی ها خاتمه داده است !

در هر حال کتاب مزبور نمونهٔ از اوضاع عجیب سابق ومختصری از نظریات و مطامع روسیه تزار و سایر خارجیان نسبت بایران بودکه عقاید و نظریات و طرز قضاوت دیگران را نسبت به مملکت ما درآن زمان که خوشبختانه تمام آن افکار ونظریات نقش برآب گردیدخوب مجسم شده است ، چقدر خوب بود مؤلف این کتاب اکنون زنده بود و خلاف عقاید و پیشگوئی های خویش را ملاحظه میکرد . مترجم

فهرست مندرجات

گراورهائی که دردسترس قرار گرفت و بطبع آن در این کتاب مبادرت شدعبارتند از گراورشاپشال، امیر بهادرجنك. ظل‌السلطان شاهزاده عضد الملك نایب السلطنه . مرحوم ملك‌المتکلمین ، مرحوم آقاسید جمال‌الدین واعظ . مرحوم آقاسیدعبدالله‌بهبهانی مرحوم میرزا جهانگیرخان صور سرافیل .